# مفهوم ضرورت

# در فقه و قانون مدنی افغانستان



نویسنده : استاد ولی الله لبیب

سال: ۱٤۰٤


بسم الله الرحمن الرحیم

**مشکلات** که در جریان تحریر رساله داشتم با آن مواجه بودم ،قرار ذیل است :

الف : قلت مراجع معتبر وعدم کتابخانه علمی وتخصصی که ما وامثال مایان بتوانند به اطمینان خاطر از آنها استفاده نمایند .

ب: مصروفیت های بیش از حد که اکثرا بدون اختیار بنده میباشد.

ج: دوری استاد رهنما از لحاظ منطقه که در وقت زمان مناسب نمی توانیم به حضور ایشان مشرف شویم ومشکلات علمی خویش را با جناب انها در میان بگذاریم . باَ وصف مشکلات موجود ،استاد رهنما را همیشه مزاحمت کردیم .و استاد رهنما بدون کدام امتیاز مادی با مصروفیت ها ی علمی، اداری ، واجتماعی که دارد با من دلسوزانه همکاری داشته ومن را در تحریر رساله رهنمای خو بی کرده اند .

**نویسنده: استاد ولی الله لبیب**

**نام کتاب : مفهوم ضرورت در فقه و قانون مدنی افغانستان**

**سال ١٤٠٤ هـ.ش**

## فهرست مطالب:

# مقـدمــه:

الحمدُ للهِ حمداً كثيراً طيّباً مباركاً فيه، كما يُحبُّ ربُّنا ويرضى، له الحمدُ في الأولى والآخرة، وله الحكمُ وإليه تُرجَعون، أتمُّ الصلواتِ وأكملُ التسليماتِ على سيدِنا محمدٍ، خاتمِ النبيين، وإمامِ المتقين، وعلى آله الطيبين الطاهرين، وصحبِه الغرِّ الميامين، ومن تبعهم بإحسانٍ إلى يومِ الدين.

فقه اسلامی به‌عنوان نظامی جامع و پویا، همواره در تعامل با واقعیت‌های زندگی انسان شکل گرفته و کوشیده است میان نصوص شرعی و نیازهای متغیر جامعه توازن برقرار سازد. یکی از مهم‌ترین ابزارهای این پویایی، توجه عمیق شریعت به ضرورت‌ها، حاجت‌ها و مصالح انسان است؛ اموری که نقش اساسی در تخفیف احکام، تغییر تطبیق آن‌ها و حتی استثناء از قواعد کلی ایفا می‌کنند. از همین‌رو، مفاهیمی چون ضرورت، حاجت و تحسینیات در زمره مباحث بنیادین فقه مقاصدی و قواعد فقهیه قرار دارند.

«ضرورت» در فقه اسلامی وضعیتی استثنایی است که در آن حفظ یکی از مقاصد کلی شریعت ــ مانند دین، جان، عقل، نسل و مال ــ متوقف بر ارتکاب امر ممنوع یا ترک امر واجب می‌گردد. در چنین حالتی، شریعت با قاعده مشهور «الضرورات تبیح المحظورات» راه خروج از تنگنا را فراهم ساخته و از سختگیری غیرقابل تحمل جلوگیری می‌کند. در کنار ضرورت، مفهوم حاجت قرار دارد که گرچه به حد اضطرار نمی‌رسد، اما در صورت عمومیت یا استمرار، در بسیاری از موارد در حکم ضرورت تلقی می‌شود. افزون بر این دو، تحسینیات به‌عنوان سطح سوم از مصالح، ناظر به تکمیل اخلاق، آداب، و زیبایی‌های زندگی انسانی است که شریعت به آن‌ها نیز بی‌توجه نبوده است.

بررسی اقسام و انواع ضرورت و حاجت، شرایط تحقق آن‌ها، حدود و ضوابط استناد به این مفاهیم، و تفاوت میان

آن‌ها، از جمله مباحثی است که نقش کلیدی در استنباط احکام و تطبیق آن‌ها بر وقایع نوپدید دارد؛ به‌ویژه در جوامعی که با چالش‌های حقوقی، اجتماعی و اقتصادی پیچیده مواجه‌اند. از سوی دیگر، موضوع اکراه و اجبار از مباحث حساس و کاربردی است که هم در فقه اسلامی و هم در قانون مدنی افغانستان جایگاه ویژه‌ای دارد. اکراه به‌عنوان فشاری غیرمشروع که اراده انسان را در انجام یا ترک عمل سلب یا مختل می‌کند، آثار مهمی بر صحت عقود، مسئولیت کیفری و مدنی، و اعتبار تصرفات حقوقی دارد. تمایز میان اکراه ملجئ و غیرملجئ، و تفاوت آن با اجبار، از نکات دقیقی است که بدون درک صحیح آن‌ها، امکان تطبیق عادلانه احکام وجود نخواهد داشت.

این کتاب با رویکردی تحلیلی و تطبیقی، می‌کوشد مفاهیم ضرورت، حاجت، تحسینیات، اکراه و اجبار را نخست در چارچوب فقه اسلامی و سپس در پرتو مقررات قانون مدنی افغانستان بررسی کرده و نقاط اشتراک و افتراق آن‌ها را روشن سازد. هدف اصلی آن است که خواننده، به‌ویژه پژوهشگران حقوق، دانشجویان فقه و قانون، و اهل قضا، با درکی منسجم و کاربردی از این مفاهیم، توانایی تطبیق صحیح احکام شرعی و قانونی را در شرایط واقعی جامعه به‌دست آورد. امید است این اثر هرچند کوچک بتواند گامی مؤثر جهت تعمیق فهم فقهی-حقوقی در تقویت پیوند میان فقه اسلامی و نظام حقوقی افغانستان، و منبعی سودمند برای پژوهشگران، دانشجویان حقوق و فقه، قضات و اهل نظر باشد.

استاد ولی الله لبیب

# فصل اول

## مفهوم ضرورت ،مشروعیت وحکمت آن

## مبحث اول: حقیقت ومفهوم ضرورت.

### معنی لغوی ضرورت

صاحب مختار صحاح میگوید : (ضرورة ای ذو حاجة وقد اضطر الی الشئ أی ألجی إلیه )[۱] مولف مختار صحاح میگوید : که اصل ماده ضرورت از کلمه ضرَّ است ضد نفع . وضرورت صاحب حاجت را گفته میشود وضرورت نیز به معنای مجبور ساختن به چیزی آمده است .
صاحب فرهنگ خیام عربی میگوید : ضرورت در لغت به معنی احتیاج وبیچارگی است )[۲] –
بن منظور میگوید : (الضَّرُورةُ اسمٌ لمصْدرِ الاضْطِرارِ تقول حَمَلَتْني الضَّرُورَةُ على كذا وكذا وقد اضْطُرّ فلان إلى كذا وكذا بِناؤُه افْتَعَلَ فَجُعِلَت التاءُ طاءً لأَنَّ التاءَ لم يَحْسُنْ لفْظُه مع الضَّادِ وقوله عز وجل فمن اضطُرّ غيرَ باغ ولا عادٍ أَي فمن أُلْجِئَ إلى أَكْل المَيْتةِ وما حُرِّم وضُيِّقَ عليه الأَمْرُ بالجوع وأَصله من الضَّرَرِ وهو الضِّيقُ)[۳]
ضرورت اسم مصدر است از باب افتعال طوریکه میگویند: باعث ساخت من را ضرورت به چنین وچنان کاری. وهم چنان میگویند : فلانی به کاری مجبور شد .ضرورت واضطرار از باب افتعال است که (تا ) آن بنابر عدم حسن مطابقت آن با حرف (ضاد ) در تلفظ؛ به (طا) بدل شد. خداوند بزرگ فرموده است: کسیکه مجبور شود به خوردن میتة وآنچه حرام گردانیده شده

---

[۱]- مختار صحاح. باب ضرر ص- ۳۷۹ – معرفی صاحب مختار صحاح: محمد بن أبي بكر بن عبد القادر الرازي، زين الدين: یکی از علمای مذهب احناف در قرن ششم بوده که وطن اصلی آن رأی ودر مصر شام ، سفر های متعدد داشته که از جمله نخبگان در علم تفسیر ولغت عربی میباشد تصنیف های بیشتر دارد که مشهور ترین آن مختار الصحاح وشرح المقامات الحريرية میباشد

[۲]- فرهنگ خیام –ص۲۸٦. -

[۳]- لسان العرب کلمه ضرر ج۲–ص۷۳٦ . –معرفی ابن منظور:نام مکمل آن محمد بن مكرم بن على، أبو الفضل، جمال الدين ابن منظور الانصاري الرويفعى از افریقامیباشدکه درسال (٦۳۰ د رمصر تولد ودرسال– ۷۱۱ هـ بعد از خدمت دین وطن وپیوست قضاء در طرابلس المغرب چشم از جهان بست. که از جمله تألیفات وی کتاب لسان عرب میباشد.

به اساس گرسنگی وتنگ دستی، درحالیکه باغی ومتجاوز نباشد . واصل ضرورت از کلمه ضَرر گرفته شده که معنای ضیق وتنگی را افاده میکند.

صاحب معجم میگوید: ( الضرورة الحاجة والشدة لا مدفع لها والمشقة )[۱]. ضرورت به معنای حاجت، شدت ومشقتی را گفته میشود که امکان دفع آن نباشد.

از مجموع نظریات اهل لغت در مورد معنا ومفهوم اصلی ضرورت چنین برداشت میشود:که ضرورت مجبور شدن ، مجبور ساختن ،سبب و باعث شدن به انجام اعمال واقوال ویا ترک عمل وقولی می باشد. مشروط بر اینکه انجام ویا ترک عمل وقول توأم با تحمل مشقت وسختی بدون موجودیت عوض و رضایت باشد. زیرا اگر ارتکاب مکروهات ویا ترک عبادات به رضایت وبدون مشقت وتهدید صورت گیرد مفهوم ضرورت ادا نگردیده از قاعده ضرورت خارج میباشد.

دوم اینکه ماده اصلی کلمه ضرورت از (ضَرَّ يَضُرُّ ) ثلاثی از باب (نَصَرَ يَنصُرُ) است که معنای ضرر رساندن وضد نفع را میگویند. اما ضرورت {اضطرار} از باب ( اِفتعَال) بوده که حرف(تا ) آن به (طا ) بخاطر سهولت ادا وتلفظ تبدیل گردیده است .که اضطرار همان حالت غیر عادی وطبیعی وحالت مشقت وسختی را میگویند. البته معنا ومفهوم اصلی کلمه اضطرار که قرآن کریم ذکرکرده دومعنی را افاده میکند :

۱-یکی احساس مشقت ،سختی ومجبور شدن است۲- دفع مشقت، انسان چطور بتواند که از همین سختی ودشواری که خطر اتلاف نفس ویا مربوط به نفس میشود خود را نجات بدهد. یعنی از یکطرف مجبوریت مشقت وسختی پیش آمده ومجبوریت دیگری دفع آن است .زیرا اگر به حد توا ن دفع نگردد انسان هلاک ویا معیوب می گردد..

---

۱- المعجم الوسیط: باب تضار ج۱ ص ۵۳۸.

### ۲-معنی اصطلاحی ضرورت درفقه وقانون:

**تعریف احناف :**

الضرورة ؛(هی خوف الضررأو الهلاک علی النفس أو بعض الأعضاء بترک الأکل )[۱]

ضرورت در اصطلاح : عبارت از: خوف وترس از وقوعی ضرر وهلاکت بر نفس ویا بر بعضی اعضای انسان است که به سبب ترک کردن خوردن صورت می گیرد .

ویژه گی های تعریف مذهب احناف ۱- پیرامون خوف ضرر وهلاکت نفس ویا بعض ا زاعضای بدن انسان، در صورت عدم خوردن ترکیز داشته .

ولی بازهم بعضی کوتاهی ها هم دارد که در تعریف ذکری ا زنوع احتمال خوف که یقینی باشد یا گمان ،واز نوع خوردن که چه مقدار بخورد واز نوشیدنی واز خوف ضیاع مال چیز ی تذکر داده نشد ه است.هم چنان نوعیت ضرر را واضح نساخته ونیزدر مورد سائر مجبوریت وضرورت ها اشاره نداشته است.

تعریف مالکی :الضرورة (هی الخوف علی النفس من الهلاک علماً أوظناً) [۲] ضرورت عبارت از : هراس وقوع هلاکت بر نفس است که واقع شدن آن یقینی باشد ویا ظنی .

خصوصیات تعریف: در تعریف ، هلاکت نفس را مطرح نموده وهم چنان احتمال وقوع هلاکت را بحث نموده که اگر وقوع هلاکت یقینی باشد ویا ظنی در هردو حالت ضرورت بوده است وهم چنان تعریف را جامع تر ذکرکرده ومنحصر به خوردن نساخته است. اما بازهم بعضی نقائص دارد .که از نوع ضرر وتلف شدن اعضای بدن وتلف شدن مال ،

---

[۱]-- احکام القرآن جصاص ج۱ص۱۲۳ معرفی جصاص: أحمد بن علي کنیه اش أبي بکر رازي حنفي مشهور به جصاص که از جص گرفته یک نوع کسب میباشد در سال (۳۰۵ تولد ودرسال ۳۷۰هـ، وفات نموده است.جصاص یکی از دانشمندان بزرگ مذهب حنفی در بغداد بوده که تألیفات بیشتر در فنون مختلف از خود بجا گذاشته است از آن جمله : الفصول في الأصول ؛ أحکام القرآن؛ شرح مختصر الکرخي؛ شرح مختصر الطحاوي؛ شرح الجامع الصغیر؛ شرح الجامع الکبیر وشرح الأسماء الحسنی؛

[۲]-- شرح الکبیرللدردیرج۲ص۱۲۳

دین وعزت صحبت نشده .یعنی به سائر مجبوریت ها اشاره صورت نگرفته است.
تعریف شافعی : (الضرورة بلوغه حداً إن لم يتناول الممنوع هلك أوقارب وهذا يبيج تناول الحرام)[1] ضرورت عبارت: از حالتی است که اگر انسان از حرام استفاده نکند، هلاک ویا نزدیک به هلاکت می رسد .که همین حالت ، حرام را مباح می گرداند.
ممیزات تعریف شافعی: این تعریف حالت ضرورت را عام ذکر کرده که شامل همه حالات ضرورت میشود.دوم اینکه استفاده از ضرورت را تنها منحصربه خوردن نکرده بلکه کلمه تناول وممنوعه را ذکر کرده که شامل هرنوع استفاده وهر نوع ممنوعه میشودکه قید مذکور از بر تری تعریف حساب میشود. امانقائص آن ؛ در مورد سائر ضرورت ها مانند تلف مال وحفظ عزت واز ضرورت ترک حلال چیزی اشاره نکرده است.
تعریف مذهب حنبلی :(فَإِنَّ الضَّرُورَةَ الْمُبِيحَةَ ، هِيَ الَّتِي يَخَافُ التَّلَفَ بِهَا إنْ تَرَكَ الْأَكْلَ ).[2]. ضرورت مبیح عبارت اند :از حالتی است که هراس تلف شدن را در صورت ترک خوردن داشته باشد.
ممیزات تعریف حنبلی ها :این تعریف کلمه تلف را بکار برده که بنابرقید ترک الاکل صرف شامل نفس میشود وهم چنان از سائر ضرورت ها مانند ضرورت به تر ک حلال وضیاع یکی از اعضای بدن اشاره صورت نگرفته است.یعنی قیود تعریف جامع ومانع نیست.
(ما لحق المكلَّف ضرر بعدم فعله ولا يقوم غيره مقامه) نظم القواعد الفقهية ج۱ص۵۹-

[1] الاشباه والنظائر للسيوطی- قاعدة دوم ما أبيح للضرورة .ج۱ص۱۷۵ معرفی سیوطی :عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين ، مشهور به سیوطی که یکی از مناطق مصر میباشد درسال ۸٤۹ تولدودر سال ۹۱۱ هـ، وفات نموده است امام سیوطی از بزرگان مذهب شافعی بوده وازیکی از دانشمندان بزرگ اهل قلم میباشد که تألیفاتش به ۷۲۵-رسیده واز مشهورترین آنها(الجامع الكبير؛ الجامع الصغير في أحاديث النذير البشير۲- الإتقان في علوم القرآن۳-الدر المنثور في التفسير بالمأثور٤-تنوير الحوالك في شرح موطأ الإمام مالك؛ ٥- طبقات الحفاظ٦ طبقات المفسرين۷- الأشباه والنظائر .

[2] -- شرح الكبير از بن قدامه ج۱۱ص۹٦- با ب من اضطر الى اكل الميتة.

ضرورت عبارت: ازاحتمال رسیدن ضرر برای مکلف در صورت عدم انجام فعل باشـــد . در حالیکه چیزی دیگری ازآن نیابت نکند.

**خصوصیات این تعریف :**

تعر یف مذکور عام بوده وضرورت را منحصر به خوردن ویا منحصر به تلف ویاضیاع بعضی ازاعضای بدن نساخته ،بلکه تمام اضراریکه مربوط به انسان میشود شامل میشود که این خود یک نوع برتری تعریف را برجسته میسازد .ولی با وصف جامع بودن آن ،تعریف منحصر به فعل ترکی بوده در حالیکه ضرورت جنبه ترکی وفعلی میداشته باشد بانند ضرورت به گفتن کلمه کفر ویا خوردن گوشت حنزیر دروقت گرسنگی تاقت فرسا.

تعریف ضرورت به اساس قانون :

(الضَّرُورَةُ هِيَ الْعُذْرُ الَّذِي يَجُوزُ بِسَبَبِهِ إجْرَاءُ الشَّيْءِ الْمَمْنُوعِ) [1]

ضرورت عبارت : از عذری است که به سبب آن ،انجام عمل غیر مشروع مباح میشود.

این تعریف نهایت مختصر ولی جامع ومانع بوده است . امانقائص آن اینکه در تعریف قیود سختی ومشقت ذکر نشده وهمچنان در تعریف فرق بین عذر ،رخصت وضرورت صورت نگرفته است . زیرا هر یک از عذر ، رخصت ، وضرورت اسباب تخفیف بوده ، وتغیر دهنده احکام اسلامی می باشد .

به نظر بنده تعاریف گذشته از مذاهب بیشتر بر داشت ایشان از این آیت شریف بوده که می فرماید:

(إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ ۖ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ] [2] ترجمه آیت. خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیر خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است. (ولی) آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست؛ (و می‌تواند برای حفظ جان

---

- مجلة الإحکام -ج۱ص۴۸ [1].

--( سوره بقره شماره آیت۱۷۳ )) [2]

خود، در موقع ضرورت، از آن بخورد؛) خداوند بخشنده و مهربان است.

﴿ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ﴾ [1]

چرا از چیزها [= گوشتها] ئی که نام خدا بر آنها برده شده نمی‌خورید؟! در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است! مگر اینکه ناچار باشید )
وبه اسا س مقتضی آیات شریف که استفاده ازهمه محرمات وممنوعات در شریعت مجاز نبوده مگر اینکه حالت ضرورت پیش آید .ودر حالت ضرورت واضطرار استفاده به قدر ضرورت مجاز میباشد . قیود تعریف راگذاشته اند که بحث آیت پیرامون مجبوریت به خوردن محرمات میباشد. که نزدیک ترین تعریف به محتوای آیت شریف تعریف مذهب احناف میباشد .
ولی اگر به اصل معنی لغوی ضرورت توجه صورت گیرد نزدیک ترین تعریف، تعریف سیوطی علیه الرحمه میباشد .زیرا معنی لغوی ضرورت طوریکه گذشت حالت مجبوریت را به انجام ممنوعات ویا ضرورت به ترک حلال را افاده میکند.
روی همین دلیل تعریفی که در برگیرنده معنای قرآنی ومعنای لغوی باشد تعریف دکتور وهبه زحیلی است .گرچه این تعریف همه موضوعات ضرورت رامد نظر گرفته جامع ومانع است . اما تعریف باید مختصر وپر معناباشد که این تعریف نهایت طولانی بوده خلاف اصول معنای تعریف اصطلاحی میباشد .
الضرورة ( هی أن تطرأ علی الإنسان حالة من الخطر أو المشقة الشديدة بحيث يخاف حدوث ضررأو أذی بالنفس أوبالعضو أو بالعرض أو بالعقل أو بالمال وتوابعها ، ويتعين أويباح عندئذ ارتكا ب الحرام ،أوترک الواجب ، أوتأخيره عن وقته ، دفعاً للضررعنه فی غالب ظنه ضمن قيود الشرع ).[2]
ضرورت عبارت :ازعارض شدن حالتی از خطر ویا مشقت شدیداست . طور یکه انسان خوف وقوع ضرر واذیت را به نفس، یا اعضای بدن , عزت ، یاعقل ومال وغیره

---

[1] --سوره انعام شماره آیت ۱۱۹
[2] --نظرية الضرورة الشريعةص-٦٤-

متعلقات به آنها داشته باشد. وبه گمان غالب احساس کند.در آن صورت ارتکاب حرام ویا ترک وتأخیر واجب از وقت معینه آن ،طبق قیودات شریعت جهت دفع ضرر متوقع ،ومتصور مباح میگردد. .

## مطلب سوم :

## فرق بین ضرورت، حاجت ، امورتحسینی ،مصالح، عزیمت رخصت ،حرج وعذر .

معنای لغوی واصطلاحی ضرورت درمطلب اول توضیح داده شد که ضرورت ،حاجت شدید را گفته میشود که موجب وسبب انجام محظوروترک حلال گردد.

**حاجیات:**

البته کلمه حاجت با ضرورت در یک نقطه معنای واحد را افاده میکنند. که آن عبارت ازاحتمال وقوع مشقت و سختی در هر یک از ضرورت وحاجت است . اما نقاط اختلاف بین حاجت وضرورت

اول : ضرورت آنرا گفته میشود که در صورت ترک قاعده ضرورت خطر مرگ ویا تلف شدن بعضی اعضای بدن متصور باشد .ولی در حاجت خطر مرگ وتلف شدن اعضای بدن متصور نیست.بلکه واقع شدن انسان درحرج است بدون اینکه اخلال در حیات صورت گیرد. مثلاً یکی از شروط عقد اجاره، معلوم بودن مقدار ووصف معقود ومعقود علیه است در حالیکه انسا ن داخل حمام میشود بدون اینکه مقدار مصرف آب ووقت را، معین کند استفاده میکند .ولی بنابر حاجت مردم جواز داده شده ورفتن در حمام ضرورت نیست بلکه بدون حمام مشکل حل میشود وکدام نقص خللی هم وارد نمی شود.

سوم: اینکه حاجت موجب حلال شدن محظور وحرام بطور دائم نمی شود اما ضرورت سبب حلال شدن حرام وسبب ترک ویا تأخیر کردن حلال میشود مانند حالت گرسنکی که موجب هلاکت نمی شود وسبب افطار روزه هم نمی گردد. پس گفته میتوانیم که حاجت رتبه پائین تر نسبت ازضرورت دارد.

چهارم: در ضرورت چیزی دیگری به آن معاوضه نمی شود . اما به حاجت چیزی دیگری عوض شده می تواند.

مثال ضرورت: مانند انسان مضطر که بجز ازمیتتة چیزی دیگری نداشته باشد .

مثال حاجت : مانند اینکه انسان اگر در حالت سردی جمپر نداشته باشد میتواند که از جاکت وقطیفه استفاده کند[۱].

**تحسینات :**

تحسین از حسن وجمال گرفته شده که مربوط به عادات حسنه واخلاقیات در تمام موارد دینی ودنیوی یک انسان مسلمان .میشود. وجه اشتراک آن باضرورت این است ؛ که هردو تقاضای طبیعی وفطری هر انسان است. وهر طبیعت انسان جوینده امور تحسینی ،تجملی وضروری در نفس ، مال واولاد میباشد .ولی در امور تحسینی کدام نقص وتلفی در نفس عضو ویا مال متصور نبوده . وهم چنان در مورد امور تحسینی کدام حکم فقهی مرتب نمی شود که مجّوز ومحلل حرام ویا سبب
ترک وتأخیر عبادات شود. ومانند حاجت در حرج ومشقت هم واقع نمی گردد. مانند آداب خوردن ونوشیدن وآداب سائر عبادت ها . [۲].

**مصلحت :**

دکتور وهبة زحیلی میگوید: ( مصلحت عبارت :از جلب منفعت و رفع مفسدت وضرر است.) وضرورت شدید ترین درجه حاجت ونیاز را گفته میشود که انسان در صورت عدم مراعت آن مواجه به هلاکت وخطر خواه شد). [۳] البته دراین حالت بین هردواصطلاح نزدیکی است ولی مصلحت عام بوده که شامل ضرورت حاجت وامور تحسینی میشود در حالیکه ضرورت صرف منحصر به یک درجه میباشد که شامل حاجت وامور تحسینی نمی شود.

**حرج :**

حَرج به فتح (ح) طوریکه صاحب قاموس محیط فرموده :(المَکَانُ الضَّیِّقُ الکثیرُ الشَّجَرِ والإِثْمُ)[٤] کلمه حرج به معنای مکان تنگ و ضیق وحالت تنگ نا ومحلیکه درآن درخت بیشتر باشد وبه معنای گناه نیز استعمال شده است .

---

[۱]--الموسوعة الفقهیة الکویتة ج ١٦ص -٢٦٨ در بخش حرف (ح) و غمز عیون البصائر ج١ص٢٤٧ . الاشباه والنظائر للسیوطی ج١ص ٤٥

[۲]-- الاشباه والنظائر للسیوطی ج١ص ٤٥ -

[۳] -- نظریة الضرورة ص٥٤-

[٤] -قاموس المحیط ج١ص١٧٢-

صاحب مختار صحاح میگوید : ( والحَرَج أيضاً الإثْمُ).[١] حرج مکان تنگ را گفته میشود که معنای گناه را نیز افاده مکیند. اما استعمال حرج در قرآن کریم طوریکه مفسرین میگویند به معنای گناه استعمال گردیده است . (لَّيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ] [٢]
(بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکنند)؛ و هر کس خدا و رسولش را اطاعت نماید، او را در باغهای (از بهشت) وارد میکند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است؛ و آن کس که سرپیچی کند، او را به عذاب دردناکی گرفتار میسازد)

یعنی خداوند بزرگ نمی خواهد که بالای معلول ومعیوب سختی وحالت تنگی را بیا ورد که همین معیوبیت سبب موجب تخفیف ورفع گناه شده است . اما ضرورت اعلی ترین مرتبه حرج میباشد که سبب تخفیف میشود. [٣]

**عزیمت ورخصت:**

البته منظور از عنوان فوق بیان کردن فرق بین این دواصطلاح وضرورت است که قبل ورود به به بحث میخواهم که معنای اصطلاحی این اصطلاح را از نظر اهل اصول توضیح دهم .

(العزيمة في أحكام الشرع ما هو مشروع منها ابتداء من غير أن يكون متصلا بعارض)[٤] عزیمت عبارت: از آن احکامی است که در ابتدا بدون موجویت مانعی مشروع وحلال بوده باشد. یعنی عزیمت آن حکمی مشروعی را میگویند که در اصلیت خود باقی بوده مرعی الإجرا میباشد بدون اینکه کدام مشکلی جهت تعطیل ویا تأخیر حکم آمده باشد.

امام آمدی[٥] عزیمت را چین تعریف کرده است :( عبارة عما لزم العباد بإلزام الله تعالى، كالعبادات الخمس

---

١--مختار الصحاح ص٦٣

٢--سوره فتح شماره آیت ١٧

٣ --الموسوعة الفقهية . باب ضرورة ج٢٤ص١٩٢

٤-- اصول سرخسی ج١ص١٧٧

٥ أبو الحسن سيد الدين علي بن أبي علي بن محمد بن سالم الثعلبي مشهور به الآمدي،در سال (٥٥١ تولد ودر سال–٦٣١ه).درشام وفات نموده که وی در ابتداء از علمای مذهب حنبی بعداً از علمای بزرگ مذهب شافعی

ونحوها)[۱] عزیمت عبارت از مکلفیت بنده ها به الزامیت ازطرف الله جل له مانند نماز های پنج گانه میباشد.
پس بنابر بر داشت بنده .
فرق در بین عزیمت وضروت کاملا واضح وصریح است که ضرورت حالتی راگویند که موجب تخفیف ، تأخیر ویا سقوط حکم شرعی میشودیعنی تغییرات در حکم متصور ومتوقع میباشد .
اما درعزیمت حکم درحالت اصلی خود بدون هیچ گونه تغییرات باقی بوده ومکلفین در اجراء وتعمیل آن مسؤل میباشند.

**والرخصة:** (ما كان بناء على عذر يكون للعباد، وهو ما استبيح للعذر مع بقاء الدليل المحرم) [۲]

رخصت عذر وحالتی را میگویند که به سبب آن انجا م عمل نامشروع ،مباح شده در حالیکه حرمت حکم در حالت اصلی خود باقی میباشد. (وَالرُّخْصَةُ اسْمٌ لِمَا بُنِيَ عَلَى أَعْذَارِ الْعِبَادِ وَهُوَ مَا يُسْتَبَاحُ بِعُذْرٍ مَعَ قِيَامِ الْمُحَرَّمِ) [۳] رخصت عبارت از نامی است که بنا شده به اساس عذر بنده. وآن حکمی است که به سبب عذر بنده مباح گرداینده شده درحالیکه اصل حرمت در قوت خود باقی میباشد.

**فرق دربین رخصت وضرورت** :در مورد فرق آنها از نظریات دانشمندان گذشته چیزی نیافتم ولی چیزی که من برداشت دارم این است که مفهوم ضرورت منحصربه آن سببی است که درصورت عدم رعایت آن ، انسان مواجه به مرگ ویا تلف بعضی اعضای بدن ویا سب خطر عزت وضایع شدن مال میباشد. اما در صورت عدم رعایت مفهوم رخصت

---

گشته در اصول الفقه وفلسفه مهارت خاصی داشته است که از درموضوع مذکور کتاب های بجا مانده است.

الإحكام في أصول الأحكام، وأبكار الأفكار في علم الكلام ولباب الألباب.میباشد .

-- الاحکام للآمدی ج۱ص۱۳۱-[۱]

--- **اصول سرخسی ج۱ص۱۱۷**[۲]

--کشف الاسرار ج۱ص ۱۷۰[۳]

چنین خطرات متصور ومتوقع نمی باشد .مانند خوردن روزه برای مسافر به اصطلاح فقه رخصت بوده نه ضرورت دوم اینکه مهفوم رخصت به دلیل حدیث، بیشترترک مؤقت بعضی احکام را افاده میکند .
عن ابی یعْلی بن أُميَّة ، قَالَ : «قُلْتُ لعمر بن الْخطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْه : إنَّمَا قَالَ الله : (لَيْسَ عَلَيْكُم جنَاح أَن تقصرُوا من الصَّلَاة إن خِفْتُمْ) ، فقد أَمن النَّاس ؟ فَقَالَ : عجبت مِمَّا عجبت مِنْهُ ، فَسَأَلت رَسُول الله – صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم – [ عَن ذَلِكَ ] فَقَالَ : صَدَقَة تَصَدَّقَ الله بِهَا عَلَيْكُمْ فَاقْبَلُوا صَدَقَتَهُ» .[1] وَفِي «صَحِيح ابْن حبَان» : «فَاقْبَلُوا رُخْصَتَهُ»[2] ابی یعلی درمورد مفهوم آیت متذکره با حضرت عمر بن الخطاب موضوعی رامطرح کرد که خداوند بزرگ قصر نماز را در حالت خوف اجازه داده . درحالیکه ما در امن هستیم .حضرت عمر فرمود : که من هم چنین سؤال دارم هردو رفتن موضوع را باپیامبر علیه السلام در میان گذاشتن. پیامبر علیه السلام گفت : این صدقه خداوند است که برای شما داده شده پس صدقه اش را قبول کنید.در روایتی دیگری گفت : قبول کنید رخصت های خداوندی را .
وجه استدلال - قصر نماز رخصت گفته شده است. ولی اطلاق ضرورت بیشتر به انجام اعمال خلاف احکام شریعت میباشد. دوم به عدم رعایت رخصت خطرگناه وتلف شدن نیست بر عکس به عدم رعایت ضرورت خطر گناه وتلف شدن میباشد .
عذر :
داشتن عذر هم یکی از اسباب تخفیف شده مانند عدم موجودیت آب سبب تیمم کردن ووجود باران شدید موجب سقوط نماز جماعت میشود . پس فرق د ربین ضرورت وعذر این است که عذر نسبت از ضرورت عام است که شامل تمام اسباب تخفیف ویا سقوط احکام میشود.[3]

---

[1] ---مسلم ج ۲/ص۱٤۳ شماره حدیث(۱۵۱۹)
[2] --صحیح بن حبان ج۱۱ص ٤۸۲ شماره حدیث (۲۷۹۵)
[3] --- الموسوعة الفقهية ج۲٤ص۱۹۲

## مبحث دوم
## مشروعیت ضرورت.در نصوص شریعت وقانون.

طبعا هر حکم از احکام اسلامی بدون دلیل از نصوص شرعی وقانونی ،مشروع وحکم شرعی شده نمی تواند من هم به تأسی از روش سائر قلم بدستان خواستم مشروعیت ضرورت را در قدم اول از قرآن کریم وسپس از احادیث صحیح ،اجماع امت وقیاس ثابت سازم .

۱-قرآن کریم خداوند بزرگ فرموده :إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)[1]

ترجمه آیت. خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیرِ خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است. (ولی) آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست؛ (و می‌تواند برای حفظ جان خود، در موقع ضرورت، از آن بخورد؛) خداوند بخشنده و مهربان است.

وجه استدلال: خدواند بزرگ محرمات را در آیت فوق تذکر میدهد سپس در حالت اضطرار وضرورت استعمال همین محرمات را با در نظر داشت شرائط خاص جواز میدهد.پس ضرورت سبب شده که حرام مباح شود.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَن تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ۚ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ ۗ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ۚ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ۚ فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ ۙ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ [۵:۳] [2]

ترجمه آیت :گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه‌شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت‌شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده -مگر آنکه (بموقع به آن حیوان برسید، و) آن را سربیرید- و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می‌شوند،

---

[1] سوره بقره شماره آیت (۱۷۳)

--- سوره مائده شماره آیت ۳-[2]

(همه) بر شما حرام شده است؛ و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه های تیر مخصوص بخت آزمایی؛ تمام این اعمال، فسق و گناه است -امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم- امّا آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند؛) خداوند، آمرزنده و مهربان است.

وجه استدلال : استفاده از محرمات ، در حالت عادی بدون ضرورت مجاز نبوده وفاعل آن از دید شریعت وقانون مجازات میشود ولی اگر ضرورت احساس گردد وخطر تلف شدن نفس ویا یکی از اعضای بدن باشد به قدررفع آن مجاز میباشد .که این خود دلیل قوی بر مشروعیت ضرورت میباشد.

(( وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ )) [1] چرا از چیزها [= گوشتها] ئی که نام خدا بر آنها برده شده نمی‌خورید؟! در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است! مگر اینکه ناچار باشید )

وجه استدلال: از آیت شریف به صراحت مشروعیت قاعدة ضرورت ثابت شده ، زیرا در قدم نخست بیان وتفسیر از محرمات دارد ودرقدم دوم همین حالت حرام بودن را استثاء قرارمیدهد که درحالت ضرورت استفاده از محرمات به اندازه ای معین جائز میباشد.

دلائلی از سنت :

۱-عَنْ هِشَامِ بْنِ عَامِرٍ ، قَالَ:شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وسلم يَوْمَ أُحُدٍ ، فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ اللهِ ، الْحَفْرُ عَلَيْنَا لِكُلِّ إِنْسَانٍ شَدِيدٌ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم : احْفِرُوا وَأَعْمِقُوا وَأَحْسِنُوا ، وَادْفِنُوا الاِثْنَيْنِ وَالثَّلاَثَةَ فِي قَبْرٍ وَاحِدٍ ، قَالُوا : فَمَنْ نُقَدِّمُ يَا رَسُولَ اللهِ

---

[1] سوره انعام شماره آیت ۱۱۹

؟ قَالَ : قَدِّمُوا أَكْثَرَهُمْ قُرْآنًا ، قَالَ : فَكَانَ أَبِي ثَالِثَ ثَلاَثَةٍ فِي قَبْرٍ وَاحِدٍ.)[١]
هشـــام بن عامر میگوید: که ما در مورد دفن وحفر قبر وکثرت جنازه شـــهدائ احد شـــکایت کردیم ، که حفر قبر برای هر یک شـــهید بر ما نهایت شـدید وسـخت اسـت .
درجواب پیامبر علیه السلام فرمود: عمیق ودرست قبر را حفر نموده ودر هر قبر دو ویا سه شهید را دفن نمائید .گفتیم دفن را چطور ترتیب نمائیم ؟ فرمود : هرکسیکه قرآن را بیشـــتر حفظ دارد اول همـــان شـــخص را بگذاریدودفن نمائید. راوی میگوید: که پدر من هم یکی ازکسانی بود که با دونفردیگر یکجا دفن گردید .
وجه استدلال : اگرضرورت وسختی حفر قبر نمی بود باید هر یک در قبر تنها طبق معمول دفن می گردید . اما همین سختی وضرورت سبب شد که پیامبر علیه السلام دفن چند نفر را در یک قبر اجازه بدهد.هر گاه چنین ضرورت احساس گردد دفن چند نفر در یک قبر جواز داشـته در غیر آن مجاز نمی باشد .
بناءً هر گاه در هر مورد ضـرورت احساس گردد در همان حالت ووقت به اندازه ضرورت استعمال آن جواز میداشته باشد .
٢ - عنْ أَبِى وَاقِدٍ اللَّيْثِيّ رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُمْ قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا بِأَرْضٍ تُصِيبُنَا بِهَا الْمَخْمَصَةُ فَمَا يَحِلُّ لَنَا مِنَ الْمَيْتَةِ فَقَالَ :« إِذَا لَمْ تَصْطَبِحُوا أَوْ لَمْ تَغْتَبِقُوا أَوْ لَمْ تَحْتَفِئُوا بَقْلاً فَشَأْنَكُمْ بِهَا ) [٢].
ابی واقد لیثی وجمعی دیگری از قومش برای رســـول خدا گفتند : ما در ســـــر زمینی قرار داریم که به حالت

---

[١]--- أحمدج٤ص١٩ شماره حديث (١٦٣٥٩و٢٠(١٦٣٦٤) أبوداد شماره حديث ٣٢١٥ و النَّسائي ج ٤ص٨٠

[٢] - **أحمد ج٥ص٢١٨ شماره حديث(٢٢٢٤٣) و حاكم ج٤ص١٣٩ شماره حديث ٧١٥٦) وحاكم فرموده :كه حديث مذكور صحيح است به شرط الشيخين.**
**(تغتبقوا)) : از غبوق گرفته شده به معنای نان شب ((تصطبحوا)) : از ( اصطباح) گرفته شده به معنای غذای چاشت . ((تَحْتَفِئُوا)) : به معنای قطع کردن خرما را گفته میشود که منظورش غذای صبح است .**
مجمع الزوائد ج٤ص. ١٩٤

اضطرار وخطر مواجه میباشیم.چه چیز از حیوانات خود مرده برای ما حلال است ؟پیامبر علیه السلام فرمود : اگر شما در شب، چاشت و صبح از سبزی جات چیزی نیافتید شما اختیار دارید . . (أَنَّهُ أَرَادَ إِذَا لَمْ تَجِدُوا أَلْبِنَةً تَصْطَبِحُونَهَا أَوْ شَرَابًا تَغْتَبِقُونَهُ وَلَمْ تَجِدُوا بَعْدَ عَدَمِ الصَّبُوحِ وَالْغَبُوقِ بَقْلَةً تَأْكُلُونَهَا حُلَّتْ لَكُمْ الْمَيِّتَةُ.)[١]

صاحب مجمع الزوائد میگوید: هدف واراده ازحدیث این است .هر کسیکه در اوقات سه گانه (شب ،چاشت وصبح) هیچ نوع غذا را پیدا نکند در آن صورت خوردن واستفاده از گوشت خود مرده به قدر ضرورت جواز دارد .

وجه استدلال: ابی واقد لیثی به حضور پیامبر علیه السلام از قحطی وشدت گرسنگی شکایت نمود واز نزد مبارک میخواست که اجازه استفاده وخوردن گوشت میتة را بیگرد .پیامبر علیه السلام در صورت عدم وجود مأکولات حلال و در حالت ضرورت واضطرارخوردن میتة را اجازه داد این خود دلیل قوی برمشروعیت ضرورت دارد.

٣-عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتٍ كَانُوا بِالْحَرَّةِ مُحْتَاجِينَ قَالَ فَمَاتَتْ عِنْدَهُمْ نَاقَةٌ لَهُمْ أَوْ لِغَيْرِهِمْ فَرَخَّصَ لَهُمْ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَكْلِهَا قَالَ فَعَصَمَتْهُمْ بَقِيَّةَ شِتَائِهِمْ أَوْ سَنَتِهِمْ) أَنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ لِصَاحِبِهَا : أَمَا لَكَ مَا يُغْنِيكَ عَنْهَا ؟ قَالَ : لاَ ، قَالَ : اذْهَبْ فَكُلْهَا )[٢]

جابر بن سمرة میگوید : خانواده در منطقه حره به گرسنگی وفقر مبتلا بودند که در همان حالت، اشتری از خود ویا از همسایگان آنها مردار شده بود . پیامبر علیه السلام برای آنها اجازه خوردن گوشت میتة را داد که در نتیجه آنها از همان میتة خوردن ومشکلات همان زمستان وهمان سال خود را حل نمودند .در روایتی دیگری نقل شده که پیامبر علیه السلام برای یکی از همان قوم گفت که آیا شما غیر از میتة چیزی دیگری دارید؟ گفتن نه خیر ؛ گفت بخورید .

---

[١] --- مجمع الزوائد ج٤ص. ١٩٤

[٢]- أبو داودشماره حدیث ٣٨١٦ **أحمد ج٥ص ٨٧ شماره حدیث(٢١١٠٠)**

قال الشوكانی : (وهو دلیل علی إمساك المیتة للمضطر).[١]
شوكانی میگوید : كه حدیث دلیل بر نگاه داری وذخیره از گوشت حرام است
وجه استدلال: قومی شكایت از قحطی وگرسنگی داشتند كه در نتیجه پیامبر علیه السلام اجازه خوردن گوشت میتة را در صورت عدم وجود مأكولات حلال ودر حالت ضرورت واضطرار برای آنها صادرنمود كه این خود دلیل قوی بر مشروعیت قاعده ضرورت بوده كه ضرورت یكی از اسباب رفع گناه ،تخفیف سقوط حد وغیره میشود.
٤- وعن أبي واقد: أن قوماً مات لهم بغل ولم يكن لهم شيء يأكلونه فجاؤوا إلى رسول الله صلی الله علیه وسلم فرخص لهم فيه).[٢]
ابی واقد لیثی میگوید: قاطری از یک قوم مرده بود ،وآن قوم بجز ازهمان قاطر چیزی دیگری به خوردن نداشتند .پیامبرعلیه السلام برای آنها اجازه خوردن را ازقاطر میتة داد.
وجه استدلال:مردم به حضور پیامبر علیه السلام از گرسنگی وشدت فقر شكایت نمودند كه به اثر شكایات وضروریات مردم، اجازه خوردن گوشت قاطر را داده در حالیكه گوشت خر وقاطر در شریعت ناجائز میباشد.
دلیل ازاجماع:
اكثریت دانشمندان اصول الفقه در تألیفات خود قاعده (الضرورات تبیح المحظورات ) را ذكرده وپیرامون همین قاعده فروعات را ذكرنموده اند كه وجود قاعده مذكور دلیل قوی،
برمشروعیت ضرورت واستفاده ازمحرمات در حالت ضرورت است.[٣]

---

**--نیل الاوطار- باب الاكل للمضطر ج٢ص٢٣٤-** [١]
[٢]**--مجمع الزوائد ج٤ص. ١٩٤** صاحب مجمع الزوائد فرموده :كه راوی های حدیث صحیح است . رجاله الصحيح.یعنی مصنف تنها ضمانت اسناد حدیث را نموده است.
[٣]--الاشباه والنظائر بن نجیم. تحت قاعده الضرر لایزال ص٨٥. **زين الدين بن إبراهيم بن محمد مشهور به ابن نجيم حنفي درسال (٩٢٦) تولدودرسال٩٧٠ هـ در قاهره وفات نموده است ، از دانشمندان بزرگ** مذهب حنفی بوده ازمشهور

دلیل ا زقانون :
( الضَّرُورَاتُ تُبِيحُ الْمَحْظُورَاتِ الْمَادَّةُ ٢١ ) ضرورت ها، مباح کننده ممنوعات است .[١].طوريكه كاملا روشن است اكثر قوانين نافذه کشور ما افغانستان، مأخوذ وگرفته شده از کتاب مجلة الاحکام است .
در قانون جزای افغانستان ذکر شده (شخصیکه به منظور نجات نفس یا مال خود ویا نفس ومال غیر به خطر بزرگ وآنی مواجه گردد به نحویکه بدون ارتگاب عمل جرمی قادر به دفع آن نباشد مسؤل شناخته نمی شود مشروط بر اینکه شخص عمداً سبب ایجاد خطر مذکور نگردیده وضرر مورد اجتناب شدیدتر از ضرری باشد که جرم نشأت می کند.) [٢]
دلیل از عقل :
اگر کمی به مقاصد شریعت دقت صورت گیرد به خوبی موضوع را درک خواهیم نمود که سیاست اسلام به طورعموم ایجاد فضای سالم ، آسان وساده بدور از مشقات متنوع وگوناگون در جامعه ،برای دنیای بشریت است . گفته میتوانیم هر آنچیزیکه تسهیل کننده باشد ؛ وهر آنچیکه انسان را از ضیاع وتلف شدن نجات دهد ؛ وهر آنچیزیکه موجب حفظ نفس ؛ مال ، صحت وحیثیت باشد وهر آنچکه ضامن سعادت وعدم حرج وسختی گردد همان چیز در شریعت مجاز بلکه یک امر پسندیده میباشد.
بگونه مثال بعضی نصوص را ذکر میکنیم .
(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) [٣]. در دین اکراه واجبار نیست
(وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ) [٤] خداوند بزرگ برای شما در دین حرج ومشقتی را قرارنداده (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ)[٥]- الله برای شما آسانی را میخواهد و اراده درادنه سختی ومشقت را .

---

ترین تصنیف هایش (الاشباه والنظائر والبحر الرائق في شرح کنز الدقائق میباشد.
-- مجلة الإحكام ج١ص٤٨ -[١]
-- قانون جزا ماده ٩٥-[٢]
[٣] --سوره بقره شماره آیت ٢٥٦
--- سوره حج شماره آیت ٧٨- [٤]
--- سوره بقره شماره آیت[٥]١٨٦

(وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ) [۱] ترجمه مکمل آیت . چرا از چیزها [ گوشتها] ئی که نام خدا بر آنها برده شـــده نمی‌خورید؟! در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است! مگر اینکه ناچار باشید.

از مجموع نصوص قرآنی چنین برداشت میشود که اسلام همیشه افراد وپیروان خود را به سهولت وآسانی دعوت نموده .وهر انچکه انسانرا متضرر بسازد ، واحساس خطر نماید باید خود را ازآن به دورنگاه کرد وخود را از وقوع آن نجات داد. بنابر آن یکی از قواعدیکه مشقت وسختی را از انسان دور، وزمینه سهولت وآسانی را مساعدمیسازد قاعده ضرورت بوده ، که هرزمایکه ضیاع وتلف شدن نفس ویاآنچکه به نفس انسان تعلق داشته و محسوس ومتصور باشد تحت پوشش قاعده مذکور آمده وانسان از آن به حیث یک از ابزار تسهیل کننده استفاده میکند.

## مبحث سوم : حکمت رعایت ضرورت .

خداوند بزرگ انسانرا اشرف مخلوقات ودر عین حال ضعیف ترین مخلوقات آفریده که با داشتن جسم لطیف وظریف به اندک ترین تحولات طبیعی متأثر میگردد .روی این ملحوظ شریعت اسلا م سعی نموده که جهت فراهم نمودن آسایش زندگی دنیوی واخروی ،ابزار ووســائل متعدد مسهل ونجات دهنده را برای دنیا ی بشریت خلق وتقدیم نموده . که یکی از وسائل نجات دهند وآسان کننده زندگی همانا قاعده ضرورت میباشد .که هر گاه انسان مسلمان به مشکلات مهلک مواجه شود، میتواند که جهت خلاصی ونجات وآسان ساختن معضلات واسباب مهلک متصور به نفس ویا آنچکه مربوط به اعضای بدن باشداستفاده کند.نا گفته نباید گذاشت که قاعده ضرورت به زمان ،مکان وافراد بخصوص منوط ومربوط نمی باشد .هر زمانیکه خطر ضیاع وتلف شدن نفس وآنچکه مربوط به نفس است بادر نظر داشت ارکان وشرایط آن احساس گردد برای انسان اجازه میدهد که به قدر نجات از همان مشکل جواز دارد .

---

[۱]--سوره انعام شماره آیت ۱۱۹

## فصل دوم :

## ارکان ،شرائط و اقسام ضرورت در فقه وقانون مدنی .

مبحث اول:- ارکان ضرورت.
مبحث دوم : شرائط ضرورت:
قبل ازینکه وارد بحث پیرامون شرائط ضرورت در شریعت وقانون شوم، میخواهم در مورد احکام شرعی از ناحیه قبول کردن شرط واستثنا وعدم قبول کردن آن بعضی نکاتی را توضیح د هم .
بعد از بحث ،تحقیق وتتبع در مورد اینکه آیا همه احکام شرعی استثنائات را قبول دارند ویابعضی احکام آن، به این نتیجه رسیدم که همه احکام شرعی تحت قاعده ضرورت داخل نمی باشد و تحت هر نوع شرائطی حلال شدن آنها محال میباشد . مانند زنا : خداوند بزرگ فرموده :
(وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا )[1] به اعمال زنا نزدیک نشوید ، زیرا زنا کردن فحشا وبدترین راه است .
(وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ )[2]
آنها که دامان خود را (از آلوده‌شدن به بی‌عفتی) حفظ می‌کنند؛ تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند، که در بهره‌گیری از آنان ملامت نمی‌شوند و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند!) پس مومنان کامیاب کسانی اند که حفظ میکنند فرج وعفت خود را مگر به شوهران وکنیزان پس د راین حالت ایشان ملامت شده نیستند .
إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا

---

[1] --سوره **اسراء** شماره آیت **۳۲**
[2] ---سوره مومنون شماره ایت ٤-۷

وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا) [۳۳:۳۵][۱]
به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

از مجموع آیات بینات ثابت میشـــود که شـــریعت برای مشروع بودن زنا هیچ قیدی را نمی شناسد .
هم چنان قتل ناحق در آیات واحادیث حرام ابدی بوده هیچ گاهی مباح بودن قتل ناحق اجازه داده نشده است. وبعضی آحکام شرعی بعضی استثنئات را قبول کرده ودر بعضـی حالات مباح شده وانجام ویا ترک آن اجازه داده شده است. مثل استفاده ا زمیته ، گوشت حنزیر ، نطق بـه کلمـه کفرکـه در ذ یـل پیرامون این احکـام بحث خواهیم نمود.
مَن كَفَرَ بِاللَّهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ )[۲]
ترجمه آیت : کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - بجز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است- آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان.
یعنی کسیکه بعد ازایمانش کافر شود مگر شخصیکه مجبور کرده شـــودبه کفر در حالیکه قلب وی مطمئن به ایمان است .بعضی مثال های دیگری هم وجود دارد که در بعضی حالات استثنئات را قبول کرده ومباح می گردد.

---
[۱]- سوره احزاب شماره آیت ۳۵-
[۲]ـــسوره نحل شماره آیت ۱۰۷

بناءً حالا می پردازیم به شرائط آن احکامیکه بعضی قیود را قبول کرده که در نتیجه مباح میشود.

۱. ضرورت باید ملجئه باشد . یعنی ضرورت به حدی باشد که د رصورت عدم انجام فعل ویا ترک آن ،خطر تلف شدن نفس ویاآنچکه به نفس تعلق داشته متصور باشد. مانند گرسنگی وتشنگی شدید وتاقت فرسا اگر میتة را نخورد ویا چیزی حرام را ننوشد خطر هلاکت باشد .زیرا اگر ضرورت جدی نباشد به شکلی که خطر تلف شدن متصور نبود ، در آن حالت موضوع حاجت شده ربطی به ضرورت ندارد [1].

۲. ضرورت باید در حال باشد نه در آینده نامعلوم . [2]- وقتی ضرورت اعتبار داده میشود که همین لحظه خطر به یقین ویا به اغلب گمان متصور ومتوقع باشد .بخاطر اینکه معیار در قبول شدن ضرورت بحیث یکی از اسباب مبیح حرام ،حالت موجود است نه حالت احتمالی در آینده .زیرااگر شریعت حالات احتمالی غیر واقع را اعتبار دهد شاید تعطیل بعضی احکام صورت گیرد.مانند اینکه کسی بگوید که من فردا گرسنه شدید میشوم این نوع احتمالات د رآینده مسقط ومبیح چیز های حرام نمی شود.

۳. -اقدام به ضروت به حدی دفع همان خطر باشد .[3]یعنی زمانیکه انسان ضرورت به انجام فعلی حرام ، ویا ضرورت به ترک فرض پیدا میکند به اندازه ومقداری استفاده کند که از همان خطر نجات یابد .زیرا قاعده ضرورت برای انسان مضطر فقط مجال خلاصی را ازهلاکت میدهد نه مجال تزئین را وهمچنان ضرورت حلال کننده آن حکم حرام برای ابد نمی باشد .

٤. اینکه در حالت ضرورت بجز از چیز حرام، نباشد.

[4] - البته استفاده از چیزی ممنوع وقتی جائز میشود که

---

---- تفسیر الفرطبی ج۱ص آیت ۱۷۳- الاشباه والنظائر للسیوطی ص-۸۸-[1]

---- الاشباه للسیوطی ص[2]۸۹

----. احکام قرآن جصاص ج-۱ص۱۷۳ وتفسیر قرطبی ج۱تحت آیت۱۷۳-[3]

---- البحر المحیط للزرکشی ج۱ص۳٦٥ تفسیر جصاص آیت ۱۷۹[4]

تمام ممکنات حلال بالای انسان بند ومسدود شود .در صورتیکه ضرورت به چیزی مباح وحلال ممکن باشد مراجعه به ممنوع ، ممنوع بوده ومتعدی حساب میشود وضرورت هم نیست.

۵. -عمل به ضرورت منجر به مفسدت بزرگتر نشود .[1] کاسانی میگوید: ( ألا یقدم المضطر علی فعل لا یحتمل الرخصة بحال)[2] انسان مضطر دست به عملی نزند که در شریعت هیچ وقت رخصت داده نشود . وقتی به ضرورت عمل میشود که ارتکاب آن عمل بطور کل ممنوع وحرام نبوده و مفسدت بزرگتر واقع نشود .مانند زنا وقتل نفس .

هر گاه کسی مجبور به قتل غیر شود برای وی اجازه قتل غیر نیست . بخاطر اینکه قتل غیر، از یک طرف مفسدت بزرگتر واز طرف دیگری قتل نفس برای افراد به هیچ وجه جواز داده نشده است . خود شخص مضطر به قتل، صبر کند در غیر آن شهید میشود. اما اگر تعرض به قتل کند بحیث قاتل قصاص میشود.

٦. اینکه عمل به ضرورت منجر به معصیت نشود.[3] البته شرط مذکور د ربین دانشمندان وبزرگان دین موضوع اختلافی است در مذهب احناف قاعده ضرورت مانند رخصت مطلق بوده که جواز آن برای عاصی وغیر آن یکسان میباشد . در حالیکه سائر مذاهب اهل سنت رخصت وقاعده ضرورت را منحصر به غیر معصیت میدانند.[4]

۷. اینکه ضرورت مقید به زمان باشد . [5]یعنی ابن حزم ظاهری عقیده دارد که وقتی عمل به ضرورت جائز میباشد، که از گرسنگی آن شخص؛ حد اقل یکشبانه روز سپری شده باشد . ولی شرط مذکور به نظر بنده نهایت محدود ومنحصر در خورد ونوش بوده در حالیکه قاعده ضرورت عام بوده هم چنان یک شبانه روز قید بدون دلیل موجه میباشد .زیرا طبیعت اشخاص با هم تفاوت دارد یک

--- الاشباه والنظائر ابن نجیم ص۸۵- غمز العیون ج۱ص۲۷٦-[1]

---- بدائع الصنائع ج۷ص۷۹-[2]

---- تفسیر قرطبی ج۱ص۱۵٦-تفسیر جصاص ج۱ص۱٦٦-[3]

--- الاشباه والنظائر للسیوطی ۱۳۸-وابن نجیم ص۷۳-[4]

--- محلی از ابن حزم ظاهری ج۷-ص۲۵۷.[5]

انسان چهار روز گرسنگی را بطور عادی تحمل دارد وتعدادی کم تر وتعدادی هم ،وقت بیشتر را برداشت وتحمل دارند .بنابران این شرط ضعیف بوده ونیز تطابق به رأی أکثریت ندارد .

مبحث سوم اقسام ضرورت :

با توجه به معنای لغوی واصطلاحی ضرورت که درفصل اول ومبحث اول گذشت میتوان ضرورت را به دوبخش تقسیم نمود.

الف- ضرورت به انجام ارتکاب بعضی اعمال که در اصل حرام میباشد .مانند ضرورت به تداوی حرام ، ضرورت به دیدن عورت انسان ،خوردن محرمات درحالت گرسنگی بسیار شدید، نوشیدن شراب در حالت تشنگی وغیره.

ب-ترک ویا تأخیر بعضی واجبات در وقت ضرورت مانند نطق به کلمه کفر ،گرسنگی وتشنگی شدید درماه مبارک رمضان اگر افطار نکند خوف تلف شدن آن باشد.

تقسیم ضرورت از حیث قول وفعل .

الف – ضرورت قولی :

منظور از ضرورت قولی آنست که انسان مجبور به گفتار منکر شود. مانند نطق به کلمات غیر شرعی کذب ،غیبت وکلمات شرکی وکفری با درنظرداشت اطمنان قلبی . وگفتن طلاق که درقلب نیت را نداشته وراضی هم نباشد، ویا از بعضی واقعت ها جبرا انکار نماید مانند انکار از حقوق مالی انکار از عقود متعدد در این صورت اگر صدور چنین کلمات به اساس ضرورت صورت گرفته باشد .در حالت عادی بعد از ختم فشار هیچ حکمی در آن مرتب نخواهد شد.

ب-ضرورت فعلی :

منظور از ضرورت فعلی آنست که انسان مجبور به انجام فعلی ناجائز میشود که این هم طوریکه در مبحث قبلی گذشت به دونوع است:

الف- آنکه در هیچ صورت ولوکه به قتل نفس انسان منجر شود انجام آن حلال نیست ..مانند زنا خوردن گوشت انسان وقتل نفس .

ب- اگر خطرتلف نفس ویا آنچکه متعلق به نفس باشد مانند تداوی به چیز حرام اگر از طرف داکتر قابل اعتماد تثبیت شود که بدون تداوی به همان چیز حرام

حیات مریض در خطر باشد. نظربه قاعده ضرورت استفاده ا زآن جواز دارد .

# فصل سوم

## حالات و احکام ضرورت در فقه وقانون .

درمجموع علماء ودانشمندان فقه وقانون مدنی ،حالات ضرورت را به بخش های مختلف تقسیم کرده اند. مانند قرطبی میگوید : (الاضطرار لا يخلو أن يكون بإكراه من ظالم أو بجوع في مَخْمَصَة )[١]- ضرورت از دوحالت خالی نیست ، یا توسط اکراه وظلم تعمیل میشود ویا اینکه به اثرفشار گرسنکی صورت می گیرد.

امام رازی میگوید:وهذه الضرورة لها سببان أحدهما : الجوع الشديد ، وأن لا يجد مأكولا حلالا يسد به الرمق . الثاني إذا أكرهه على تناوله مكره ، فيحل له تناوله)[٢]-،ضرورت دوسبب دارد، یکی آن گرسنگی شدید که چیزی حلال غیر حرام نباشد دوم که انسان مجبور کرده شوددر استفاده آن.

قال بن نجيم: واعلم أن اسباب التخفيف سبعة :السفر ،المرض ،الاكراه ، النسيان الجهل ، العسر و عموم البلوى والنقص الطبيعى )[٣]ابن نجیم حنفی اسباب ضرورت ویا تخفیف را به هفت بخش تقسیم میکند که آنها عبارت اند از : سفر کردن ، مرض ، جهل ، فراموشی سختی ،ضرورت عامه وعیوب ونقائص طبیعی .

موسوعة الفقهية الكويتة :حالات ضرورت را به پنج بخش تقسیم کرده : ١- ضرورت به خوردن ونوشیدن حرام ٢- ضرورت به لمس ودیدن حرام ٣- ضرورت به تلف نفس وبه فعل زنا ٤- ضرورت به گرفتن مال غیر ٥-ضرورت به گفتن سخن باطل ).[٤]

اما در قانون طوریکه در مجلة الاحکام تحت قاعده٢١ ذکرشده (-الضرورات تبيح المحظورات )[٥] حالات ضرورت

---

--- احکام قرآن قرطبی ج١-٤٣٥[١]

--- **تفسیر رازی ج٣ص**١٢٧[٢]

--- الاشباه والنظائر ص ٧٥- )[٣]

--- موسوعة الفقهية ج٢٨-ص-١٩٦-[٤]

--مجلة الاحکام تحت ماده شرح المجلة الاحكام ماده ٢١-ص٥٦-[٥]

را به چند بخش تقسیم کرده ومیگوید: (ثم هذه الرخصة ثلاثة انواع ) حالت اول آن مباح شدن چیز حرام است که به اساس گرسنگی ویا به اساس اکراه صورت میگیرد . مانند خوردن گوشت حنزیر . نوع دوم آن هیچ وقت حرمت آن ساقط نمی شود مگر رخصت داد ه شده مانند تلف کردن مال دیگران ونطق به کلمه کفر . سوم آن، ضرورتی است که نه سبب مباح شدن ونه سبب رخصت میشود مانند زنا ، لت کوب والدین و قتل نفس .

نظریات دانشمندان مختلف را ،پیرامون حالات ضرورت مشاهده نمودید که هریک به اساس دید وتفکر خود حالات ضرورت را درجه وتقسیم بندی نموده اند که البته منظور از حالات واسباب ضرورت،بادرنظر داشت اختلاف در مورد اقسام وانواع حالات ضرورت ،این خواهد بود که درکدام حالت مفهوم ضرورت مصداق وتطابق پیدا میکند و چه نوع احکام فقهی تحت کدام نوع شرائطی برآن مرتب خواهد شد.که من بنده به عون وکمک ذات اقدس اللهی هر یک از حالت ضرورت را با تمام احکام فقهی آن ،در روشنی آیات بینات واحادیث صحیح وارشادات دانشمندان متقدمین ومتأخرین از مذاهب فقهی، به بحث خواهم گرفت البته با درنظر داشت وسائل وامکانات علمی وتخنیکی موجود وحاضر در افغانستان.

## مبحث اول–

## حکم استفاده از محرمات منصوص علیه .

در این هیچ شکی نیست که در حالت عادی استفاده از محرماتیکه در مورد آن نصوص شریعت به صراحت ذکر شده باشد در تمام عصر ها ،در تمام اماکن وبرای همه اشخاص که در سفر باشند ویا در اقامت حرام وممنوع بوده ودر صورت استفاده وارتکاب آن ،گناهی کبیره را انجام داده است بلکه عقاب وعذاب دنیوی واخروی متوجه آنها میباشد . اما آیا در حالت اضطراری وضرورت استفاده از محرمات منصوصی جواز دارد ویاخیر ؟اگر جواز داشته برای کدام اشخاص ؟ تحت کدام شرائط ؟ به چه مقدار ؟وچندروز؟ همه این پرسش های است که پیرامون آنها بحث خواهم نمود.

## مطلب اول : حکم خوردن میتة درحالت ضرورت .

در اصل میتة چیزی خبیث وناپاک بوده وخوردن آن درشریعت ممنوع وناجائز میباشد طوریکه خداوند بزرگ فرموده است:

(إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)[۱] ترجمه آیت. خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیرِ خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است. (ولی) آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست؛ (و می‌تواند برای حفظ جان خود، در موقع ضرورت، از آن بخورد؛) خداوند بخشنده و مهربان است.

وجه استدلال: خدواند بزرگ محرمات را در آیت فوق تذکر میدهد سپس در حالت اضطرار وضرورت استعمال همین محرمات را با در نظر داشت شرائط خاص جواز میدهد.پس ضرورت سبب شده که حرام مباح شود.

معَنای غیر باغِ ولاعادٍ:

از اینکه ملاک بحث موجود را آیت مذکور تشکیل داده بهتر خواهد بود که قبل از آنکه وارد بحث اصلی شوم معنای لغوی این دوکلمه را در روشنی تفاسیر وکتاب های لغت توضیح دهم .

باغٍ اسم فاعل است .که معنی اصلی آن حسد کردن، ظلم و مطالبه راگفته میشود برابر است که طلب خیر باشد ویا شر. چنانچه پیامبر علیه السلام فرموده :

« عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ، قَالَ وَنَادَى مُنَادٍ : يَا بَاغِيَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ ، وَيَا بَاغِيَ الشَّرِّ أَقْصِرْ) .[۲] ای جوینده خیر پیش بیائید وای جوینده شر بس وکوتاهی کن.

{ عَادٍ{عاد هم اسم فاعل است که معنای ظلم وتجاوز ازحد را میدهد.)[۳]

---

[۱] سوره بقره شماره آیت (۱۷۳)

[۲] --- ابن ماجة شماره حديث (١٦٤٢)والتِّرمِذي شماره حديث (٦٨٢-

[۳] ---- لسان العرب ج١٤ ص ٧٥

پیرامون معنی ومفهوم معنای(باغ ولاعاد) بزرگان تفسیر اختلاف نظر دارند بنده جهت روشن شدن معنای ضرورت واستثنای آن ، میخواهم که در قدم نخست معنی عادوباغی را خوبترروشن نمایم .روی این منظور نظریات مفسیرین کرام را نقل می نمایم .

ابن جری طبری و امام شوکانی در تفسیر خود چهارنظر معتبررا درذیل دو کمله عاد وباغی نقل کرده اند.

اول-{ غير باغ ولا عادٍ } أن معناه غير باغ على الولاة ، ولا عاد يقطع السبيل ، هذا قول سعيد بن جبير ، ومجاهد . نظر سعيد بن جبير ومجاهد درمورد تفسير كلمه: (باغ) اين است كه ميگويند:

عليه امامان وخلفاء قيام نكرده باشند وهمچنان سفر آن ، سفر معصيت نباشد . (عاد) راه وطريق را بالاى كسى قطع نكرده باشد.

دوم : غير باغٍى في أكله فوق حاجته ، ولا متعدٍ بأكلها وهو يجد غيرها ، هذا قول الحسن ، وعكرمة ، وقتادة ، والربيع . حسن ربيع ،عكرمه وقتاده ميگويند: (باغ )بدون حاجت واز حد ضرورت بيشتر بخورد معنى (باغ) است .عاد در صوريتكه غير حرام وميتتة ميسر شود بازهم ا زحرام استفاده كند معنى عاد است.

سوم: غير باغ ، أي : مستحلٍ ، ولا عاد : غير مضطر ، روي عن سعيد ابن جبير ، ومقاتل .

روايتى از سعيد بن جبير : معنى (باغ) بخورد در حاليكه آنرا حلال بداند ومعنى (عاد) بدون ضرورت خورده باشد. .

چهارم : غير باغ شهوته بذلك ، ولا عاد بالشبع منه ، قاله السدي

.سدى ميگويد : (باغ) از روى اشتهاءو شهوت خوردن ميتة باشد ومعناى

(عاد) از خوردن ميتة خود را سير كند .[١]-

غير از تفاسير گذشته بعضى از دانشمندان ديگرهم در مورد معناى عاد وباغى بحث نموده كه به شكل مختصر نظريات ايشان را نقل ميكنم .

باغى .يعنى تجاوز كننده از مقدار حلال نباشد.

---

---. تفسير طبرى ج٣-ص٣٤٥-.تفسير فتح القدير ج٤ص٢٧٢

عاد.یعنی قصور نه کند در آن اندازه که برایش حلال باشد که بلکل ترکش کند تا اینکه هلاک شود.
باغی . جدا شونده از جماعت مسلمانها نباشد.
عاد. مبتدع مخالف از سنت نباشد.
باغی. ظلم کننده بالای رفیق خود نباشد ،که اورا ندهد و وی هلاک گردد .
عاد . تجاوز کننده از بندش گرسنگی نباشد.
باغی. لذت گیرنده نباشد .
عاد نرسد به حد سیری .
باغ -آنرا مطلقا حرام پندارنده نباشد.
عاد باخود آذقه سازنده نباشد.[۱]

دانشمندان تفسیر وفقه بعداز اتفاق ایشان به خوردن میتة در وقت ضرورت در جند مورد اختلاف نظر دارند که انسان مضطر چه مواصفاتی راباید داشته باشد .که مضطر گفته شود؟ آیا از قاعده ضرورت همه مسلمین بدون قید شرط استفاده کرده میتوانند؟ ویا اینکه اطاعت شرط بوده است.
دوم اینکه مضطر چه مقدار حق استفاده را دارد .

## مطلب دوم : خوردن از میتة در وقت ضرورت

برای کسیکه در حالت معصیت قرار دارد.
فقهاء در مورد سه نظر دارند :

نظر اول: خوردن خود مرده برای مضطر که خوف تلف شدن نفس ویا بعضی اعضای آن متصور باشد جواز داشته ومباح میباشد .برابر است که شخص مومن در حالت معصیت باشد ویا طاعت . این نظر احناف وبعضی اقوال ا زمالکی ها وشافعی ها است .[۲] -

نظر دوم : خوردن از حیوان خود مرده در وقت ضرورت در صورتی مباح میباشد که مضطر در حالت معصیت نباشد. که این اقوال مالکی ها وشافعی ها است .[۳]

---

-[۱]--. تفسیر آلوسی ج ۱-ص۲۳٤- تفسیر اللباب ج۲-ص۲۰۲- تفسیر القرطبی ج۱ص۲۵٦-

[۲] ---- احکام القرآن جصاص ج۱ص۱٥٦-احکام القرآن قرطبی ج۱ص۲۳۲-الاشباه والنظائر سیوطی ص۱۳٥

[۳] ---. احکام القرآن قرطبی ج۱ص-۲۳۰.

نظر سوم : نظر قیل است که میگوید :خوردن از مال میتة در وقت ضرورت ،واجب وعزیمت بوده نه رخصت .

دلائل :

دلائل مذهب احناف: ابوبکر جصاص میگوید : خداوند بزرگ فرموده :

(إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)[١] ترجمه آیت. خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیرِ خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است. (ولی) آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست؛ (و می‌تواند برای حفظ جان خود، در موقع ضرورت، از آن بخورد؛) خداوند بخشنده و مهربان است.

فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ ۙ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ[٢]

- امّا آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند؛) خداوند، آمرزنده و مهربان است.

(وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ))[٣] چرا از چیزها [= گوشتها] ئی که نام خدا بر آنها برده شده نمی‌خورید؟! در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است! مگر اینکه ناچار باشید )

وجه استدلال:

از تمام آیت های فوق چنین استنباط میگردد که خداوند بزرگ خوردن میتئة را مطلق بدون قید شرط وصفت مباح گردانیده است .هر زمانیکه ضرورت احساس ومتوقع باشد برای همه مضطرین استفاده از آن جائز میباشد .یعنی از آیات مبارک نه اشارةً و نه دلالةً قید معصیت فهمیده میشود. بنابران ما هم برای مضطرین که

---

[١] سوره بقره شماره آیت (١٧٣)

--- سوره مائده شماره آیت ٣-[٢]

---سوره انعام شماره آیت ١١٩-[٣]

خوف تلف نفس ویا یکی از اعضای بدن باشد خوردن میتتة را اجا زه داده ومباح میباشد.
ب- تخصیص آیت شریف به کدام دلیل صورت نگرفته وهیچ دلیلی مخصص در مورد وجود ندارد.
ج- همه فقهاء متفق اند که افطار کردن دررمضان برای مریض عاصی ومتجاوز، تیمم کردن در صورت ضرورت برای همه گان، مسح موزه برای مسافر عاصی ومطیع ، مباح وجائز میباشد . پس این حکم هم مانند احکام قبلی است.
د- همه فقهاء اتفاق نظر دارند که هرگاه انسان مضطر اگر در وقت ضرورت از میتة استفاده نکند که در نتیجه وفات وتلف شود گنه گار میباشد.[۱]
دلیل نظر دوم : استفاده از رخصت در وقت ضرورت در حقیقت یک نوع رحمت ونعمت است .برای عاصی حلال نیست که از این نعمات استفاده کند.[۲]
دلیل نظر سوم : قول سوم معتقد است که خوردن میتة در وقت ضرورت عزیمت بوده بناءً خوردن آن واجب مباشد طوریکه از مسروق روایت شده : (من اضطر الی أکل المیتة فلم یأکل حتی مات دخل النار [۳]-هر کسیکه در وقت ضرورت از میتتة استفاده نکند ووفات شود داخل دوزخ میگردد.
به نظر بنده در موضوع مذکور ،مذهب راجح قول احناف است که قول اکثریت میباشد .به دلیل اینکه خداوند خوردن میتة را برای مضطر مطلق ذکر نموده وطوریکه بحث شد نامی از عاصی غیرعاصی در قرآن کریم گرفته نشده ونیزکدام دلیل قوی مانع نبوده وهم چنان مخصصی هم وجود ندارد.

---

[۱]-- احکام القرآ ن للجصاص ج۱ص-۱۵٦-

[۲]-- احکام القرآن از قرطبی ج۱ص۲۳۳- موافقات - شاطبی ج۱-ص ۱۳٤-مغنی المحتاج ج۱ص٦٤-

[۳]--- احکام القرآن قرطبی ج۱ص-۱۳۲

### مطلب سوم : مقدار خوردن از گوشت میتة :

در مورد اینکه انسان مضطر در حالت اضطرار چه مقداری را ازگوشت مرده استفاده کرده میتواند. علماء سه نظر دارند البته یک نظر جمع بوده ودوم سوم آن، نظر متضاد ومخالف میباشد.

نظر اول مذهب احناف، شافعی در قول اظهر وحنبلی ها به قول راجح تروتعدادی از مذهب امام مالک است که میگویند :

خوردن از گوشت میتة به اندازه سد رمق وبه همان اندازه خورده شود که انسان را از هلاکت نجات بدهد.[1]

- دلائل قول اول :

(إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)[2] ترجمه آیت. خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیرِ خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است. (ولی) آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست؛ (و می‌تواند برای حفظ جان خود، در موقع ضرورت، از آن بخورد؛) خداوند بخشنده و مهربان است.

فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ ۙ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ[3]

- امّا آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند؛) خداوند، آمرزنده و مهربان است.

( وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ))[4] چرا از چیزها [= گوشتها] ئی که نام خدا بر آنها برده شده نمی‌خورید؟! در حالی که (خداوند) آنچه را بر

---

[1]--- احکام القرآن جصاص ج۱ص۱۶۱-الاشباه والنظائر لابن نجیم ص۸۸-الاشباه والنظائر للسیوطی ج۱ص۱۳۵- المغنی لابن القدامه ج۸ص۵۹۵.

[2] سوره بقره شماره آیت (۱۷۳)

--- سوره مائده شماره آیت ۳-[3]

---سوره انعام شماره آیت ۱۱۹-[4]

شما حرام بوده، بیان کرده است! مگر اینکه ناچار باشید )

وجه استدلال از مجموع آیات :

الف -خداوند برای مضطر خوردن گوشت میتة را صرف جهت نجات از هلاکت وتلف شدن جواز داده پس بروی خوردن همان اندازه جواز دارد که سبب نجات وی ازتلف شده باشد .که آن عبارت از خوردن به اندازه سد رمق میباشد.

ب- قاعده فقهی است که ( الضرورات تقدر بقدرها ) یعنی مباح شدن هر فعل حرام ، به اندازه ی است که مشکل حل گردد. البته حل مشکل نجات از هلاکت وتلف شدن نفس میباشد.نه بیشتر ازآن [۱]

ج- یکی ا زمعانی آیت مبارکه {غیر باغ ولاعاد} همین است که انسان مضطر درحالت اضطرار به همان اندازه بخورد که سیر نشود .اگر سیر کرد طبعی است که مخالف از دوستور آیت شریف صورت گرفته است .

جصاص میگوید: که منظور آز ایت مبارکه خوردن به اندا زه سد رمق ونجات از هلاکت است بخاطر اینکه اگر کسی ا زمیتتة در حالت ضرورت استفاده نکند وبمیرد گنه گا راست .[۲]

قول دوم مالکی ها : مذهب امام مالک معتقد است که استفاده ا زمیتتة در وقت ضرورت به اندازه سیر شدن ورفع مشکل میباشد .[۳]

دلیل این مذهب : الف- (( وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ )) [۴] چرا از چیزها [ گوشتها] ئی که نام خدا بر آنها برده شده نمیخورید؟! در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است! مگر اینکه ناچار باشید )

وجه استدلال: الف -خداوند بزرگ خوردن میتتة را برا ی انسان مضطر اجازه داده وقتیکه درخوردن آن اجازه باشد سیر کردن از آن نیز اجازه است .

---

--- مجلة الاحکام ماده ۲۲-ج۱ص٥٦-[۱]

--- احکام قرآم جصاص ج۱ص۱۵۹[۲]

--- بدایة المجتهد ج۱ص٥٥٥-[۳]

---سوره انعام شماره آیت ۱۱۹-[٤]

ب- عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ؛انَّ رَجُلاً نَزَلَ الْحَرَّةَ ، وَمَعَهُ أَهْلُهُ وَوَلَدُهُ ، فَقَالَ رَجُلٌ : إِنَّ نَاقَةً لِي ضَلَّتْ ، فَإِنْ وَجَدْتَهَا فَأَمْسِكْهَا ، فَوَجَدَهَا ، فَلَمْ يَجِدْ صَاحِبَهَا ، فَمَرِضَتْ ، فَقَالَتِ امْرَأَتُهُ : انْحَرْهَا ، فَأَبَى، فَنَفَقَتْ ، فَقَالَتِ : اسْلُخْهَا ، حَتَّى نُقَدِّدَ شَحْمَهَا وَلَحْمَهَا وَنَأْكُلُهُ ، فَقَالَ : حَتَّى أَسْأَلَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم ، فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ ، فَقَالَ : هَلْ عِنْدَكَ غِنًى يُغْنِيكَ ؟ قَالَ : لاَ ، قَالَ : فَكُلُوهَا. قَالَ : فَجَاءَ صَاحِبُهَا ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ ، فَقَالَ : هَلاَّ كُنْتَ نَحَرْتَهَا ؟ قَالَ : اسْتَحْيَيْتُ مِنْكَ.لفظ شَرِيك ، عند أحمد : أَنَّ أَهْلَ بَيْتٍ كَانُوا بِالْحَرَّةِ مُحْتَاجِينَ ، قَالَ : فَمَاتَتْ عِنْدَهُمْ نَاقَةٌ لَهُمْ ، أَوْ لِغَيْرِهِمْ ، فَرَخَّصَ لَهُمُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فِي أَكْلِهَا ، قَالَ : فَعَصَمَتْهُمْ بَقِيَّةَ شِتَائِهِمْ ، أَوْ سَنَتِهِمْ.[1] مردی با فامیلش در منطقه حره داخل شد .شخصی آمد درحالیکه اشتر خود را گم کرده بود .از وی سوال نمود وگفت آگر اشتر من را دید ید نگاه کنید . آن مرد اشتر را یافت ونگاه کرد تا اینکه اشترمریض شد وبدون اینکه آشتر را ذبح کنند مرد .صاحب آشتر امد که اشتر مردار شده .صاحب اشتر گفت :چرا ذبح نکردید ؟ گفت من از تو حیاکردم .خانم آن مرد مسافر گفت آشتر را پوست کن که ا زگوشت وروغن آن استفاده نمائیم .شوهر گفت نه تازمانیکه از پیامبر علیه السلام سوال کنم. آمد ا زپیامبرعلیه السلام سؤال نمود گفت : آیا شما چیزی دیگری ندارید که شما را ا زاین غنی سازد ؟ گفت : نه خیر گفت بخورید از همان میتتة . در روایتی از امام احمد نقل شده که همان فامیل ا زهمین میتتة درتمام زمستان ویا در تمام سال استفاده کرداند .

وجه استدلال: اگر سیر شدن از میتة جواز نمی داشت چطور فامیل در طول حد اقل زمستان توانستن زندگی نمایند.

ج- از حدیث عنبر هم استدلال کرده اند که مجاهدین از همان حیوان در طول چند ماه استفاده کردن ویک مقدار آنرا برای پیامبر نیز با خود آورده بودند .اگر سیر شدن ممنوع می بود چطور در مدت چند ماه زندگی خود را دوام دادند.

قول سوم :بعضی از فقهائ شافعی میگویند: اگر انسان مضطر در حالت سفر وهمیشه در حالت تنگ نا قرار

---

[1] --"أبو داود"شماره حديث ٣٨١٦ – أحمد ج ٥ص ٨٩ شماره حديث (٢١١٠٩)

میداشته باشد برای وی جواز دارد که خود را ا زمیتة سیر کند ولی اگر حالت اضطرار مقطعی وبدون سفر باشد به اندازه سد رمق ونجات از هلاکت خورده میتواند .
یعنی این قول در حالت سفر ومشقت مداوم همرای مذهب اول ، ودر حالت مطلق اضطرار بدون دوام با مذهب دوم است . [1]- البته دلائل این قول از مجموع نظریات اقوال سابقه اخذگردیده است .وبه نظر بنده قول راجح هم همین قول میباشد اگر مشقت وضرورت دوام دار باشد هیچ راهی بجز از سیر شدن از میتة نیست ولی اگر مقطعی باشد سیرشدن آز میتة مطلوب نبوده بلکه به اندازه سد رمق اکتفا نماید

**مطلب چهارم : حکم خوردن گوشت انسان در وقت ضرورت .**

در بین مذاهب فقهی اتفاق نظر است که قتل انسان دروقت ضرورت به نیت خوردن از گوشت آن مجاز نیست .بخاطر اینکه قتل نفس معصوم ضررراش قوی تر بوده ومخالف شروط موضوعه ضرورت میباشدو همچنا ن حدیث وجود دارد که پیامبر علیه السلام فرموده :
عن عَائِشَة ، أَن رَسُول الله – صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ – قَالَ : "كسر عظم الْمَيِّت ككسره حَيا "[2].شکستاندن استخوان میت مانند شکستاندن آن در وقت زندگی وی است . احادیث مثله نیز به حرمت قطع اعضای میت دلالت دارد . اما محل اختلاف خوردن گوشت میت مسلمان ومیت غیر مسلمان در وقت ضرورت وعدم در یافت چیزی دیگر ی جائز است ویا خیر ؟
قول اول : مذهب بعضی شافعی هاوحنبلی ها جواز میدهند مگر اینکه میت پیامبر باشد ویا میت مومن ومضطر کافر باشد در آن صورت در هیچ وقت مجاز نیست . [3]
ومذهب حنبلی ها خوردن گوشت انسان را برای مضطر در وقت ضرورت وحتی قتل وخوردن گوشت مباح الدم را مانند زانی، محارب ومرتدین نیز جواز میدهند .
ایشان میگویند : که حرمت انسان زنده به مراتب از میت کرده مهمتر میباشد بنابران خوردن گوشت میت

[1]-- احکام القرآن القرطبی ج۱ص۲۲۸
[2]--. أحمد ج٦ص٥٨ و"ابن ماجة" شماره حدیث ١٦١٦
[3]----- احکام القرآن القرطبی ج۱ص۲۲۸

انسان برای زنده جهت جلو گیری از تلف شدن به قدر کفاف جائز میباشد.[۱]
اما نظر مذهب احناف ومالکی را پیرامون موضوع در یافت نکردم ولی در کتاب فتاوی الشبکة الاسلامیة به صراحت گفته که هر گاه انسان به خوردن گوشت انسان مجبور شود وحالت اضطراری باشد به قدرضرورت جواز دارد.[۲]

مطلب پنجم : استفاده ا زمیتتة در وقت ضرورت به حیث دواء :

در مورد بدایة المجتهد دوقول را نقل کرده است :
نطر اول : تداوی به میتة جائز میباشد .
وقول دوم تداوی به میتتة ناجائز میباشد .
امام قرطبی میگوید : تداوی به میتة دوحالت دارد ۱- تداوی از عین میتة باشد ۲- تداوی بعداز تحریق میتتة . تعدادی از دانشمندان تداوی را بعد ازتحریق میتتة درحالت ضرورت جواز داده وبعضی دیگر آن، تداوی را به میتتة جواز نمی دهند .
کسانیکه تداوی را به میتتة در حالت ضرورت جواز میدهند به دو دلیل استدلال کرده اند .
۱- عن قتادة أن أنس بن مالك أنبأهم أن رسول الله {صلى الله عليه وسلم} رخص لعبد الرحمن بن عوف والزبير بن العوام في( لبس ) القمص الحرير في السفر من حكةٍ كانت بهما أو وجع كان بهما }[۳]
انس ابن مالک میگوید : پیامبرعلیه السلام برا ی عبد الرحمن بن عوف وبه زبیر بن عوام پوشیدن لباس ابریشم رابخاطر مریضی جلدی ویادردی رخصت واجازه داد .
وجه استدلال : پوشیدن لباس ابریشم برای مردها جواز نداشته ولی جهت تداوی برای ایشان اجازه داده شد . این خود دلیل قوی بر تداوی حرام در وقت ضرورت میباشد .

---

[۱] --- مغنی المحتاج ۴-۳۰۶-کشاف القناع ۶-۱۹۸-

[۲] -- فتاوی الشبکة الاسلامیة ج۴۰ص۱۳-

[۳] -- بخاري شماره حديث ( ۵۸۳۹ ) ومسلم شماره حديث ( ۲۰۷۶

ب– حديث العرنيين . {عَنْ أَنَسٍ فِي قِصَّةِ الْعُرَنِيِّينَ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا} [١]

پیامبر علیه السلام تعدادی مریضان را امر به خوردن شیر وشاش آشتر نمود که در نتیجه آنها ا زشیر وشاش شتران استفاده کرده اند وصحت یاب شدند.

ج– وقتیکه خوردن میتة در حالت ضرورت جواز داشته باشد تداوی آن نیز من حیث ضرورت جواز دارد. البته این حکم وقتی است که چنین حکم از طرف داکترمورد اعتماد صادر شده باشد.

دلیل نظر دوم : { عن أم سلمة بلفظ قالتنبَذْتُ نَبِيذًا فِي كُوزٍ ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَغْلِي ، فَقَالَ : مَا هَذَا ؟ قُلْتُ : اشْتَكَتْ ابْنَةٌ لِي ، فَنَعَتُّ لَهَا هَذَا ، فَقَالَ : إنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ شِفَاءَكُمْ فِيمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ ) [٢] وَلَفْظُ ابْنِ حِبَّانَ : { إنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ شِفَاءَكُمْ فِي حَرَامٍ } من وجه آخر عن ابن مسعود . فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ : إنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْعَلَ شِفَاءَكُمْ فِيمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ }. [٣]

حديث مذكور را تعداى محدثين از ام سلمة مرفوع روايت كرده اند اما امام بخارى آنرا از ابن مسعود معلق روايت نموده اند.

مفهوم حديث : از ام سلمة رضى الله عنها روايت شده كه ا زشراب نبيذ دوا درست ميكرد پيامبر عليه السلام در حالت جوش دواء آمد وپرسيد : در جواب گفت دختر ام از مرض شكايت دارد ميخواهم كه برايش دواء درست كنم : پيامبرعليه السلام گفت: خداوند شفاء را در چيز حرام مقررنكرده است . وجه استدلال : تداوى به چيز حرام ، حرام ميباشد ودر حديث مذكور مطلق صحبت شده وهيچ شرطى را نگذاشته است .بناء تداوى به چيز حرام، حرام بوده بخصوص در صورت عدم وجود ضرورت جواز نداشته است.

---

[١]-- بخاري ج١ص ٤٤٦- ٤٤٧]

[٢]-- بخاري ج١١ص ٢٠٨ –حديث را امام بخارى در كتاب نوشيدن ها در ترجمه الباب تعليقا ذكر كرده است . تعليق عبارت از حديثى است كه اسنادش ازاول حذف شده باشد. حافظ بن حجر در فتح البارى شرح صحيح البارى فرموده : كه إسناد حديث صحيح است. ج١٠ ص ٧٩ :

[٣]-- نصب الراية فى تخريج حديث الهداية ج٣ص٢٣٤

## مطلب ششم : حکم نوشیدن خون دروقت ضرورت .

طوریکه از بحث ها ی مفسرین پیرامون خوردن گوشت وروغن حیوانات منصوصی گذشت که در حالت عادی به هیچ وجه خوردن آن حیوانات جواز ندارد . اما آیا خوردن گوشت وروغن حنزیز ونوشیدن خون دروقت ضرورت جواز دارد ویاخیر در مورد بحث مفصلی را در مورد پیدا نکردم . اما آنچکه ا ز خلال بحث ها ی بزرگان دین استباط میشود این است . اگر در دروقت ضرورت شدید غیر ازگوشت خنزیر هیچ چیزی دیگری نباشد مانند مال غیر میتة از حیوانات، به همان اندازه خوردن گوشت حنزیر ونوشیدن خون جواز دارد که از مرگ نجات داده شود البته این فتوی از قول مسروق علیه الرحمة استنباط میگردد که فرموده :

(من إضطر الی أکل المیتة والدم ولحم الحنزیر فلم یأکل حتی مات دخل النار ) هر کسیکه دروقت ضرورت از گوشت میتة ، خون وگوشت حنزیر استفاده نکند وبمیرد وارد آتش جهنم می گردد.هم چنان قرطبی علیه الرحمة از ابن القاسم نقل کرده که اگر مضطرخون وشراب را باخود داشته باشد باید در حالت اضطرار، قبل از شراب ا زخون استفاده کند .[1]

مطلب هفتم : حکم نوشیدن شراب در حالت اضطراروضرورت جهت رفع تشنگی ،

قرطبی میگوید: اگر سبب ضرورت اکراه وجبر باشد به اتفاق فقهاء نوشیدن شراب دروقت ضرورت جواز دارد . ولی محل اختلاف در بین بزرگان دین نوشیدن شراب به نیت دفع تشنگی وتداوی است . که درذیل در مورد هردوموضوع بحث خواهم نمود .[2]

نوشیدن شراب جهت رفع تشنگی :

---- احکام قرآن از قرطبی ج۱ص۲۲۸- ۱

--مرجع سابق ج۱ص۲۲۸-۲

در مورد ا زعلماء دو قول وجود دارد .
قول اول مذهب احناف وتعدادی ا زفقهاء ومفسرین: میگویند که نوشیدن شراب جهت رفع تشنگی وگرسنگی در صوریتکه چیزی دیگری نباشد به اندازه دفع تلف شدن جواز دارد .
دلیل مذهب : خداوند بزرگ در ذیل ایت که قبلا محرمات را ذکر کرده واستثناء هم قائل شده است ( فمن إضطر ) یعنی تمام محرمات مانند میتة ، خون وگوشت حنزیر را ذکر کرده بعداً حالت ضرورت را تذکر داده این بیان قرآن به صراحت می رساند که در وقت ضرورت جهت نجات نفس استفاده از تمام محرمات به اندازه رفع ضرورت جائز میباشد.[1]
قول دوم : مذهب مالکی وشافعی ها: معتقد هستند ومیگویند که نوشیدن شراب جهت رفع تشنگی در وقت ضرورت جواز ندارد .[2]
دلیل این مذاهب :
الف – در آیاتیکه تحریم شراب ذکر گردیده استثناء وجود ندارد واستثای ضرورت در مورد میتة آمده نه در مورد شراب . { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ}[3] ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و ازلام [= نوعی بختآزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.
ب-نوشیدن شراب سبب رفع تشنگی نمی شود .بلکه شراب تشنگی انسان را بیشترمی سازد .
ج- اینکه شر اب موجب تعطیل وخرابی عقل میشود ضرر آن کاملا محسوس میباشد.[4]

---

--- احکام قرآن جصاص ج١ص١٥٩--[1]

-[2]-- مغنی المحتاج ج٤ص١٨٨- کشاف القناع ج٦ص١١٧-تفسیر القرطبی ج١ص٢٢٨-

---سوره مائده شماره آیت ٩٠--[3]

-[4]--. شرح الکبیرللدردیرج٢ص١٥١- بدایة المجتهد ج١ص٥٥٦- کشاف القناع ج٦ص١١٧.

مذهب حنبلی : مذهب حنبلی به این عقیده است.{کذلك ان شربها لعطش شدید وکانت ممزوجة بما یروي من العطش فانها تباح بذلك عند الضرورة کما تباح المیتة في المخمصة }[١] نوشیدن شراب مشروط بر اینکه شراب مخلوط باشد با چیزی دیگر نوشیدن آن د روقت ضرورت جهت رفع تشنگی جواز دارد.طوریکه خوردن میتة در وقت ضرورت جواز داشته است .

قول ر اجح به نظر بنده به اساس دلائل آتی نظر اول است یعنی مذهب احناف است .

١- حالت ضرورت یک حالت استثنائی میباشد که همه علماء استفاده ا زمجموع محرمآت را به اندازه معین جواز داده اند ومتفق میباشند. پس شراب از محرمات مذکور مستثنی نیست .

٢- نوشیدن شراب به اندازه معین بوده یعنی مقدار کمی است که سدرمق شده وسبب ذهاب عقل نخواهدشود.

٣- تعدادی ا زاهل کفر وشرک برای شراب به رفع تشنگی وگرسنگی درزمانه های قدیم حتی قبل ازدمیدن خورشیداسلام از همین شراب استفاده می کردند وتشنگی خودرا رفع می نمودند.

٤- از آیت شریف معلوم میشود که ضرورت شامل همه محرمات میشود :

(( وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ))[٢] چرا از چیزها [ گوشتها] ئی که نام خدا بر آنها برده شده نمی‌خورید؟! در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است! مگر اینکه ناچار باشید )

.جه استدلال: خداوند بزرگ خوردن میتتة را برا ی انسان مضطر اجازه داده وقتیکه درخوردن آن اجازه باشد درنوشیدن آن به اندازه ضرورت وسد رمق نیز اجازه است .

مطلب هشتم : نوشیدن شراب جهت تداوی . در مورد حکم استعمال شراب جهت تداوی دونظر از فقهاء وجود دارد .

---

--- **المغنی لابن القدامة ج٨ص** [١] ٣٠٨

---سوره انعام شماره آیت ١١٩-[٢]

نظر اول مذهب احناف : طوریکه نظریات مذهب احناف را نقل نموده اند . که بعضی آنهاتداوی را به چیز حرام کاملا حرام میدانند {وَلَا يَخْفَى أَنَّ التَّدَاوِي بِالْمُحَرَّمِ لَا يَجُوزُ فِي ظَاهِرِ الْمَذْهَبِ} ١- پنهان نیست که تداوی به چیز حرام در ظاهرمذهب جائز نیست ولی از بعضی فقیهان بزرگ مشهور مذهب مانند بن عابدین وکاسانی نقل شده که تداوی به حرام وقتی اجازه داده شده که به شفاء بودن توسط همان چیز حرام یقینی باشد وبدون چیز حرام چیزی دیگری حاضر وممکن نباشد .

{قا ل بن عابدين : قيل يرخص إذا علم فيه الشفاء ولم يعلم دواء آخر كما رخص الخمر للعطشان، وعليه الفتوى.}[٢]

بن عابدین میگوید :که تداوی به حرام مشروط بر اینکه شفاء بودن آن یقینی باشد وغیر همان چیز دواء وجود نداشته باشد رخصت داده میشود مانند رخصت دادن نوشیدن شراب در حالت تشنگی وبر هیمن نظر فتوا هم داده شده است.

{قال الكاسانى : وَالِاسْتِشْفَاءُ بِالْحَرَامِ جَائِزٌ عِنْدَ التَّيَقُّنِ لِحُصُولِ الشِّفَاءِ فيه كَتَنَاوُلِ الْمَيْتَةِ عِنْدَ الْمَخْمَصَةِ وَالْخَمْرِ}

[٣]-تداوی به حرام به شرطی یقینی بودن شفا به آن مانند خوردن میتة وشراب دروقت ضرورت جائز میباشد.

عز بن عبد السلام میگوید : ولا يجوز التداوى بالخمر على الاصح إلا إذا علم أن الشفاء يحصل بها ولم يجد دواء غيرها ) .[٤] تداوی به شراب به اساس قول صحیح تر جواز ندارد مگر اینکه بفهمد که تداوی به شراب ممکن وغیر آن چیز دیگری پیدا نشود . قرطبی هم به جواز تداوی به شراب در وقت ضرورت میلان دارد.و میگوید :که منظورا زحدیث شریف غیر حالت اضطرار وضرورت است .[٥]

بخاطر اینکه کسانیکه به منع تداوی به شراب عقیده دارند به حدیث ذیل استدلال میکنند :

---

-- بحر الرئق ج٣ص٢٩٣[١]

---- رد المحتار ج١٠ص٣٧١- [٢]

---- بدائع الصنائع ج١ص١٦[٣]

--- قواعد الأحكام ج١ص٨١-[٤]

--- احكام القرآن قرطبى ج١ص٢٣٠[٥]

{عَنْ أَبِيهِ وَائِلٍ الْحَضْرَمِيِّ ؛أَنَّ طَارِقَ بْنَ سُوَيْدٍ الْجُعْفِيَّ سَأَلَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم عَنِ الْخَمْرِ ، فَنَهَاهُ ، أَوْ كَرِهَ أَنْ يَصْنَعَهَا، فَقَالَ : إِنَّمَا أَصْنَعُهَا لِلدَّوَاءِ ، فَقَالَ : إِنَّهُ لَيْسَ بِدَوَاءٍ ، وَلَكِنَّهُ دَاءٌ } [١]

وائل حضرمی میگوید :که طارق بن سوید از پیامبر علیه السلام در مورد تداوی به شراب سؤال نمود . پیا مبر علیه السلام در جواب نهی فرمود ویا بد دید : بعداً طارق گفت که من میخواهم که دواء درست نمایم .پیامبر علیه السلام گفت : یقیناً شراب دواء نیست بلکه مرض است .

نظر دوم : مذهب مالکی شافعی وحنبلی :

نظریات مذاهب سه گانه به طور عموم عدم جواز تداوی وهر نوع انتفاع ازمحرمات نجاسات و شراب میباشد.[٢] اما بعضی روایات از مذهب شافعی نقل شده که تداوی به سایر نجاسات غیر از شراب را جواز داده اند .

قال النووی (وأما) التداوى بالنجاسات غير الخمر فهو جائز} [٣]

دلائل این مذاهب :

الف –{عَنْ أَبِيهِ وَائِلٍ الْحَضْرَمِيِّ ؛أَنَّ طَارِقَ بْنَ سُوَيْدٍ الْجُعْفِيَّ سَأَلَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم عَنِ الْخَمْرِ ، فَنَهَاهُ ، أَوْ كَرِهَ أَنْ يَصْنَعَهَا، فَقَالَ : إِنَّمَا أَصْنَعُهَا لِلدَّوَاءِ ، فَقَالَ : إِنَّهُ لَيْسَ بِدَوَاءٍ ، وَلَكِنَّهُ دَاءٌ } [٤]

وائل حضرمی میگوید :که طارق بن سوید از پیامبر علیه السلام در مورد تداوی به شراب سؤال نمود . پیا مبر علیه السلام در جواب نهی فرمود ویا بد دید : بعداً طارق گفت که من میخواهم که دواء درست نمایم .پیامبر علیه السلام گفت : یقیناً شراب دواء نیست بلکه مرض است .

وجه استدلال: از حدیث به صراحت استفاده را از شراب ممنوع قرار داد باوصفیکه مشکل داشت ولی پیامبر علیه السلام برایش اجازه تداوی را به حرام وشراب نداد .

ب– { وَ عن أم سلمة بلفظ قالتنَبَذْتُ نَبِيذًا فِي كُوزٍ ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَغْلِي ، فَقَالَ : مَا هَذَا ؟ قُلْتُ : اشْتَكَتْ ابْنَةٌ لِي ، فَنَعَتُّ لَهَا هَذَا ، فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ شِفَاءَكُمْ فِيمَا حَرَّمَ عليكم }[٥]

از ام سلمة رضی الله عنها روایت شده که از شراب نبیذ دوا درست میکرد پیامبر علیه السلام در حالت جوش دواء آمد وپرسید : در جواب گفت دختر ام از مرض

---

[١] ---- مسلم ج"٦ ص ٨٩ شماره حدیث(٥١٨٥)

---- . المغنی ج٤ص٢٥٥– شرح الکبیر لدردیر ج٤ص [٢] ٣٥٢

[٣] ----- المجموع ج٩ص ٥٠

[٤] ---- مسلم ج٦ص٨٩ شماره حدیث (٥١٨٥)

---- بخاري ج ١١ص ٢٠٨ تعليقا روایت شده است.[٥]

شکایت دارد میخواهم که برایش دواء درست کنم : پیامبرعلیه السلام گفت: خداوند شفاء را در چیز حرام مقررنکرده است .
وجه استدلال : تداوی به چیز حرام ، حرام میباشد ودر حدیث مذکور مطلق صحبت شده وهیچ شرطی را نگذاشته است .بناء تداوی به چیز حرام ، حرام بوده است . هم چنان اگر دروقت ضرورت اجازه می بود برایش توضیح داده میشود.
به نظر بنده قول صواب ویا به عبارت دیگری نظر معتدل نظر مذهب احناف به دلائل ذیل میباشد .
۱-گرچه حرمت شراب در آیات واحادیث مطلق بوده ومخصص واضح از نصوص شریعت در مورد خاص استفاده از شراب وجود ندارد روی همین دلیل همه دانشمندان مذاهب هر نوع استعمال شراب را در حالت عادی بدون ضرورت نا جائز وحرام میدانند .
اما از آنجایئکه دیده شده که نص صریح آیت شریف ونصوص دیگری ا زاحادیث واجماع امت اسلامی قاعد ه ضرورت را من حیث وسیله مباح گردانند ه طوریکه د رمبحث مشروعیت قاعده ضرورت بیان شد قبول کرده اند . پس قاعده ضرورت یک امر مسلم وقبول شده میباشد بناءً تداوی به شراب در وقت ضرورت جدی برای انسان مضطر به حد شفاء مانند نوشیدن آن جهت رفع گرسنگی وتشنگی مباح میباشد.
ب- اسلام عزیز همیشه وقت سعی داشته وتلاش نموده که مصلحت عامه را در نظر گیرد روی همین ملاحظه بعضی چیز ها را مانند رفتن د ر حمام بدون وضاحت دادن ا زوقت سپری شده ومصرف آب، جوازدانسته پس تداوی به شراب دروقت ضرورت جدی ا زاین حالت مستثنی نبوده ومصلحت عامه میباشد .
ج- اینکه نظر اکثر دانشمندان قدیم مانند قرطبی ،بن عابدین وعز بن عبد السلام ودانشمندان معاصر مانند دکتور وهبه الزحیلی هم دید گاه به جواز داشته است[۱]-

---

[۱]---. النظریة الضروریة الشرعیة ص۸۱

**مطلب هفتم :- حیوانیکه به نام غیر الله ذبح شده باشد .**

منظور ا زعنوان فوق این است که آیا در وقت ضرورت حیوانیکه بنام غیر الله ذبح شده با شد خوردن آن به حد سد رمق مباح بوده ویا خیر ؟. بعد از تحقیق وتتبع در مورد حرمت آن در حالت عادی که از دست هر کسیکه به اسم غیر الله ذبح شده باشد ودر وقت ذبح آن ، نام غیر الله گرفته شده باشد خوردن آن مجاز نمی باشد. جصاص میگوید :

{لا خلاف بین المسلمن أن المراد به الذبیحة إذا أ هل بها غیر الله عند الذبح } [۱]- هیچ اختلافی در بین مسلمین در مورد حرمت خوردن حیوانیکه در وقت ذبح نام غیر از الله گرفته شده باشد نیست. ولی آیا خوردن حیوان مذکور در حالت ضرورت جواز دارد ویاخیر؟

از بزرگان دین چیزی را پیدا نکردم اما بنده به این عقیده است که نجاست حیوان ذبح شده به نام غیر الله ا زحنزیر ، خون ، شراب ومیتتة کرده نجس تر نخواهد بود . بنابرین اگر شرائط ضرورت در مورد انسانی متوفر شود خوردن آن به اندازه سد رمق مانند سائر محرمات مباح خواهد بود

مبحث دوم :-

## حکم استفاده از محرمات غیر منصوص علیه .

**مطلب اول-حکم استفاده از میوه باغ و زراعت مردم در وقت ضرورت.**

در این هیچ شکی نیست که خوردن مال مردم بدون رضایت نفس صاحبش مجاز نمی باشد . طوریکه خداوند بزرگ فرموده است:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ} [۲] ترجمه : ای مومنان نخورید مال تانرا در بین خودتان به گونه باطل وناحق . ویپامبرعلیه السلام در آخرین حج خود اعلان کرد وفرموده :

وجه استدلال: قرآن کریم به صراحت خوردن مال غیر را حرام قرار داده است

---

[۱]-- احکام قرآن ج۱ص۱۵٤

[۲]-- سوره نساء ایت ۲۹.

{قَالَ رسول الله صل الله عليه وسلم : إنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا} [١]يقيناً خون ها ومال های تان حرام است بالای شما مانند حرمت این وطن وشهر..

وجه استدلال: پیامبر علیه السلام حرام بودن مال غیر را مانند حرمت قتل نفس اعلان نموده است .

عَنْ عَمْرِو ابْنِ يَثْرِبِيّ ، قَالَ:خَطَبَنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم ، فَقَالَ : أَلاَ وَلاَ يَحِلُّ لاِمْرِئٍ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْءٌ ، إِلاَّ بِطِيبِ نَفْسٍ مِنْهُ )[٢] پیامبر علیه السلام روزی برای ما خطبه گفت : ای مردم آگاه باشید که حلال نیست برای هیچ کسی خوردن مال برادرش مگر به رضایت وی . در مورد صحت وسقم حدیث مذکور دانشمندان حدیث اختلاف نظر دارند امام زیلعی حدیث را حسن گفته وتعدای ضعیف . اما باید گفت ولوکه حدیث ضعیف باشد حدیثی دیگری به عین معنی آنرا تأئید میکند.

اما بحث در اینجا است که آیا ما میتوانیم در وقت ضرورت از مال مردم بد ون اجازه وی استفاده نمائیم ؟

بزرگان دین میگویند : اگر انسان به خوردن مال غیر، ضرورت نداشته باشد برایش مجاز نیست که از مال مردم ولو که درهر محل ومکانی قرار داشته باشد بخورد ویا استفاده کند . اما اگر ضرورت احساس گردد این هم دوحالت دارد .

الف- به عین مال صاحب مال ضرورت جدی دارد و ب--یا ندارد . اگر صاحب مال مانند مضطر دوم ضرورت جدی داشت اخذ مال وی بدون رضایت صاحب مال جواز ندارد .ولوکه ضرورت شدید محسوس شود . اما اگر صاحب مال به ملکیتش ضرورت نداشته باشد وضرورت منحصر ومتوجه به شخصی دیگری باشد. دراین صورت برای شخصی مضطر اجازه گرفتن وخوردن ا زباغ واز ملکیت غیر وی جوازدارد مشروط براینکه پول آنرا بپبردازد.

مذهب احناف میگوید :

اگر انسان درشهر در حال گرسنگی وارد باغی میشود بر وی مجاز خوردن نیست مگر اینکه از صاحب باغ اجازه گرفته شود ورضایت وی احساس گردد . اما در خارج از شهراگر ضرورت احساس گردد میوه های افتیده که امکان

---

[١]-- بخاري شماره حديث (٥١)

[٢]- حدیث را زیلعی در نصب الرایه نقل کرده ج ٢ص ١٢٣ وگفته : که اسناد حدیث جید است . قال صاحب المجمع الزوائد : رواه أبو يعلى فيه أبو مرة وثقه أبو داود وضعفه ابن معين.ج٤ص١٧٢ .

حفظ ونگه داشت آن نباشد ودر مسیر راه باشد خوردن آن بدون اجازه صاحب باغ جواز دارد .مشروط بر اینکه چیزی را با خود حمل نکند.[1] یعنی از سخن صاحب بحر الرائق چنین استنباط می گردد اگر ضرروت هم نباشد در حالت گرسنگی خوردن میوه های افتیده برای عابرین جائز میباشد . اما درحالت ضرورت خوردن مال غیر که چیزی دیگری وجود نداشته باشد در هر محل ومکانی که باشد جائز میباشد.

امام احمد[2] میگوید: در حالت گرسنگی اگر باغ دیوار نداشته باشد خوردن ا زمیوه آن جائز بوده اما اگر باغ دیوار داشت بدون گرسنگی واجازه صاحب باغ خوردن آن جواز ندارد.[3]

صاحب کشاف القناع میگوید: اگر انسان در مکانی برود که میوه ها در زیر درخت ها افتیده است .در حالیکه درخت نه باغبان ونه محافظ دارد .در این صورت خوردن آن میوه بدون سفر وضرورت وبدون اجازه صاحب باغ جواز دارد .[4] این نظریات به دلیل زرین استدلال کرده اند.

عن عبد الله بن عمرو بن العاص عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه سئل عن الثمر المعلق فقال : " من أصاب بفيه من ذى حاجة غير متخذ خبنة فلا شيء عليه و من خرج بشيء منه فعليه الغرامة و العقوبة [5])

---

[1]-- بحر الرائق ج٨ص١٠٨

-- ابن حنبل (١٦٤ – ٢٤١هـ، ٧٨٠ – ٨٥٥م).

[2]أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني. مشهور به احمد بن حنبل فقيه ومحدث بزرگ صاحب مذهب درسال (١٦٤ در بغداد تولد ودرسال –٢٤١هـ وفات نموده است .وی ازشاگردان بزرگ ودانشمند امام شافعی که درسن ١٥سالگی قرآن کریم را حفظ نموده سپس درشهر های مکه ؛مدینه ؛ یمن وشام جهت طلب علم سفر نموده وبعداً به بغداد متوطن گردید وبه تدرسی وافتا آغاوز نموده تا اینکه د ر حدیث به صفت امام در بین علمای هم عصرش انتخاب گردید. از وی کتاب مشهورش به حیث اولین کتاب حدیث بعد از موطا ی امام مالک باقی مانده است .

[3]-- المغنی ج٨ص٥٩٦-

[4]-- کشاف القناع ج٦ص ١٦١

[5]---حديث را صاحب ( بلوغ المرام ج١ص٢٦٢ ) روايت كرده وفرموده : كه حديث را حاكم تصحيح نموده است

از پیامبر علیه السلام درمورد میوه های معلق سؤال شد . در جواب گفت : اگر کسی از میوه باغ در صورت حاجت بخورد بدون اینکه چیزی را باخود حمل نماید هیچ چیزی بر وی نیست. اما اگر چیزی را با خود حمل نمود مکلف به پرداخت غرامت وتاوان میباشد .

امام شوکانی[١] هیمن رأی ونظر را تأئید کرده ومیگوید: عرف عا م مردم همین است که به خوردن میوه های افتیده کسی چیزی برای کسی دیگری نمی گوید. [٢]

خلاصه باید عرض نمود که خوردن ا زمیوه ها وزراعت مردم بدون ضرورت هرجائیکه باشد مناسب نمی باشد ولی در صورت حاجت استفاده از میوه های افتیده در زیر درختان بدون ذخیره وحمل کردن جواز ودر وقت ضرورت ازستفاده از هر نوع میوه وزراعت هر جا که باشد اشد الجواز بوده مشروط بر اینکه غرامت وقیمت آنرا در صورت که داخل محوطه باغ باشد بپردازد.

**مطلب دوم : حکم دوشیدن مواشی مردم جهت رفع تشنگی وگرسنگی در وقت ضرورت .**

طوریکه در مباحث قبلی گذشت که خوردن واستفاده ازمال مردم بدون اجازه ورضایت آن جواز نداشته وهیچ کسی حق استفاده را نیز ندارد. از آن جمله دوشیدن مواشی مردم بدون اجازه صاحب مواشی است که پیامبر علیه السلام در مورد چنین فرموده :

عَنْ نَافِعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ – رضى الله عنهما – أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ:{لاَ يَحْلُبَنَّ أَحَدٌ مَاشِيَةَ امْرِئٍ بِغَيْرِ إِذْنِهِ }[٣] ترجمه حدیث: نباید کسی مواشی شخصی را بدون رضایتش بدوشد مگر به اجازه وی . ولی در حالت حاجت اگر صاحب مواشی بود اجازه گیرد بعداً از شیر مواشی استفاده نماید . اما در صورت غیابت صاحب مواشی وموجودیت حاجت دوشیدن وخوردن شیر ا زمواشی بدون اجازه صاحب مواشی جائز بوده مشروط بر اینکه شیر را با خود نبرد. طوریکه پیامبرعلیه السلام فرموده است:

---

[١] - محمد بن علي بن محمد بن عبدالله يمني مشهور به الشوكاني، در سال(١١٧٣هـ. دريمن تولد ودرسال ١٢٥٠هـ، وفات نموده است وی از جمله مجتهدین بزرگ درعصر خود بوده که بعضی تصنیفات ازخود بجاگذاشته مانند : نيل الأوطار درحديث؛ فتح القدير در تفسير،

[٢]- نیل الاوطار ج٨ص١٥٥

[٣] --- بُخَارِيّ ج ٣ص/١٦٥ شماره حديث(٢٤٣٥)

عن سمرة بن جندب , أن النبي , صلى الله عليه وسلم , قال:إذا أتى أحدكم على ماشية , فإن كان فيها صاحبها فليستأذنه , فإن أذن له , فليحلب وليشرب , وإن لم يكن فيها أحد , فليصوت ثلاثا , فإن أجابه فليستأذنه , فإن لم يجبه أحد , فليحتلب وليشرب , ولا يحمل).أ[1].مفهوم حديث : اگر کسی نزدیک مواشی شد در حالکیه حاجت به خوردن داشت باید از صاحب مواشی به دوشیدن وخوردن اجازه گیرد . اگر اجازه داد بدوشد وبنوشد . اما اگر کسی نبود باید آواز دهد اگر جواب داد اجازه گیرد. اگر جواب داده نشد بدوشد وبنوشد وچیزی را باخود نبرد.

{وقال العيني :قال جمهور العلماء وفقهاء الأمصار منهم الأئمة أبو حنيفة ومالك والشافعي وأصحابهم لا يجوز لأحد أن يأكل من بستان أحد ولا يشرب من لبن غنمه إلا بإذن صاحبه اللهم إلا إذا كان مضطرا فحينئذ يجوز له ذلك قدر دفع الحاجة }[2]

عینی شارح صحیح بخاری در ذیل حدیث میگوید : که جمهور فقهائ اسلام از جمله امامان مذاهب اربعه معتقد ومتفق اند که هیچ کسی حق خوردن را از باغ شخصی بدون اجازه وی ، وهیچ کس حق دوشیدن ونوشیدن شیر مواشی غیررا مگر به اجازه صاحبش ندارد .مگر در حالت ضرورت در این صورت به قدر رفع ضرورت جائز میباشد .

تیجه بحث مذکوراین است که هر نوع استفاده ازمال غیر بدون رضایت مالکش به اتفاق همه فقهآء ناجایز بوده .مگردرحالت ضرورت که هیمن حالت ، حالت مستثنی است.وسقوطدهنده گناه میباشد

## مطلب سوم :ضرورت به دیدن ولمس نامحرم جهت تداوی

یکی از محرمات در شریعت اسلامی، دیدن انسان به عورت دیگران میباشد برای هیچ یک ا زبنی آدم اجازه دیدن به عورت دیگران نیست ؛ برابر است که دیدن عورت زنان برای زنان باشد ویا دیدن عورت زنان برای مردان وعکس آن . گرچه دیدن عورت جنس مخالف نسبت از هم جنس شدید تر است . اما جهت علاج وسایر ضرورت ها؛ آیا برای

-- أبو داود شماره حديث (٢٦١٩) و تِّرْمِذِيّ"شماره حديث ١٢٩٦ [1]
--- عمدة القاري ج:١٢ ص:٢٧٨. [2]

مردان اجازه دیدن عورت زنان وعکس آن اجازه است ویا خیر؟

**مذهب حنفی :** ( ویجوز للطبیب أن ینظر إلی موضع المرض منها للضرورة).[1] صاحب هدایه میگوید: برای داکتر دیدن عورت زن جهت تداوی ومعالجه در وقت ضروت جائز میباشد .مشروط بر اینکه صرف همان محل درد را نگاه کند وتنها همان محل را برهنه سازد واجازه دیدن برایش میباشد ابن نجیم مگوید: (وَإِبَاحَةُ النَّظَرِ لِلطَّبِيبِ حَتَّى الْعَوْرَةِ وَالسَّوْأَتَيْنِ ،)[2]. مباح است دیدن داکتربه سوی عورت مریض وحتا دیدن دردو محل مخصوص انسان.

**مذهب مالکی :** (قد أجاز العلماء رحمة الله علیهم کشف العورة للطبیب سواء کان المریض رجلا أو امرأة فالجواب أن ذلك إنما هو مع وجود الضرورة} [3].

صاحب کتاب مدخل میگوید : علماء کشف عورت زن ومرد را برا ی داکتران در صورت ضرورت جواز میدهند . فرق در بین دومذهب این است که مذهب احناف دیدن همان محل درد وتکلیف مریض را برای داکتران مباح میداند ولی مذهب مالکی ها کشف عورت مریض را برای داکتران بطور مطلق اجازه داده ومباح میدانند .اما درمجموع هردو مذهب به مباح بودن کشف عورت مریض، برای دیگران دروقت ضرورت متفق اند.

**مذهب شافعی :** (ویجوز للطبیب أن ینظر إلی الفرج للمداواة لانه موضع ضرورة فجاز له النظر إلی الفرج کالنظر في حال الختان).[4] صاحب مجموع میگوید: برا ی داکتر دیدن عورت زن جهت معالجه وتداویجواز دارد بخاطریکه ضرورت است طوریکه دیدن دروقت ختنه جواز دارد .

**مذهب حنبلی :** (یباح للطبیب النظر إلی ما تدعو إلیه الحاجة من بدنها من العورة وغیرها} [5].

بن قدامه میگوید : برای طبیب دیدن عورت وآنچکه ازبدن زن حاجت وضرورت باشد جائز است .

---

[1] -- هدایه باب المس والنظرج٤ص٨٤.
[2] -- الاشباه والنظائر لابن نجیم ٥٦-
[3] -- المدخل ج٤ص١١
[4] -- المجموع ج١٦ص١٣٣ .
[5] --- المغنی.ج٧ص٤٥٩

طوریکه نظریات دانشمندان فقهائ اربعه رامشاهده نمودیم که جمعاً اتفاق داشتن که در وقت ضرورت، دیدن به عورت زنان ومردان جائز بوده مشروط بر اینکه به حد واندازه ضروت باشد، و همان محل درد را در همان وقت ضرورت مشاهده نمایند نه اینکه بدون ضرورت زنان عورت خود را برای زنان به بهانه ها ی متعدد مانند انداختن لوپ وغیره معاینه دامن برهنه می سازند .

## فصل سوم :

## مفهوم ، مشروعیت ، اقسام ،شرائط ، واحکام إکراه :

### مطلب اول :إکراه وتعریف آن .

اکراه در لغت : اکراه از کلمه کره به ضم کاف به معنی مشقت ونفرت وبه فتح کاف به معنی اکراه را میگویند با وصف اینکه یکی عوض دیگری استمال میشود طوریکه صاحب کتاب لسان عرب میگوید : (وقد أَجمع كثير من أَهل اللغة أَن الكَرْهَ والكُرْهَ لُغتانِ فبأَيّ لغة وقع فجائِزٌ إلا الفراء فإنه زعم أَن الكُرْهَ ما أَكْرهْتَ نَفْسَك عليه والكَرْه ما أَكْرَهَكَ غيرُكَ)[1]. به یقین که اهل لغت اجماع دارند که کَره وکُره هر دو یک معنا را افاده میکنند مگر فراء معتقد است که {کُره} چیزی را گفته میشود که خود انسان نفس خود را به آن مکلف کرده باشد. اما {کَره} مجبوریت توسط دیگران بالای انسان است. در تنیجه میتوان گفت که اکراه کسی را به زور به کاری واداشتن میباشد.

### إکراه در اصطلاح فقهاء :

(الْإِكْرَاهَ اسْمٌ لِفِعْلٍ يَفْعَلُهُ الْإِنْسَانُ بِغَيْرِهِ فَيَنْتَفِي بِهِ رِضَاهُ أو يَفْسُدُ بِهِ اخْتِيَارُهُ مع بَقَاءِ الْأَهْلِيَّةِ فِي حَقِّ الْمُكْرَه}[2].سرخسی میگوید : اکراه نامی از فعلی است که انسان علیه دیگران انجام میدهد در حالیکه رضایت واختیار آن شخص مکره سلب شده با موجودیت اصل اهلیت شخص . یعنی با وصفیکه انسان د رحالت اصلی خود با تمام اهلیتش باقی بوده ولی صرف اختیار واراده شخص سلب میشود .

---

[1] --- لسان العرب ج١٣-باب کره

[2] --- المبسوط ج٢٧ص٢٠٩-کتاب الاکراه

{وهو الإلزام والإجبار على ما يكره الإنسـان طبعا أو شـرعا ، فيقدم عليه ما عدم الرضـاليدفع عنه ما هو أضـر منه
}[١]- اکراه عبارت از : لازم گردانیدن ومجبور ساختن طبیعی ویا شرعی انسان است که جهت
دفع کردن چیزی مضر تر ازنفس خود اقدام میکند به عملیکه رضایت واختیار نمی داشته باشد.
باشد.

**تعریف إکراه در قانون :**

إکراه عبارت از مجبور گردانیدن شخص بدون حق به اجرائ عملی که به آن رضایت ندارد خواه إکراه مادی یا معنوی باشد.[٢]

مقصود از إکراه در اصطلاح حقوقی نیز، عبارت است از "فشار مادی یا معنوی نامشروعی که، به وسیلهی کسی، بر طرف معامله وارد گردد و او را ناچار به انعقاد معامله سازد.

زمانیکه به تعریف اکراه دقت صورت گیرد به خوبی فهمیده میشود که فقهای کرام در تعریف اکراه چند موضوع را تأکید کرده ووجود آنرا در تعریف اکراه ضروری میدانند.

- وجود فشار ومجبور ساختن به انجام ویا ترک یک عمل .
- عدم موجودیت رضایت .
- موجویدت اهلیت یعنی اهلیت انسان ختم نمی شده باشد .
- درصورت امتناع از عمل،خطر بزرگتر واقع می گردد جهت دفع ضرر بزرگتر ضرر خفیف را انجام میدهد.
- خرابی وفساد اختیار نه کاملا عدم ونیست آن . یعنی اختیار کلی ختم نشده بلکه قسمتی از اختیار انسان مُکرَه باقی میباشد. اما رضایت بطور کلی از بین رفته انسان مُکرَه در عمل مجبور شده اصلاً رضایت نمی داشته باشد .

**مشروعیت إکراه :**

در مورد مشروعیت اکراه به مثابه مباح گردانندهی حرام دروقت خاص برای اشخاص بخصوص نصوص شرعی از آیات واحادیث بیشتر بوده که بنده به چند دلیل آن در مورد اکتفا میکند .

١-مَن كَفَرَ بِاللَّهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

---

[١]--- الاختيار ج٢ص١٢٣
[٢]- قانون مدنی افغانستان ماده ٥٥١

)ترجمه آیت: کسانی که بعد از ایمان کافر شوند -بجز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است- آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان است! [1]

وجه استدلال: نطق به کلمه کفر که د رحقیقت ا زبزرگترین گناها ن کبیره میباشد در حالت اکراه ودر صورت اطمنان قلبی مباح گردانیده شده است . پس معلوم میشود که ارتکاب گناه در حالت اکراه ضرورت بوده بدون رضایت میباشد رخصت است.

۲ – وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا { عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : إنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ ، وَمَا أُسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ [2] در روایتی درسنن دارقطنی [3]کلمه تجاوز عوض وضع

---

[1] **سوره نحل۱۰۶ )**

[2] حدیث مذکور از چندین تن اصحاب پیامبر علیه السلام مانند: بن عباس ، ابی ذر ، ثوبان ، بن عمر وابی بکرة روایت گردیده است.که -دارقطنی ج٤-۱۷۰در مورد سند ودرجه حدیث مذکور امام بن حجر در تلخیص الخبیر ج۱ص ۳۰۲- وامام زیلعی در کتاب نصب الرایة ج۲ ص ٦٥- وصاحب مجمع الزوائد ج ٦ص ۲٥۳-بحثی مفصل وهمه جانبه در مورد درجه حدیث مذکور دارند که من خلاصه آنرا عرض میکنم .یکی از راوی ها ی احادیث مروی به روایت بن عباس (ان الله وضع عن امتی ) ولید بن مسلم است که به تدلیس شهرت داشته روی همین علت حدیث مذکور را منقطع میگویند . اما درروایت ابی ذر که بن ماجه به لفظ (ان الله تجاوز عن ) فروایت کرده میگویند که حدیث ضعیف است وعلت ضعف آن وجود ابی بکر الهذ لی در روایت میباشد که وی را ضعیف درحدیث گفته اند . اما روایت ثوابان ضعیف است که علت ضعف حدیث وجود یزید بن ربیعه الرحبی میباشد که هیثمی ورا ضعیف درحدیث میداند. اما روایت بن عمر که (لفظ وضع عن امتی ) است میگوید در جمع راویان آن محمد بن مصفی بوده درموردش بعضی مقال وجود دارد ولی وی را ابو حاتم توثیق نموده وباقی رجال حدیث صحیح است .روایت دیگری از حدیث حسن بوده که یکی از راویان حد یث بن لهیعه میباشدکه در آن ضعفی وجود دارد .هم چنان در روایتی دیگری آن ،جعفر بن جسر بن فرقد میباشد که هر دو در حدیث ضحیف اند .اما سیوطی در الاشباه ص۲۸٦ میگوید:- که اسناد حدیث بن عمر صحیح است . حافظ بن حجر درکتاب فتح الباری ۹ / ۳۹۰ : میگوید :که حدیث را ابن حبان تصحیح کرده .

از مجموع الفاظ جرح وتعدیل اهل جرح وتعدیل جین برداشت میشود که معنای مذکور درمجموع روایت ها به درجه صحیح رسیده زیرا وجود شاهد ومتابع دراحادیث یکی از اسباب قوت حدیث میباشد .

[2]- بیهقی ج٦ص٨٤ ، شماره حدیث ۱۱۲۳٦) و ابن ماجه ج۱ص ٦٥۹شماره حدیث (۲۰٤٥)

ازینکه حدیث مذکور ملاک بحث را تشکیل میدهد میخواهم که سند؛ درجه حدیث والفاظ متعدد آن رابه اساس روایات از کتاب های مختلف حدیث نقل نمایم .

( إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى تجاوز عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ ، وَمَا أُسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ)در روایتی از بن ماجه از ابی ذر روایت میکند : [١]إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى تجاوز لی عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ ، وَمَا أُسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ) به زیادت کلمه (لی)نْ أَبِي بَكْرَةَ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : { رَفَعَ اللَّهُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ ثَلَاثًا : الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ وَالْأَمْرَ يُكْرَهُونَ عَلَيْهِ } [٢]عن جعفر بن حبان العطاردی عن الحسن قال سمعته يقول : قال رسول الله صل الله عليه وسلم:تجاوز الله لابن آدم عما أخطا؛ وعما نسى ؛ وعما أُكره ؛ وعما غلب عليه )

عن هشام عن الحسن عن النبى صل الله عليه وسلم إن الله عفا لكم عن ثلاث :عن الخطا؛ والنسيان، وما استكرهتم عليه )[٣]

عن ثوبان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إن الله تجاوز عن أمتي ثلاثة الخطأ والنسيان وما أكرهوا عليه.[٤]

پیامبر علیه السلام فرموده : یقیناً خداوند بزرگ دور ساخته وگذشته از مواخذه در صورت انجام وارتکاب فعل در حالت خطا ،فراموشی ودر حالت اجبار واکراه .

وجه استدلال: انجام منهیات وترک مأمورات در صورت وجود اکراه ، نسیان واشتباه عفو بوده انسان در مورد آن از طرف شریعت مواخذه نمی شود .

در قانون جزائ افغانستان جنین تذکر داده شده است .(شخصیکه تحت تأثیر قوة مادی یا معنوی ایکه دفع آن طور دیگری ممکن نباشد مجبور به ارتگاب جرم گردد ،مسؤل شناخته نمی شود.)[٥]

## أقسام إكراه :

در موسوعه فقهی إکراه را به دونوع تقسیم کرده اند .١- إکراه به حق ٢- إکراه به بغیر حق .

١-إکراه به حق عبارت از: ا زإکراهی است که در إعمال آن نه ظلم ونه گناه باشد مشروط بر اینکه مکرَه د ربرابر چیزیکه بدان فشار داده شد حق و الزامیت داشته باشد. مانند إکراه مرتد به اسلام . إکراه قرض دار غنی به پرداختن دین قرض .محتکر به بیع. گرفتن زمین جوار سرک به إکراه وجبرجهت توسعه سرک .

---

[١]-- ابن ماجه باب طلاق ج ١ص ٦٥٩

[٢]-- نصب الراية نقل از بن عدی باب ما يفسد الصلاة ج ٢ص ٦٤

[٣]- سنن سعيد به منصور ج ١ص ٣٠٢ .

[٤]--. الطبراني في المعجم الأوسط ج ٦ ص١٣٦ شماره حديث (٨٢٧٤ )

[٥]- قانون جزای افغانستان ماده ٩٤

۲-إکراه بدون حق : آن عبارت از حالتی است که به إعمال آن به إکراه وجبرهم گناه وهم ظلم باشد مانند . إکراه قرض دار مفلس به پرداختن قرض ودین .[1].
تقسیم إکراه در حقوق : إکراه به دوبخش است .
الف- إکراه مادی : عبارت ازفشاری است که مستقیم برجسم ووجود یک شخص واردمی گردد که به اساس آن، شخص مذکور مرتکب جرم گردد.
ب- إکراه معنوی :عبارت از فشاری است که مستقیم متوجه به جسم نبوده بلکه به شکل غیر مرئ تهدید صورت گیرد که به اثر همان تهدید جرم صورت می گیرد.[2]
تقسیم دوم إکراه : إکراه ملجئ وإکراه غیر ملجئ .
چنین تقسیم بندی را مذهب احناف کرده است .
فَالْإِكْرَاهُ الْمُلْجِئُ هو الْإِكْرَاهُ بِوَعِيدِ تَلَفِ النَّفْسِ أو بِوَعِيدِ تَلَفِ عُضْوٍ من الْأَعْضَاءِ وَالْإِكْرَاهُ الذي هو غَيْرُ مُلْجِئٍ هو الْإِكْرَاهُ بِالْحَبْسِ وَالتَّقْيِيدِ}[3]

۱- إکراه ملجئ عبارت اند: از حالتی است که انسان تهدید به تلف نفس، ویا به یکی از اعضای بدن شده باشد . یعنی اگر انسا ن از انجام عمل ویاترک آن امتناع ورزد خطر قتل ویا قطع اعضای بدن وی باشد .اکراه ملجی است .
۲- إکراه غیر ملجئ: إکراه غیر ملجی تهدید به حبس وقید نمودن انسان بدون اینکه خطری متوجه به تلف نفس وعضو بدن باشد.
طوریکه از محتوی متن معلوم میشود درإکراه ملجی رضایت کاملا ساقط شده میباشد ودر اختیار انسان خلل وارد میشود ولی کاملا فاسد نمی باشد. بخاطریکه اختیار قصد کردن به فعل ویا ترک فعل را به اساس ترجیح دادن انسان گفته میشود .که در إکراه این قصد کاملاً ازبین نرفته است بلکه چند فیصد قصد انسان مکرَه باقی میباشد . اما در إکراه غیر ملجی رضایت نمی باشد واختیار انسان مکرَه نیز فاسد شده نیست. مورد بحث ما در این مطالب همان إکراه ملجی است .
ابن القیم الجوزی[4] إکراه را به دوبخش تقسیم کرده .۱-یکی آن مکرَه اختیار دارد ولی عمل بالایش تحمیل شده است ۲- دوم نه

---

[1] -- الموسوعة الفقهية ج٦ص١٠٤٤- إكراه
[2] -- حقوق جزاء ١٠٧-
[3] -- الفتاوا ی الهندية ج٥ص ٣٥-
[4] محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد مشهور به ابن قیم الجوزية درسال (٦٩١ در دمشق تولد ودر سال –٧٥١هـ، وفات شده .وی ا زعلمای اعلام ومشهور قرن هشت هجری بوده که شاگردان دانمشند بن التیمیه رحمها الله میباشد

اختیار دارد ونه رضایت بلکه مانند آله ووسیله قرار گرفته است.[١]
تقسیم ابن جوزی نسبت از تقسیم بندی گذشته به نظر بنده دقیق تر خواهد بود زیرا یک نوع إکراه به نظر ابن القیم رضایت وی کاملاً سلب شده وچند فیصد اختیار وی باقی میباشد . اما نوع دوم إکراه به نظر بن القیم انسان مکره نه اختیار دارد ونه رضایت .هر دو کاملاً سلب شده درحالیکه دانشمندان درمبحث گذشته فرموده اند که إکراه ملجئ رضایتش سلب ولی اختیارش چند فیصد باقی میباشد.اما قانون مدنی نظر اول را تأئید مکیند که إکراه ملجئ یا تام آنرا گفته میشود که رضایت کاملاً سلب ولی اختیار را فاسد مسیازد.

### اقسام إکراه در قانون مدنی افغانستان :

ماده ۵۵۲۰- قانون مدنی افغانستان تصریح کرده که إکراه به دو نوع تقسیم شده .
الف- إکراه تام : عبارت است از تهدید به خاطر فاحش جسمی یامالی.
ب- إکراه ناقص . تهدید به خطر غیر فاحش إکراه ناقص گفته میشود.[٢]

### شرائط إکراه :

جهت تحقق یافتن هر حکم فقهی داشنمندان فقه شرائطی را وضع نموده که آن شرائط بعضی اوقات اتفاقی وبعضی هم محل اختلاف علماء میباشد .من در این مطلب بخاطری جلوگیری از حاشیه روی وطول کتاب از تفصیل بیشتر در موضوع خود را خواهیم نمود. وشرایط متفق علیه را بیشتر ذکر خواهیم کرد.
١ –**وجود** خوف در انسان تر سانده شده **«مکرَه»**
البته تحقق این شرط وقتی کامل میشود که خوف تهدید عاجل ومحقق باشد.هرگاه خوف احتمالی بوده مکرَه شده نم ی تواند.
٢-اینکه تهدید یا به قتل باشد ویا به تلف شدن بعضی اعضای بدن انسان.

---

.ایشان از علمای قلم بدست بوده که تصانیف بیشتری از وی باقی مانده است که از جمله : الطرق الحکمیة في السیاسة الشرعیة أعلام الموقّعین؛ زاد المعاد؛ مدارج السالکین؛ تلبیس إبلیس؛ الوابل الصیّب من الکلم الطیّب؛ التبیان في أقسام القرآن.

[١] -- إعلام الموقعین ج٢ص٩٢٥-
[٢] -- قانون مدنی افغانستان ماده ۵۵۲-۵۵۳-سال ۱۳۸۶

٣--اگر فعل إکراه نباشد انسان ترسانده شده حاضر به انجام ویاترک عمل نخواهد بود. ولی همین فشار وجبر وی را مجبور به عمل ویا ترک ساخته باشد. عینی تهدید بالفعل وواقع باشد.
٤--فعلیکه انسان به آن مجبور میشود باید مشخص ومتعین باشد زیرا إکراه به فعل نا معلوم اعتبار ندارد.
٥--قدرت داشتن مکرِه است .یعنی کسیکه شخصی را تهدید میکند باید قدرت بر اعمال تهدید خود را داشته باشد .مانند.
٦-إکراه نا مشروع وغیرقانوی باشد .یعنی به چیزی انسان مجبور ساخته میشود که باید همان عمل قانونا وشرعا ناجایز باشد.
٧- بدون از ارتکاب جرم راه دیگری وجود نداشته باشد .
پادشاه. اگر هر گاه إکراه را شرایط فوق را در انجام فعل ویاترک آن تکمیل نمود احکام بر وی مرتب در غیر ازآن هیچ اعتبار ندارد.[١]

## فرق بین إکراه وإجبار.

در مورد فرق در بین دو کلمه (إکراه واجبار) دانشمندان لغت .چنین نظریات دارند:
دیدگاه اول: اجبار استعال قوت وفشار دادن را ،جهت اصلاح چیزی فاسد شده ، وإکراه مطلق فشار دادن غیر را به انجام ویاترک عمل گفته میشود که برابر است اصلاح فاسد باشد ویاآغاز کار ی باشد .
دیدگاه دوم : معنی لغوی این دوکلمه یکسان بوده ولی إکراه مجبور ساختن غیر د رچیزی گفته میشود که رضایت نداشته ودر اختیار داشتن وی نیز خلل وارد شده باشد. یعنی اختیار آن کامل سلب نبوده . اما در إجبار انسان مکرَه، نه رضایت داشته باشد ونه اختیار .[٢]
سوم: اجباراکثراً در مواردی استعمال میشود که جبرکننده ولایت شرعی داشته باشد مانند اجبار به اسلام مرتد،اجباربه نفقه زن اجبار قرض دارغنی به پرداخت قرض.

---

[١] المبسوط ج٢٤ص٣٩-رد المختار ج٥ص٨٠-المغنی ج٨ص٢٦١-مغنی المحتاج ----.
ج٣ص٢٨٩-اشباه النظائر للسیوطی٢١- البحر الرائق ج٨ص٨٠ ---بعضی شرایط إکراه در فقه درقانون مدنی افغانستان موافق بوده و هم وضاحت داده شده. نگاه کنید به ماده ٥٥٧ -

[٢]-- تاج العروس - جبر -ج١٠ص٣٥٠

اما إکراه به فشاردادن مطلق استعمال می گردد برابر است که مکرِه ولایت شرعی داشته باشد ویاخیر.[١]

## حکم إکراه به قتل نفس ویا قطع اعضا ی آن.

در مورد اینکه آیا إکراه به قتل نفس مانند خوردن خون ومیتة است که در صورت إکراه مباح بوده ویا اینکه قتل نفس به هیچ وجه مباح نبوده بلکه حرمت قتل نفس دایم میباشد هیچ چیزی نیست که حرمت آنرا مباح ویا حد اقل سبب تخفیف شود. از آنجایکه الی همین اکنون نظریات اهل علم را پیرامون ضرورت تحقیق نمودم طوریکه در مبحث شرایط ضرورت گذشت که برمباح گردایندن قتل نفس قاعده واصلی را نیافتم،

بلکه همه داشنمندان دین گفته اند که قتل نفس مومن برای هیچ فردی وبه هیچ دلیلی بدون نکات منصوصی جواز ندارد . اما آیا زمانیکه شخصی را انسان مکَره به قتل برساند قصاص دارد ویاخیر فقهاء اختلاف نطر دارند . البته اختلاف علماء در مورد إکراه ملجی است نه قسم دیگری.

قول اول: امام ابوحنیفة محمد ودر روایتی ازامام احمد وامام شافعی :

این شخصیت های علمی میگویند:که قصاص بالای کسیکه بالایش جبر شده (مکرَ ه) نیست بلکه قصاص بالای مکرِه است .[٢] - بخاطر اینکه انسان مکرَه مانند وسیله وآله قرار گرفته از خود هیچ نوع اختیار ندارد بناءً قصاص هم نمی شود . قصاص تنها متوجه به کسی است جبر کرده مجبور ساخته وموجب قتل شده است .

قول دوم : امام ابی یوسف : ابی یوسف معتقد است که بالای هیچ کدام (مکرَه ومکرِه) قصاص نیست . کسیکه تحمیل وإکراه نموده وکسیکه به قتل رسانده قصاص نیست .

- بخاطر اینکه قاتل اصلی مکرَه نیست بلکه سبب بوده پس وقتیکه قصاص بالای مکرَه نباشد بطریق اولی بالای مکرِه هم نیست[٣].

-- موسوعة الفقهية باب اجبار ج١ص٢٣٤- -[١]

[٢]--- بحر الرائق اکراه ج-٨ص٨٤-الاشباه والنظائر للسیوطی ص٣٠٧- بدائع الصنائع ج ٧ص١٠٧ ملتقى الابحر ج٢ص١٨٠

---- بحر الرائق اکراه ج-٨ص٨٤[٣]

قول سوم زفر وتعدادی ازفقهاء میگویند:
که قصاص بالای کسی است که بالفعل کشته یعنی بالای مکرَه است . بخاطر این که سبب اصلی قتل همین شخص مکرَه فشار آورده شده است وهمین شخص ظاهراً وباطناً قاتل میباشد.[١]
قول چهارم : مذهب مالکی شافعی وروایتی از حنبلی :
مذاهب مذکور معتقد اند که قصاص بالای هر دو جانب یعنی مکرَه ومکرِه میباشد . این ها استدلال میکنند که قتل مومن در تمام حالات گناه بوده وخدواند بزرگ د رآیت قصاص قید اکراه را تذکر نداده ودوم اینکه درقصاص هر کسیکه به قتل مسلمان شریکه وسبب شده باشد همه آنها کشته وقصاص میشوند.[٢]
به نظر بنده قول بهتر ویا راجح قول اول است . زیرا کسیکه مجبور بوده درحقیقت رضایت واختیار خود را ا زدست داده است کسیکه در انجام یک عمل اختیار ورضایت نداشته باشد چطور محاکمه شود . وپیامبر علیه السلام فرموده : که قلم ا زچند نفر برداشته شده است که از آنجمله مستکره را مستثنی قرار داد . هم چنان قصاص وحدود به تصور وقوع شبهه ساقط میشود بدون شک که وجود إکراه در فعل قتل، شبهه است .هم چنان دانشمندان مذکور حالت وجود إکراه را در بسیاری از احکام سبب سقوط حکم میدانند .این هم حکم الهی است.

## حکم إکراه به قطع اعضای بدن :

علماء اتفاق نظر دارند که قطع اعضای بدن انسان حرام وگناه بوده اگر إکراه هم باشد درموردرخصت وجود ندارد . اما آیا اگر چنین اتفاقی افتد که توسط اکراه شخصی یکی اعضای بدن شخصی دیگری را قطع کند قصاص صورت می گیرد یانه ؟
مذهب احناف چنین فرموده اند:{لو أُكْرِهَ على قَطْعِ يَدِ إنْسَانٍ يَقْطَعُ يَدَهُ لَا يُرَخَّصُ له ذلك فَإِنْ فَعَلَ ذلك يَأْثَمْ وَيَجِبُ الْقِصَاصُ على الْمُكْرَهِ }[٣]-اگر کسی به قطع دست انسان مجبور کرده شود برمکرَه رخصت داده نمی شود اگر چنین عملی را انجام دادگناه کرده وقصاص بالای وی واجب میباشد .

---

-- بدائع الصنائع ج٧ص١٠٧[١]
[٢]--- مغنی المحتاج ج٤ص٩- الاشباه والنظائر للسیوطی ص٣٠٧- زاد المعاد ج٥ص١٨٦-نظریة الضرورة الشرعیة ص٨٩-
-- البحر الرائق باب الحجر ج٨ص٨١[٣]

نطر مذهب مالکی :{فَإِنْ فَعَلَ أَثِمَ وَلَا قِصَاصَ عَلَيْهِ وَلَا دِيَةَ وَلَا عَلَى مَنْ أَكْرَهَهُ}[1]
اگرشخصی به قطع کردن دست دیگران مجبور ساخته شود نباید جنین کاری را انجام دهد ولی اگر انجام بدهد مرتکب گناه شده اما قصاص ودیت بالای هیچ یک از مکرَه ومکرِه نیست. درمورد حکم مذکور ازدو مذهب دیگری امام احمد وامام شافعی چیزی را پیدا نکردم .
به نظر بنده قول دوم ارجحیت دارد زیرا مذهب احناف در مبحث گذشته قصاص رابر قاتل نفس در حالت إکراه واجب ندانسته بودند وقتیکه به قتل نفس به اساس إکراه قصاص نباشد در اعضای بدن چطور قصاص را واجب میدانند .در حالیکه نفس نسبت از اعضاء بدن انسان معتبر ومهم است.

## حکم اکراه به زنا ولواط.

طوریکه در مباحث قبلی ضرورت گذشت ، که انجام زنا ومانند آن هیچ وقت تحت قاعده ضرورت نیامده وکسی گفته نمی تواند که زنا به اساس ضرورت صورت گر فته مجاز ویا مباح میباشد. اما آنچکه در این مبحث قابل بحث است که زنا کننده ویا هم کسی که باوی زنا صورت گرفته است مانند زنان . اگر اتفاقی افتد که بالای فاعل ویا مفعول به اثر تهدید به قتل ویاقطع اعضای بدن به إکراه وجبر زنا صورت می گیرد علاوة از گناهی آن، چه حکمی دیگری مرتب میشود؟
فقهاء در مورد إکراه مرد وزن به زنا چنین ابراز نظر میکنند. اگر زنی به زنا مجبور ساخته شده باشد وعمل زنا توسط إکراه صورت گرفته باشد به عقیده جمهور حد بالای زن نیست .
بن قدامه میگوید:{لا يجب الحد على مكرهة على الزنا في قول عامة أهل العلم }[2] به نظر اکثر اهل علم حد بالای زن مکرَه نیست از نظر بن قدامه معلوم میشودکه اگر مرد در حالت إکراه زنا کند شاید بالایش حد باشد.
مگر اینکه کاسانی مخالف به این عقیده بوده که در مورد زنا، فرق در بین مرد وزن نیست {لان فعل الزنا كما يتصور من الرجل يتصور من المرأة}[3]

---

[1]--- شرح مختصر الخليل فصل فی ارکان الطلاق ج١١ص٥٧-
[2]--- شرح کبیر ابن قدامة ج١٠ص١٠٨-
[3]-- بدائع ج٦-ص١٨٦باب الاكراه

اما محل اختلاف در مورد زنا کردن مرد است که آیا حد بالای مرد است ویا خیر علماء در مرد نظریات متعدد دارند.
قول اول : امام ابوحنیفة وزفر میگویند : اگر فشار واکراه ا زطرف پاشاه صورت گرفت باشد حد نیست اما اگر إکراه از طرف غیر سلطان وپادشاه باشد حد بالایش است. امام صاحب استدلال کرده است اگراه از طرف امام باشد چون قوت وقدرت دارد شرائط إکراه خوبتر محقق میشود. اگر فشار از طرف دیگران باشد شرائط إکراه به وجه احسن محقق نمی گردد. [1]
قول دوم : صاحبین حنبلی ها ومالکی میگویند: که حد بالای مرد است . استدلال این بزرگان دین این است . در اکراه نه اختیار میباشد ونه رضایت وقتیکه رضایت نباشد آله تناسلی مرد انتشار وحرکت نمی کند . وقتیکه حرکت نکند زنا صورت نمی گیرد بناءً اگرزنا که صورت می گیرد حتما رضایت واختیار پیدا کرده است . هم چنان به حدیث مشهور نیز استدلال کرده اند که قلم از کسی برداشته شده که درحالت إکراه قرار گیرد . وقتیکه گناه نباشد حد هم نیست. بدائع ج٦ص١٨٦ مبسوط ج٥ص١٠٤ - {إن الرجل لو أكره على الزنا فإنه يقام عليه الحد في المذهب} شرح الكبير بن قدامه ج١٠ص١٠٨-.هرگاه اگر بالای مرد به اکراه زناصورت گیرد فتوای مذهب همین است که حد زده شود. {فَالْمَشْهُورُ يُحَدُّ ] :شرح مختصر خليل ج٤ص١٨٦ مشهور در مذهب حد زدن مرد زانی درحالت اجبار است.
قول سوم شافعی : از مذهب شافعی دوروایت شده دریک روایت حد است ودر روایت دوم حد نیست . {الرجل إذا أكره على الزنا ؟ فيه وجهان }[2]
خلاصه بحث این خواهد بود که انسان حالت زنا کار را نگاه کند که شخصیت وی قبلاً چطور بوده وحالا چه حالت دارد. حالت وی را مطالعه کرده سپس میتواند اصدار حکم نماید زیرا اگر فتوا داده شود که بالای زنا کار مکرَه حد نیست شاید از این دریچه در عصر امروزی فسادی زیاد صورت گیرد بناءً به نظر بنده حالت را مطالعه نموده واصدار صورت گیرد .
در لواطت نظریات فقهای مذاهب را نیافتم مگر اینکه بن عابدین تصریح نموده :{حكم اللواطة كحكم المرأة لعدم الولد} که حکم لواطت مانند احکام زنا به صورت اجبار است . [3]

**حکم مهر زنیکه باوی به جبر زنا صورت گرفته است .**

---

[1] مبسوط ج٥ص١٠٤
[2] --- مجموع ج١٠ج١٨-
[3] --- الدرالمختار ج٥ص٤٥٦-

فقهاء در مهر زنیکه با وی به إجبار زنا صورت گرفته باشد اختلاف دارند . که بر زانی واجب می گردد ویاخیر ؟ تعدادی مانند بن عابدین معتقد است مهر بر وی واجب است {بل يغرم المهر}[1] بلکه مهر واجب است .

صاحب بحر الرائق میگوید: {وَجَبَ الْمَهْرُ سَوَاءٌ كانت مُكْرَهَةً على الْفِعْلِ أو أَذِنَتْ له بِذَلِكَ}[2] زنا در صورت إرکراه مهر واجب میگردد برابر است که زن مکرَه حالت اکراه داشته باشد ویا اجازه آن باشد.

از مجموع دو نظر فقیهان مذهب معلوم می گردد زنا مطلق موجب مهر می گردد. ولی به نظر بنده این خانم از دوحالت خالی نیست۱- شوهر ویا سید دارد ویا خیر؟. در صورت اول مهر آن مطرح نیست بخاطریکه عقد نکاح وی یک مرتبه بدون طلاق صورت گرفته وزن تا زمانیکه درقید نکاح بوده باشد مستحق مهر نمی گردد . اما در صورت دوم که در قید نکاح وملکیت نبوده باشد شاید درصورت که به إکراه زنا صورت گیرد مسحق مهر گردد ومهر بر زانی واجب شود.

## حکم اکراه به کلمه کفر.

تمام دانشمندان فقه مذاهب اربعه میگویند : که صبر واستقامت وعدم تلفظ به کلمات کفری عزیمت بوده وگفتن آن مناسب شأن مسلمان نیست مانند حضرت خبیب رضی الله عنه که در هیمن راه وحالت شهید شد . اما در صورت ضرورت وإکراه تلفظ به کلمات کفری که قلب به ایمان مطئمن باشد به حد واندازه نجات از هلاکت جواز دارد. اگر مسلمانی بنابر إکراه وفشار مهلک چنین کلمات کفری را جهت نجات نفس خود تکرار نماید مرتد گفته نمی شود .مسلمان بوده ومسلمان است صرف از رخصت استفاده کرده است . دلیل این موضوع آیت شریف وحدیث :

۱- مَن كَفَرَ بِاللَّهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ )[3] کسانی که بعد از ایمان کافر شوند -بجز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است- آری، آنها که سینه خود را

---

[1] مرجع سابق

[2] البحر الرائق باب الاکراه ج۸ص۸۹

[3] سوره النحل شماره آیت ۱۰٦

برای پذیرش کفر گشوده اند، غضب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان! .

وجه استدلال: نطق به کلمه کفر که د رحقیقت ا زبزرگترین گناها ن کبیره میباشد در حالت إکراه ودر صورت اطمنان قلبی مباح گردانیده شده است . پس معلوم میشود که ارتکاب گناه در حالت إکراه بدون رضایت رخصت میباشد.

٢-أخَذَ الْمُشْرِكُونَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ رَضِيَ الله عَنْه ، فَعَذَّبُوهُ ، فَقَارَبُوهُ فِي بَعْضِ مَا أرادوا به فشكى ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : كَيْفَ تَجِدُ قَلْبَكَ ؟ قَالَ : مُطْمَئِنًّا بِالْإِيمَانِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : فَإِنْ عَادُوا فعد)[١]

حدیثی را حاکم وبیهقی راویات نموده که مشرکین حضرت عمار بن یاسر را درمسیر هجرت گرفتار نمودند تعذیب نمودند تا اینکه بعضی کلمات کفری را مانند صفت کردن خدایان ایشان از زبانش خارج گردید سپس وی را رها کردن .عمار بن یاسر به حضور پیامبر علیه السلام آمد وجریان را برایش حکایت نمود . پیامبر علیه السلام برایش گفت : قلب خود را چطور درک کردید ؟ گفت مطمئن به ایمان .گفت اگر چنین کار تکرار میشد تکرار کن . در مورد صحت وسقم حدیث ابن حجر در فتح الباری کفته که رجال سند حدیث ثقه بوده وحدیث مرسل است . زیلعی حدیث را در نصب را تخریج نموده که حدیث را حاکم در مستدرک خود در ج نموده وفرموده حدیث مطابق به شرط شیخین است ولی در کتاب خود در ج نکرده اند.

وجه استدلال : حضرت عمار بن یاسر در حالت خوف وهراس وإکراه کلمات کفری رای به زبان خود تکرار نمود.چونکه استعمال کلمات کفری در حالت عادی نبود . پیامبرعلیه السلام وی ملامت نکرد .پس این جریان دلیل بر جود مشروعیت گفتن کلمه کفر د رحالت إکراه است.

احکام فرعی :

[١] بن حجر فرموده که رجال حدیث ثقات است فتح الباري ١٢/٣١٢ ) زیلعی فرموده :که حدیث را حاکم در مستدرک روایت نموده وگفته که حدیث موافق به شر ط شیخین است . ،نصب الراية باب اكره على الكفر ج٢ص ٣٤

- -اگر حربی توسط إکراه اسلام را اقرار نماید مسلمان گفته میشود ویا خیر ؟
فتوی فقهاء همین است که مسلمان گفته نمی شود .
- -اگر مرتد به اکراه اسلام را قبول کند حکم آن قبول شدن اسلام وی است ولو که إکراه هم صورت گرفته باشد.[١]

## حکم اکراه به سرقت.

درمورد سقوط حد از سارق که در حالت إکراه سرقت کرده باشد فقهاء دو دیدگاه دارند .
١- امام سیوطی میگوید: ( الاکراه لا یسقط الحد فی قول ) یعنی اکراه در یک قول مذهب سبب سقوط حد شده نمی تواند ،باید بالای سارق مکرَه حدجاری گردد [٢]-
٢-نظر دوم بعضی علمای معاصر معتقداند که اکراه در سرقت موجب سقوط حد میشود. بخاطر اینکه اختیار یکی ازشروط تکلیف وحد میباشد در حالیکه سارق اختیار خود را در إکراه از دست داده است-بناءً حد بر وی واجب نیست.

به نظر بنده قول دوم نظر به دلائل ذیل راجح تردیده میشود
١- حدیث شریف (رفع القلم –ما ستکرهوا علیه ) قلم ا زمواخذه انسان مکرَه برداشته شده است. وقتیکه گناه نباشد حد چطور خواهد بود.
٢- انسان مکرَه مانند آله قرار گرفته که ازخود هیچ اختیاری نداشته است .
٣- گناهی سرقت نسبت از گناهی قتل ، اظهار کلمه کفر وزنا بزرگتر نیست .. وقتیکه انسان در برابر زنا ؛ رجم وقتل؛ قصاص نشود چگونه در برابر سرقت حد زده خواهد شد.

### مطلب دهم : حکم إکراه به تلف مال خود ویا دیگران.

هر گاه انسان بالای مال خودش ویا دیگران مجبور ساخته شود، که در نتیجه انسان مکرَه مال را تلف و تحریق نماید اگر صبر کند بهتر بوده ولی اگر مطابق به خواست مکرِه عمل نماید رخصت

---

[١] --- المبسوط باب الاکراه ج٥ص٩٠-ملتقی الابحر کتاب الاکراه ج٢ص١٧٨- الاشباه والنظائر للسیوطی ص٣٠٨- المغنی باب من اکره علی الکفر ج١٠ص ٩٧- زاد المعاد ج٥ص١٨٦-شرح الکبیر للدردیر ج٢ص٣٦٩-

[٢] ---. الاشباه والنظائر ص ٣٠٩-

بوده و جبران خساره متوجه مکرِه است ویا متوجه مکرَه.علماء دونظر درانند.
-نظر اول احناف ،حنبلی ها وبعضی از علمای شافعی میگویند :
که جبران خساره متوجه به مکرِه کسیکه موجب جبر شده بالای همان شخص است .بخاطر اینکه مکرَه مانند آله قرارگرفته ازخود هیچ اختیاری ندارد .[1]
نظر دوم از علماء : مذهب مالکی وتعدادی از حنبلی ها ومذهب شافعی میگویند:
که در تلف کردن مال غیر در صورت إکراه وجبر موجب رفع گناه بوده ولی جبران خساره متوجه مستکره یا مکرَه است . بعضی روایت ها ا زمذهب شافعی نقل شده که جبران خساره بالای مکرَه ومکرِه است . بخاطر اینکه هر دوی آنها سبب تلف شدن مال غیر شده اند بناءً هر یک باید خساره بدهند . [2]
به نظر بنده اگر جبران خساره متوجه مکرَه ومکرِه باشد بهتر است بخاطر اینکه هردو در إتلاف مال شریک بوده اند. بناءً در قانون جزا وقانون اسلام جزا متوجه شریکان جرم میباشد .طوریکه حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه چند نفر شریک جرم را در قتل قصاص نمود.

## اکراه به حرام مانند نوشیدن شراب وسائر محرمات:

طوریکه در مباحث قبلی گذشت که فقهآء إکراه را یکی از موجبات تخفیف ویا به عبارت دیگری اسباب مباح کننده چیزی حرام قبول کرده اند، که از آن جمله خوردن چیزی حرام مانند خمر ویا سائر محرمات در حالت إکراه است .
فقهاء میگویند: اگرانسان به نوشیدن شراب مجبور ساخته شود وخطر قتل ویا قطع یکی از اعضای بدن باشد برایش جواز دارد که از شراب استفاده کند .در صورت تلف شدن نفس مرتکب گناه

---

[1] -- ملتقی الابحر ج۲ص۱۸۰-رد المحتار ج۲۱ص۴۳۸-الاشباه والنظائر ج۲ص۳۰٤-المبسوط کتاب الاکراه ج٥ص۱۹۲-المغنی لابن القدامة ج۳ص۱۹۰-

[2] --- الفقه المنهجی ج۷ص۱۵۳-المغنی لابن القدامة ج۳ص۱۹۰-

میشود . اگر در حالت اکراه از شرا ب وسائر محرمات استفاده نمود حد بالای وی در نوشیدن شراب نیست .[١]
سیوطی میگوید : نوشیدن شراب در حالت إکراه مباح بوده وحد ندارد[٢] - دلیل عدم حد بالای کسیکه شراب را به سبب إکراه نوشیده واضح است که حد وقتی واجب میگردد که شبهه نبوده وانسان اختیار داشته باشد در حالیکه حالت إکراه حالت رضایت واختیار نیست.
خلاصه موضوع : نوشیدن شراب ویا خوردن سایر محرمات در حالت إکراه حد نداشته ولی به نظر بنده باید تعزیر شوند.بخاطر اینکه اگر موضوع مذکور را سطحی گرفته شود شاید به بهانه إکراه مفاسد متعدد صورت گیرد وصادر شود.

## حکم إکراه به طلاق ونکاح .

طوریکه در مباحث قبلی گذشت که إکراه یکی از اسباب سقوط گناه بوده وهم چنان در بعضی موارد سبب سقوط حد شده است . اما در عنوان حاضر بحث پیرامون نافذ بودن عقد نکاح ، طلاق، عفو ازقصاص، رجعت ، آزاد کردن غلام ،ظهار ، ایلاء وغیره کلمات که توسط زبان اجرا میگردد در حالت اکراه نافذ بوده ،ویا اصلاً فاسد میباشد که اکراه در مورد هیچ اثری نمی داشته باشد .
فقهاء در مورد نظریات متعدد دارند .
**مذهب احناف** : کاسانی[٣] حنفی عقد را به دوبخش تقسیم کرده است ١- عقودیکه قابلیت فسخ را دارد مانند بیع ، بخشش دادن واجاره .حکم آن در بحث بعدی قابل دریافت می باشد
٢- عقودیکه قابلیت فسخ را ندارد مانند عقد نکاح ، طلاق، عفو ازقصاص و رجعت بعد از طلاق رجعی. در عقود مذکور إکراه تأثیر نداشته با وجود إکراه نکاح ،طلاق وسائر عقود مذکور نافذ میباشد.

---

١ -- بدائع کتاب الاکراه ج٦ص١٩٣
٢ ---- . الاشباه والنظائرج٢ص٣١٠
٣ أبو بكر بن مسعود بن أحمد علاء الدين مشهور به الكاشاني وكاسانى از جمله دانشمندان فقهى قرن پنجم درمذهب حنفى بوده كه تصنيفات خوبى داشته كه ازآنجمله كتاب(بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع) و (السلطان المبين في أصول الدين).

دلیل مذهب:
۱--خداوند بزرگ در مورد طلاق فرموده:{فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ}[۱] شما زنان را طلاق دهید به اساس عدت ایشان . {فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ}[۲]
اگر مردی خانم خود را طلاق داد برای خانم رجوع به شوهر جواز ندارد تا زمانیکه نکاح وعروسی با شوهر دوم نکرده باشد.
**وجه استدلال**: در دو آیت قبلی خداوند وقوع طلاق رامطلق بدون قید إکراه وغیر آن ذکر نموده وبه مجرد طلاق دادن ،طلاق میشود وبه مجرد قبول کردن عقد نکاح ؛ نکاح میشود.
۲-عَن أَبِي هُرَيْرَةَ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم:كُلُّ طَلاَقٍ جَائِزٌ ، إِلاَّ طَلاَقَ الْمَعْتُوهِ الْمَغْلُوبِ عَلَى عَقْلِهِ.}[۳] ترجمه : پیامبر علیه السلام فرموده : هر طلاق جایز ونافذ میباشد مگر طلاق معتوه که عقلش مخشوش ومغلوب شده باشد.
مفهوم حدیث : همه طلاق ها درست بوده مگر طلاق دیوانه وکسیکه عقلش مغلوب شده باشد..
وجه استدلال : پیامبرعلیه السلام وقوع همه طلاق ها را درست گفته مگر طلاق کسی را که عقل خود را از دست داده باشد . پس طلاق مکرَه وسائر عقود هم شکل آن ، در حالت اکراه صحیح ودرست است.زیرا عقل مکرَه در ست بوده صرف رضایت آن سلب شده نه عقل آن .
۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم:(ثَلاَثٌ جِدُّهُنَّ جِدٌّ ، وَهَزْلُهُنَّ جِدٌّ : النِّكَاحُ ، وَالطَّلاَقُ ، وَالرَّجْعَةُ.}[۴]
پیامبر علیه السلام فرموده : که سه چیز در هر حالت آن واقع میشود. که آن عقود عبارت از نکاح کردن ، طلاق دادن وآزادکردن غلام است .
وجه استدلال: زمانیکه طلاق دادن ونکاح کردن در حالت هزل مزاح قهر درست وواقع باشد پس در حالت إکراه به طریق اولی

[۱] --- سوره طلاق آیت ۱
[۲] --- سوره بقره آیت ۲۳۰-
[۳]-- ترمذي باب ما جاء في طلاق المعتوه (۱۱۹۱) زیلعی میگوید: حدیث غریب است وترمذی حدیث را ضعیف گفته اما امام بخاری حدیث رادر کتاب صحیح خودتعلیقا روایت نموده است. نصب الراية ج٤ص١٦١-
[۴]-- أبو داود شمارحديث (۲۱۹٤) ابن ماجة شماره حديث ۲۰۳۹والتِّرمِذي شماره حديث ۱۱۸٤ ( بلوغ المرام ج ۱ص۲۲٦

واقع میشود.بناءً طلاق ،نکاح وسائر عقودیکه قابلیت فسخ را داشته باشد در حالت إکراه نافذ میباشد.

٤-عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ أَجَازَ طَلَاقَ الْمُكْرَهِ ، وَأَخْرَجَ عَنْ الشَّعْبِيِّ ، وَالنَّخَعِيِّ ، وَالزُّهْرِيِّ ، وَقَتَادَةَ ، وَأَبِي قِلَابَةَ أَنَّهُمْ أَجَازُوهُ }[۱]

امام الزیلعی در کتاب نصب الرایة جواز وقوع طلاق مکرَه را ازعبد الله بن عمر واز شعبی ، ابراهیم نخعی ، زهری ،قتاده واز ابی قلابة نیز نقل نموده است .

وجه استدلال : نظریات صحابه وتابعین یکی از دلائل شرعی وقبول شده است .

مذهب مالکی وحنبلی: مذهب مالکی وحنبلی اعتقاد دارندکه طلاق مکرَه واقع نمی گردد طوریکه فرموده اند:

إنْ أُكْرِهَ عَلَى الطَّلَاقِ فَلَا يَلْزَمُهُ شَيْءٌ} [۲] اگر کسی توسط إکراه به طلاق دادن مجبور شود بر وی چیزی لازم نمی گردد. یعنی طلاق دادن به إکراه اعتبار ندارد وطلاق واقع نمی گردد.

بن قدامه میگوید: (ومن أکره علی الطلاق بغیر حق لم یقع طلاقه) [۳] کسیکه به وقوع طلاق به غیر حق مجبور ساخته شود ،طلاقش واقع نمی شود.

مذهب شافعی : طلاق مکرَه دوحالت دارد ۱- إکراه از طرف قاضی باشد واقع میشود ۲- إکراه از طرف غیر قاضی بوده باشد در آن صورت واقع نمی شود .[٤]

یعنی مذهب شافعی مذهب جمع بوده که در یک حالت نظر احناف را توجیه وتأئید میکند ودر حالت دیگری مذهب مالکی وحنبلی هارا تأئیدکرده است .که به اصطلاح فقه جمع ببین دلائل نموده است.

دلیل مذاهب :

۱-عَنْ عَائِشَةَ سَمِعْت رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : { لَا طَلَاقَ وَلَا عَتَاقَ فِي إغْلَاقٍ}[٥] مفهوم حدیث : پیامبر علیه السلام فرموده : طلاق دادن وآزاد کردن در حالت اغلاق صحیح نیست .

---

--- نصب الرایة کتاب الحجرج٤ص۱٦۱.[۱]

--- شرح مختصر خلیل للخرشی باب ارکان طلاق ج۱۲ص۱۷۲ )[۲]

--- شرح الکبیر ج۸ص۱۲٤-[۳]

--- مجموع ج۱۷ص٦٦-[٤]

[٥]-- أحمد ج ٦ص۲۷٦ و أبو داود شماره حدیث ۲۱۹۳ ابن ماجة شماره حدیث (۲۰٤٦) طوریکه زیلعی معنای اغلاق را از بن قتبیه نقل کرده که اغلاق حالت اکراه را گفته میشود. قال الزیلعی :قَالَ ابْنُ قُتَيْبَةَ : الْإِغْلَاقُ الْإِكْرَاهُ} نصب الرایة فصل الطلاق مکرَه ج.۳ص۲۲۳-

وجه استدلال : لفظ حدیث صراحت دارد که طلاق وآزاد کردن غلام در حالت إکراه واغلاق درست نبوده وقتیکه صحیح نباشد واقع نمی شود.
٢-عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا { عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : إنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ ، وَمَا اُسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ )[1] پیامبر علیه السلام فرموده : یقیناً دور ساخته خداوند بزرگ مواخذه را در صورت انجام وارتکاب فعل در حالت خطا ،فراموشی ودر حالت اجبار وإکراه.
وجه استدلال: انجام منهیات وترک مأمورات در صورت وجود إکراه ، عفو بوده انسان در مورد آن از طرف شریعت مواخذه نمی شود وقتیکه گناه ومواخذه نباشد هیچ قولی در چنین حالت اعتبار ندارد .بناءً درحالت إکراه طلاق واقع نمی شود.[2]
طلاق مکرَه در قانون
درماده ١٤١ -گفته شده که طلاق اشخاص ذیل اعتبار ندارد: [3]
١ -مجنون، مگر در صورتیکه طلاق را قبل از جنون به شرطي معلق ساخته و شرط در حال جنون موجود شود.
٢ -معتوه.
٣ -مکره.
٤ -نایم.
٥ -شخصیکه عقلش به علت زیادت سن و یا مرض مختل گردیده باشد.
٦ -شخص مدهوش که قوه ممیزه اش را به علت غضب یا عوامل دیگري از دست داده و قولش را درك نکند.
حکم نکاح درحالت إکراه:

---

[1] --- البیهقی ج ٦ص٨٤ شماره حدیث (١١٢٣٦) ابن ماجه ج ١ص٦٥٩ شماره حدیث ٢٠٤٥ بن حجر در کتاب الفتح ج٩ ص ٣٩٠ : گفته که حدیث را ابن حبان تصحیح کرده است . حدیث را طبراني در المعجم الأوسط ج ٦ص١٣٦ شماره حدیث (٨٢٧٤)،

[2] -- شرح الكبير ج٨ص١٢٤- شرح مختصر خلیل للخرشی باب ارکان طلاق ج١٢ص١٧٢) شرح الكبير ج٨ص١٢٤-

[3] -- قانون مدنی افغانستان ماده ١٤١-

در مورد حکم نکاح در حالت إکراه مذاهب مالکی وشافعی نظر قبلی را دارند که در حالت إکراه نکاح درست نیست اگر صورت هم گیرد باید فسخ گردد. در فقه امام شافعی گفته شده :
{فلو أکره علی النکاح: فإن العقد لا یثبت ، ولا یترتب علیه آثاره)[۱] -اگر کسی به إکراه نکاح داده شود عقد ثابت نبوده وهیچ آثار دیگری بر آن مرتب نمی شود .
در فقه امام مالک گفته شده {منأُکْرِهَ عَلَی النِّکَاحِ ثُمَّ زَالَ الْإِکْرَاهُ فَلَا بُدَّ مِنْ فَسْخِهِ} [۲]
کسیکه به نکاح مجبور ساخته شده باشد بعداَ إکراه زائل گردد نکاح وی فسخ می گردد. ولی مذهب حنفی بنابر تقسیم بندی که دارد معتقد است که هر عقدیکه قابلیت فسخ را نداشته باشد مانند نکاح ، طلاق وآزاد کردن غلام درصورت إکراه که تمام شرائط آن متحقق باشد نکاح وطلاق واقع می گردد. وإکراه هم اعتبار ندارد .
برداشت بنده در مورد این است .اگر در حالت نکاح وطلاق اجباری، شخص مکرَه نیت نکاح وطلاق را نداشته باشد ولی حالت إکراه وفشار شخص را مجبور به دادن طلاق ویا قبول به نکاح ساخته باشد در این حالت گمان میشود که مذهب امام شافعی رحمة الله علیه راجح بوده که طلاق ونکاح را در صورت إکراه بدون داشتن نیت واقع نمی داند. اما اگر در جریان إکراه نیت طلاق ونکاح را نیز داشته باشد ،طلاق ونکاح صورت میگرد. در غیر آن اگر موضوع نیت مطرح نباشد مذهب حنفی بنابر دلائل آتی راجح است .
دلائل احناف از آیت وحدیث درموضوع صریح میباشد . که در دادن طلاق و قبول کردن نکاح کدام قیدی دیگری را ذکر نکرده است بلکه مطلق میباشد. یعنی خداوند بزرگ فرموده : فَانکِحُوا مَا طَابَ لَکُم مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَیٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ )[۳]با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر . هم چنان فرموده : (وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُن)[٤] اگر زنان را قبل از مساس طلاق دادید .

---

-- فقه المنهجی ج۷ص۱۵۷[۱]
--- حاشیة الدستوقی علی الشرح الکبیرج۹ص۸۰ [۲]
--- سوره نساء شماره آیت ٤-[۳]
---سوره نساء شماره آیت ۲۳۷[٤]

هر دو آیت مبارک عقد نکاح وطلاق را مطلق ذکر نموده اند یعنی موضوع إکراه وغیر إکراه مطرح نشده است.

٢-اصل قاعده اسلامی همین است که استعمال الفاظ عقود همچو نکاح وطلاق به مجرد ذکر آن منعقد می گردد.

٣-بعضی مسائل دیگری درشریعت وجود دارد که إکراه تأثیر نداشته وعقد واقع میشود مانند : جماع ،خوردن ونوشیدن مکرَه در رمضان مبارک شکننده روزه است .جماع در حالت احرام وإکراه شکننده حج فرضی است. مجبور ساختن مرتد به اسلام ، اسلام آن درست است.إکراه به ذبح .إکراه به نماز خواندن .إکراه به روزه گرفتن در ماه رمضان . إکراه به رضاعت ، رضاعت ثابت میشود . إکراه در تمام حالات فوق اعتبار نداشته اعمال فوق درست میباشد. پس طلاق ونکاح هم باید منعقد گردد.
٤-اصل قاعده قیاس در صورتیکه رضاعت به إکراه، رضاعت را ثابت سازد نماز خواندن وروزه گرفتن در حالت إکراه درست باشد پس نکاح ، طلاق وآزاد کردن غلام نیز درست است.
٥-اگر نکاح به اساس إکراه صورت گیرد وبعد از نکاح زوجین زندگی خود را دوام دهند طوریکه چنین نکاح ها حتی در افغانستان واقع گردیده حکم این جریان چه خواهد بود واولاد ایشان چه نامی رامیداشته باشد. درمورد نظریات دانشمندان فقه را نیافتم ولی به نظر بنده اگر بعد از نکاح إجباری زوجین زندگی خود را دوام دهند، زندگی ایشان به اساس دلائل آتی زندگی اسلامی است.
الف- به اساس قاعده امر به معروف هر حکمیکه از طرف یک مرجع دینی صادر شده باشد آن حکم را حرام گفته نمی توانیم درحالیکه وقوع وصحت نکاح مکرَه را یک مذهب مشهور تأئید کرده است.
ب-عقد نکاح وانحلال آن شرایط دارد طوریکه مشاهده شده نکاح وطلاق مکرَه تمام شرائط اساسی را تکمیل کرده است.
ج- اگر نکاح مکرَه را فاسد دانسته شود نتائج نکاح هایکه واقع شده است چه خواهد بود درحالکیه بعضی از احکام شرعی ما مبتنی به عموم بلوی است.

**مطلب دوازدهم : حکم إکراه در خرید وفروش بخشش واجاره دادن.**
این مبحث مانند سائر مباحث قبلی موضوع عمل به إکراه است .طبعاً خرید وفروش در شریعت یک امر طبیعی وجواز میباشد

ولی موضوع قابل بحث این است که بیع در حقیقت عقد فیما بین دوجانب میباشد که هر یک از طرفین باید ا زهمان عقد قصد، رضایت واختیار داشته باشند در حالیکه حالت إکراه رضایت واختیار را از بائع ومشتری ویا از یکی ایشان سلب نموده است . در این صورت از مذهب احناف دو نظر نقل گردیده شده:

١- نظر امام وصاحبین : بیع بخشش واجاره درحالت إکراه عقد فاسد میباشد درست نیست .

٢- نظر دوم ا زامام زفر است که چنین عقود را ، عقود فضولی گفته متعاقدین بعد از ختم إکراه اختیار دارند طوریکه صاحب اللباب میگوید : (فهو بالخيار : إن شاء أمضى البيع وإن شاء فسخه[1]) بیع در حالت إکراه مشتری وبائع را مختار ساخته که بیع را دوام میدهند ویا فسخ میکنند.

در فقه مذهب مالکی چنین ذکر گردیده :{وَأَمَّا الْإِكْرَاهُ عَلَى الْبَيْعِ فَهُوَ غَيْرُ لَازِمٍ وَيُرَدُّ الْمَبِيعُ إنْ شَاءَ الْبَائِعُ) [2]
إکراه دربیع غیر لازمی است اگر بائع خواسته باشد بیع را باز گرداند.

از عبارات فقهائ بزرگ اسلام چنین برداشت میشود که در مذهب حنفی دو نظر وجود دارد . یک نظر عقد مکرَه را فاسد میداند .

ونظردوم مذهب مالکی هم شامل میباشد میگویند : اگر عقد بیع بنابر إکراه صورت گرفته باشد این عقد حیثتیت خیار را دارا میباشد .بعد از زائل شدن حالت اضطرار وإکراه ،اگر طرفین به عقد قبلی رضایت نشان دادن بییع ایشان درست است . اگر دربیع راضی نبودند مانند بیع فاسد فسخ آن لازم میباشد.

به عقیده بنده قول دوم به اساس دلائل ذیل بهتر خواهد بود .

الف- ازاینکه عقد فی مابین دو جانب بوده بالای ایشان به جبر عقد گردیده ودرحالت عقد انها اختیار نداشته اند ولی همین حالا صلاحیت رد وقبول را دارند میتوانند که بر همان عقد خط صحه بگذارند ویا باطل سازند. این صلاحیت را هم قانون وهم دین برای ایشان داده است.

ب- اگر عقد إجبار را ملغی وفاسد اعلان نمایند .طبعاً از مال استفاده شده، استهلاک شده .ویا بعد از زائل شدن إکراه هر

---

-- بدائع ج٦ص ٢٠٠-اللباب كتاب الاكراه ج٤ص١٦.[1]

---- حاشية الدستوقى على شرح الكبير ج١٠ص٤٥٦-[2]

دو، در عقد راضی باشند چه مشکل خواهد بود که به عقد ادامه دهند.

**مطلب سیزدهم : إکراه به خوردن وجماع در روز مضان ومراسم حج و رضاعت.**

بعد از تحقیق وتتبع پیرا مون إکراه بعضی مطالبی را درکتاب های فقه واصول فقه مذاهب اربعه یافتم که انجام عمل، در صورت إکراه وإجبار واقع بوده إکراه در عمل آنها تأثیر نداشته است. مانند إکراه به جماع کردن دررمضان مبارک ودر حالت احرام .یعنی اگر کسی به خوردن روزه مجبور ساخته شود ویا در صورت إکراه در حالت احرام وروزه معاشرت با زوج وزوجه صورت گیرد روزه وحج آن فاسد شده ومکلف به گرفتن قضائی میباشد . ودر مراسم حج دم لازم گردیده ویاحج وی فاسد میشود.همچنان اگرمادری طفلی را به إکراه شیر دهد وآن طفل در سن طفولیت خود به اندازه کافی شیر بخورد رضاعت ثابت بوده وتمام احکام رضاعت بر وی تطبیق میشود.ویا اینکه شخصی انسان جنب را غسل دهد غسل آن درست بوده از وی جنابت ختم میشود . همچنان اگر شخصی به إکراه قصاص را عفونماید عفو آن درست بوده بعداً رجوع کرده نمی تواند. اگر کسی به إکراه ظهار نماید ظهار ان واقع بوده حرمت ثابت میشود.[1] ولی باید اضافه نمود که اگر جبراً روزه را خورد ودر حالت احرام جماع نمود روزه وی فاسد ولی کفاره روزه بالایش نیست اما حج وی یا فاسد میشود ویا دم لازم می گردد.

---

[1]- الاشباه والنظائر للسیوطی ج۲ص۳۱۱- بدائع ج٦ص۲۰۵ المبسوط ج٥ص۱۲۳.

## فصل چهارم جهل .

## تعریف جهل .

کلمه جهل در اصل کلمه عربی بوده که استعمال آن به زبان عربی ودری وحتی در زبان پشتو هم مستعمل میباشد اما در قرآن کریم صیغه های اسم فاعل مصدر ومضارع آن نیز استعمال شده است ما نند کلمه (يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ)[1]

ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ[2]) أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ[3]) (تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ[4]) حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ)[5] وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ)[6] وهم چنان کلمه جهل در احادیث متعدد روایت شده مانند .

عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وسلم ، قَالَ:الْقُضَاةُ ثَلاَثَةٌ ، اثْنَانِ فِي النَّارِ ، وَوَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ : رَجُلٌ عَلِمَ الْحَقَّ فَقَضَى بِهِ ، فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ ، وَرَجُلٌ قَضَى لِلنَّاسِ عَلَى جَهْلٍ ، فَهُوَ فِي النَّارِ ، وَرَجُلٌ جَارَ فِي الْحُكْمِ ، فَهُوَ فِي النَّارِ.)[7] پیامبر علیه السلام فرموده : قضات سه طبقه هستند یک گروه آن به جنت میباشند ودوگروه آن به دوزخ. کسیکه حق را درک نمود وبه آن فیصله کرد به جنت بوده .کسیکه فیصله را به اساس جهل نادانی انجام دهد ویا در فیصله خود ظلم نماید هردو به دوزخ میباشند. یعنی کلمه جهل به معنی ، ناداني، بي خبري . آشفتگي ضد علم وبه معنی سفاهت بی خردی وخطائی استعمال گردیده است . جاهلیت همان وقت زمان عرب قبل از اسلام راگفته میشود [8]

**جهل در اصطلاح : هو اعتقاد الشئ على خلاف ما هو عليه )** [9]

جهل در اصطلاح طوریکه جرجانی وغیره علماء میگویند : اعتقاد وباورداشتن به خلاف واقعت چیزی است .

یعنی انسان گمان ویقین داشته باشد که گوشت گوساله نوزاد حرام است در حالیکه حلال میباشد . پس باور واعتقاد وی خلاف

---

[1] - سوره بقرة شماره آیت ۲۷۳
[2] سوره آل عمران شماره آیت ۱۵٤-
[3] --- سوره مائده شماره آیت ۵۰
[4] -- سوره احزاب شماره آیت ۳۳
[5] سوره فتح شماره آیت ۲٦-
[6] سوره انعام شماره آیت ۱۱۱
[7] -- ابن ماجة شماره حديث ۲۳۱۵ والتِّرْمِذِيّ شماره حديث ۱۳۲
[8] --. لسان العرب ج٤-ص٤٤٩ معجم الوسيط ج١-ص ٢٣٤مختار صحاح ص-١١٥-
[9] ----كتاب التعريفات ٣٦

واقعت دینی بوده یا بگوید که حوردن زیاد موجب مرض وهلاکت نیست.[۱]

## اقسام جهل :

علماء جهل را از حیث اصطلاح به دوقسم تقسیم کرده اند.
الف- جهل بسیط :جهل بسیط: عبارت از عدم علم داشتن در مورد چیزیکه باید علم داشته باشد. طور مثال مسلمان باید بفهمد که در نماز فرض است و نماز فرض چند رکعت است.
ب- جهل مرکب .. جهل مرکب :اعتقاد ویقین جازم بر خلاف واقعت[۲]. -مانند عقیده داشتن بر دوالله درکائینات، مانند عقیده مشرکین.
به عقیده بنده یکی از دلائلی که عصر قبل از اسلام را عصر جاهلیت میگویند همین عقائد شرکی آنها بود که خلاف واقعت عینی ،دینی مشهود ومحسوس نظام کائینات عقیده داشتن . اگر همین مشکل ایشان نمی بود آنها اگر به واقعت جاهل می بودند خداوند بزرگ (شهداءکم) یعنی دانشمندان آنها را چلند نمی داد وآنها به علماء ودانشمندان ملقب نمی شدند.

## مشروعیت جهل به حیث یک ضرورت.

منظور از عنوان فوق بیان کردن حکم جهل بوده که آیا نادانی وجهالت در امور دینی وقانوی موجب تخفیف احکام شرعی ویا حد اقل سبب رفع گناه وموجب سقوط حکم وتکلیف دینی میشود ویا خیر ؟ وآیا در مورد احکام فوق دلیل شرعی وجود دارد ویاخیر؟
در مورد خداوند بزرگ فرموده :
{ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا[۳]ما نبودیم که عذاب کنیم تا اینکه مبعوث گردانیم پیامبری را .
. وجه استدلال : الله جل جلاله فرموده که ما شخصی را بدون روان کردن پیامبر عذاب نمی کنیم این دلیل آشکار است که هرگاه

---

[۱]-- الاشباه والنظائر لابن نجیم ص۳۰۲ و الاشباه والنظائر لسیوطی ص۲۸۷

[۲] --- الاشباه والنظائر لابن نجیم ص۳۰۲

[۳] سوره اسراء آیت ۱۵

پیامبر نیاید مردم نا آگاه باقی مانند وجاهل میباشند بناءً مستحق عذاب نبوده وعدم علم موجب سقوط ویا تخفیف میشود.
وقتیکه دین نرسید طبعاً نا آگاه ،جاهل ودور از علم میباشند پس عدم علم یک نوع سبب تخفیف میشود.

طوریکه ابن کثیر[١] در ذیل آیت مذکور میگوید : از آیت فوق معلوم میشود که خداوند جل جلاله کسی را بدون آگاهی وروان کردن پیامبر عذاب نمی کند .[٢]
٢--آیات متعدد یکه تأکید به ارسال رسولان دارد که خداوند بزرگ در تمام عصور پیامبرانی را ارسال نموده است . این ارسال رسول، جهت آگاه ساختن بشریت بوده واینکه در روز قیامت کدام دلیل وحجتی نداشته باشند.
٣--نزول وفرستادن کتاب های آسمانی یکی از دلائل مهم مشروعیت جهل بوده . پیامبران علیهم السلام فرستاده شده وآنها دست خالی نبودند بلکه با کتاب روان شده اند ؛ طوریکه معلوم است که کتاب و معلم آن ،از بزرگ ترین ابزار تعلیم تربیه ، وسبب علم وآگاهی دنیای بشریت میباشد.
٤-عنِ الأَسْوَدِ بْنِ سَرِيعٍ ، أَنَّ نَبِيَّ اللهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ:{ أَرْبَعَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : رَجُلٌ أَصَمُّ لاَ يَسْمَعُ شَيْئًا ، وَرَجُلٌ أَحْمَقُ ، وَرَجُلٌ هَرَمٌ ، وَرَجُلٌ مَاتَ فِي فَتْرَةٍ ، فَأَمَّا الأَصَمُّ فَيَقُولُ : رَبِّ ، لَقَدْ جَاءَ الإِسْلاَمُ وَمَا أَسْمَعُ شَيْئًا ، وَأَمَّا الأَحْمَقُ فَيَقُولُ : رَبِّ ، لَقَدْ جَاءَ الإِسْلاَمُ وَالصِّبْيَانُ يَحْذِفُونِي بِالْبَعْرِ ، وَأَمَّا الْهَرَمُ فَيَقُولُ : رَبِّ ، لَقَدْ جَاءَ الإِسْلاَمُ وَمَا أَعْقِلُ شَيْئًا ، وَأَمَّا الَّذِي مَاتَ فِي الْفَتْرَةِ فَيَقُولُ : رَبِّ ، مَا أَتَانِي لَكَ رَسُولٌ ، فَيَأْخُذُ مَوَاثِيقَهُمْ لَيُطِيعُنَّهُ ، فَيُرْسِلُ إِلَيْهِمْ أَنِ ادْخُلُوا النَّارَ ، قَالَ : فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَوْ دَخَلُوهَا لَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلاَمًا .}[٣]

---

[١]عماد الدين أبو الفداء إسماعيل بن عمر البصري الدمشقي –مشهور به ابن كثير القرشي درسال (٧٠٠ در بصره تولد – ودر سال ٧٧٤هـ)در مشق وفات شده. امام ابن كثير ا ز بارز ترین علماء عصرش در تمام علوم وفنون وتاریخ بوده که در راه دعوت مشکلات عدیدی را متحمل شده است وتصنیفات متعدد وبا ارزشی را از خود بجا مانده است.از آن جمله ( البداية والنهاية . وكتاب تفسير القرآن العظيم، .

[٢]-- تفسیر ابن کثیر ج-٢ص١٢٣-٢

[٣] أحمد ج٤ ص٢٤ شماره حدیث (١٦٤١٠)

مفهوم حدیث : پیامبر علیه السلام فرموده : چهار نفر انسان کر ، احمق دیوانه ، گنگ و شخصیکه در وقت عدم وجود انبیاء زندگی کرده درروز قیامت با خداوند استدلال میکنند .کر میگوید : یا الله اسلام آمد در حالیکه من کر بودم چیزی را نمی شنیدم . انسان احمق میگوید اسلام آمد من را اطفال به سنگ می زدند .کیسکه عقل خود را ازدست داده میگوید : اسلام امد من چیزی را نمی دانستم وکسیکه در حالت عدم وجود پیامبر زندگی کرده میگوید من زندگی کردم درحالیکه هیچ پیامبری برایم نرسیده .بعداً از ایشان تعهد گرفته میشود که اطاعت کنید وداخل سازید آنها را به دوزخ .سپس گفته اگر داخل میشدند به یقین که آتش برای ایشان سرد سلامت میبود.

وجه استدلال: واضح است کسانیکه از علم وفهم بنابر اسباب مختلف مستفید نبودند مستحق عذاب نشدند واز عذاب نجات یافتند این خود دلیل قوی بر این است که جهل موجب تخفیف ویا سقوط عذاب دنیا وآخرت میشود.

**شرائط جهل:**

طوریکه در مبحث قبلی گذشت که جهل من حیث اصل یکی از اسباب سقوط ویا تخفیف احکام شرعی می گردد وچنین حالت در صدر اسلام هم صورت گرفته. ولی منظور بنده در عنوان فوق این است که آیا مطلق جهل بدون در نظر داشت هیچ نوع قواعد ومقررات موجب تخفیف شده میتواند ویا اینکه باید بعضی شرائط مد نظر گرفته شود. طوریکه از عبارات داشنمدان علوم شرعی معلوم میگردد که شرائطی را د رمورد، مد نظر گرفته اند.

۱-عدم موجودیت جاهل در دار اسلام . کسیکه ادعای جهل را میداشته باشد نباید زندگی وی در دار اسلام بوده باشد.اگر در دار اسلام زندگی داشته باشد ادعای جهل آن مردود بوده وهیچ موردی ندارد.

۲-مخالف اصول اساسی دین وصراحت قانون نباید بوده باشد. مانند حکم ادای نماز ویا سلاح کشیدن علیه دولت مشروع وتجاوز به مال مردم . احکام فوق الذکر از مسائلی بوده است که ابهام وپوشیده بودن آن برای همه عار بوده وتوجیه نیز ندارد.

بناءً در چنین مسایلی جهل اعتبار نداشته مجرم قانونا وقضاءً مورد مجازات قرار می گیرد.یعنی تنها در احکام فرعی وجزئی برای عوام الناس جهل عذر پنداشته می شود نه به موضوعات اساسی.

۳-اینکه جدیداً به اسلام مشرف نشده باشد. زیرا اگر کسی قبلا مسلمان شده باشد جهل آن بر احکام اسلام وقانون اعتبار ندارد مانند زنا کردن برای مسلمان جهل عذر پنداشته نمی شود. این شرائط از محتوای اقوال فقهآء استنباط گردیده است.[۱]

**اقسام جهل:**

صاحب موسوعة فقهی جهل را به دوبخش تقسیم کرده است.

۱- جهل باطل که عدم فهم آن عذر پنداشته نمی شود

۲- جهل غیر باطل –که عدم علم به آن ,عذر پنداشته میشود.[۲]

اماجهل باطل که عدم علم به آن عذر پنداشته میشود .فقهاء چند مثالی را ارئه کرده اند مانند ، جهل کفار به ذات وصفات الله ،
جهل مجتهد که اجتهاد وی مخالف به نصوص شریعت واقع شود. ویا بدعات مشهود ومشهور ومخالف به سنت مانند عقیده کردن به مخلوق بودن قرآن . البته این نوع جهل هیچ گاه در دنیا وآخرت موجب تخفیف ویا سقوط عذاب نمی شود. ولوکه در دنیا موجب تخفیف گردد مانند پناه دادن ذمی به دار اسلام . امن دادن در دیار اسلام وسلامت ماندن آن در این دنیا سبب تخفیف عذاب وی در دنیا گردیده ولی در اخرت به عذاب جهنم مواجه میباشد.

اما جهلیکه موجب تخفیف شده وعذرپنداشته میشود مانند : جهل در اجتهادیکه مخالف صریح نصوص اسلامی نبوده باشد . جهل مسلمانیکه در دار الحرب زندگی داشته ولو که از اسلام آن ،وقت بسیار گذشته باشد بازهم جهل آن عذر پنداشته شده وموجب تخفیف میشود.طوریکه سیوطی میگوید :
{من شرب خمرا جاهلافلا حد علیه ولا تعزیر }[۳] هرکسیکه خمررا در حالت جهالت نوشیده باشد حد وتعزیر بالایش نیست.

**تقسیم جهل در مذهب حنفی:**

در مذهب احناف طوریکه صاحب کتاب التبین شرح مسلم الثبوت فرموده که جهل به چهار قسم تقسیم شده است. ۱-جهل لا یصلح عذراولاشبهة : جهل که نه عذر ونه شبهه پنداشته شده باشد

---

[۱] - الاشباه والنظائربن نجیم ص ۲۸۹-
[۲] موسوعة الفقهیة الکویتة .جهل ج-۱٦-ص-۱۹۹-

[۳] -- الاشباه والنظائرللسیوطی ۲۸۹- موسوعة الفقهیة الکویتة .جهل ج-۱٦-ص-۱۹۹-

مثال اول آن کفر است که نه عذر ونه شبهة پنداشته میشود. یعنی هیچ گاه کفر کافر در روز آخرت عذر پنداشته نمی شود که موجب سقوط عذاب شود ونه شبهة قبول میشود که حد اقل سبب تخفیف عذاب شود.

٢ جهل هودونه: دوم عین اول بوده با تفاوت کمتر نسبت از اول.:مثال دوم آن جهل صاحب بدعت : مانند عقیده جهمية بر عدم علم وحیات الله جل جلا له خوف از تشبیه الله جلت عظمته به انسان . ویا انکار از دیدن خداوند در روز آخرت این هم عذر پنداشته نمی شود.بخاطریکه الله جل جلا له هیچ گاه با انسان که مخلوقش است مشابه شده نمی تواند.وعقیده آنها مخالف صریح نصوص شریعت میباشد.

٣جهل یصلح شبهة : جهل شبهة پنداشته میشود نه عذر البته این اجتهادی میباشد که مخالف به ا صول شریعت واقع نمی باشد در این صورت حد وتعزیر نبوده ولی گناه میباشد مانند کسیکه در روز رمضان حجامه میکند به این عقیده که روزه آن درست است .

ولی مفتی برایش فتوا میدهد که روزه شما فاسد شده روزه را قصداً میخورد بالایش کفاره نیست چون شبهه آمده است . یا زنا درحالت جهالت شبه پنداشته شده حد ندارد ولی گناه بوده .

-٤جهل یصلح عذراً.) جهل عذر پنداشته میشود. مثال آن جاهل بودن مسلمان به احکام اسلامی وجزئ در دار الحرب عذر پنداشته میشود. [١]-

به عقیده بنده تقسیم بندی مذهب احناف با سائر فقهاء صرف در ارقام والفاظ فرق داشته .زیرا مثال های تطبیقی هر یک از مذاهب وفقهاء تقریباً یکسان میاشد.که جهل حالات مختلف داشته که در بعضی اوقات جهل اصلاً اعتبار داده نمی شود ، در بعضی موارد منحیث شبهة که موجب تخفیف عذاب شده ودر بعضی موارد من حیث عذر قبول شده که موجب سقوط عذاب میشود ودر بعضی موارد جهل موجب رفع گناه بوده ودر بعضی موارد جهل معیار قرار می گیرد مانند عجمی که کلمه کفر ، طلاق ، نکاح را استعمال کند. در حالیکه معنی آنرا نداند ویا مرد عربی الفاظ فوق را بدون اینکه معنی آنرا بداند استعمال نماید هیچ حکمی بر آن مرتب نمی شود بخاطریکه شخص گوینده مدلول آن لفظ را نداسته چطور حکم به اقوال آن صورت گیرد .

در حالات ذیل جهل اعتبار داشته درصورت عمل، فعل انجام شده اعتبار ندارد باید اعاده گردد.

---

[١]-- التبین ج-٢ص٣٢١

۱- کسیکه نماز را بدون علم به جهالت با نجاست بسیار ادا کرده است، نماز وی فاسد بوده باید نماز را اعاده نماید.
۲-کسیکه در نماز صحبت نماید ، نماز وی فاسد بوده باید اعاده گردد. یا نماز را به غیر وقت یا روزه را در حالت جهل بخورد در تمام صورت ها جهل اعتبار ندارد.عبادت آن با طل میشود.[۱]

## موارد قبول شدن ادعای جهل و عدم قبول ادعای آن .

استاد ابوزهره در مورد عنوان مذکور نقل از قرافی چنین میگوید: در کدام صورت ادعای جهل اعتبار داده میشود ودر کدام صورت ،جهل آن اعتبار ندارد دوقاعده وظابطه را گذاشته ووضع نموده است.
قاعده اول: ۱-أن کل ما یتعذر الاحتراز عنه عادة فهو معفو عنه[۲].
هر کاریکه اجتناب ودوری جستن عادتا از وی مشکل باشد در شریعت عفو شده است . مثال های آن :
کسیکه شراب را به گمان آب نوشیده باشد ، قتل مسلمان در وسط کفار به گمان اینکه شخص مقتول شاید هم کافر باشد .
حکم وفیصله قاضی به اساس شهادت کذب ودروغ در حالیکه حقیقت نمی داشته باشد.همه این حالات را فقهاء حالت عفو دانسته وجهل را در این حالت اعتبار میدهند. یعنی نوشیدن شراب به گمان آب ، قتل مسلمان به گمان کفر وقضاوت قاضی به گمان حق بودن درحالیکه ناحق فیصله نموده در تمام حالات مذکور، جهل سبب سقوط حد شده وهمچنان موجب سقوط گناه هم میباشد.
قاعده دوم : أن کل مالا یتعذر الاحتراز عنه ولا یشق علی النفس لم یعف عنه { هر چیزیکه احتراز واجتناب از آن مشکل ودشوار نباشد عفو نبوده وجهل هم اعتبار ندارد .مانند جهل در عقائد اسلامی کسیکه به اساس جهل عقیده صحیح نداشته باشد جهل عذر پنداشته نشده ومعذرت وی قبول نیست. مانند جهل به وحدانیت الله وحقانیت رسالت وکتاب های آسمانی .و ازداواج با محارم ، جماع در حالت احرام وروزه. همه موجب نقض بوده وجهل اعتبار ندارد . قانونا وشرعا باید که مجازات گردد.[۳]

---

[۱]-- الموسوعة الفقهية ج-١٦-ص٢٠٠-
[۲]--- النظرية الضرورية ج١١-
[۳]-- الاشباه والنظائر ازسیوطی ٢٨٩- الاشباه والنظائر بن نجيم ٣٠٤-

### -مثال های از جهل که سبب تخفیف وسقوط حد وگناه شده است.

کسیکه روزه را به گمان اینکه آفتاب غروب کرده بخورد؛ ویا به گمان اینکه روز نشده بعداً معلوم شود که آفتاب غروب نکرده، ویا در صورت دوم غروب کرده روزه را باردوم خورده به نیت اینکه من روزه را نقض کرده وفاسد ساختم .روزه آن فاسد ولی جهت جهالت آن به حکم، کفاره بالایش نیست.

- کسیکه روزه را در حالت فراموشی خورد بوده ولی حکم را نمی دانست که روزه وی باقی است ، بعداً به جماع پرداخت وبه خوردن روزه دوام داد به گمان اینکه روزه من فاسد شده همه فقهاء در این حالت جهالت را موجب تخفیف دانسته وی مکلف به کفاره نیست.
- شخصی در وطنی زندگی میکند که از آمدن رمضان آگاهی نداشته روزه را میخورد به گمان اینکه رمضان نیست سپس برایش گفته میشود که روزه است بالای وی قضاء بوده نه کفاره . زیرا جهل آن به رمضان سبب تخفیف حکم شده است.
- شخصی متزوج از طرف شب در منزل واتاق شخصی وی مهمانی غیر خانم استراحت کرده. مرد متزوج در بستر خواب خود بر می گردد به گمان اینکه انسان خواب شده خانم وی است با وی جماع میکند اکثریت فقهاء جهالت وی را موجب سقوط حد وگناه میدانند.
- انسان در حالت جهالت باخواهر رضاعی خود ازدواج کرده بعداً معلوم می گردد که خانم وی خواهر رضاعی وی میباشد. نکاح آن فسخ گناه ویا حد متوجه زوجین به علت اینکه جهالت سبب تخفیف وسقوط گناه وحد میشود.
- انسان گرسنه گوشت پخته را درحالت جهالت به اصل گوشت، میخورد بعداً معلوم میشودکه گوشت متذکره حرام بوده است. گناه متوجه کسی است که بروی گوشت حرام را داده است. زیرا کسیکه خورده در حالت جهالت ونادانی خورده گناه بروی نیست. البته حکم مذکور در دار اسلام قابل تطبیق است نه در دار کفر .
- مجتهد مسألة را از نصوص شریعت استنباط میکند در حالیکه درموضوع نص صریح وواضح وجود داشته واجتهاد وی مخالف نص واقع شده است. همه مجتهدین متفق اند که مجتهد در این حالت

معذور است به دلیل اینکه وی ا زوجود نص آگاهی وعلم ندشته است.[۱]

## مبحث پنجمم مرض.

### -تعریف مرض ، مشروعیت وحد مریضی .

کلمه مرض در قرآن کریم ۱۳- بار ذکر شــده که تمامی کلمه های مذکور بعد از ذکر قلب آمده مانند .
{فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا }[۲] درقلب های ایشا ن مرض است خداوند زیاد کند مرض ایشانرا
{فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ }[۳] در قلب های ایشان مرض است سعی وتلاش میکنند در میان شان.
{فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ}[٤] امید مکیند کسیکه درقلبش مرض است.
{وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا[٥]) (نیز) به خاطر آورید زمانی را که منافقان و بیماردلان می‌گفتند: «خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند
در تمام آیات مذکور مفسرین منظور از مرض را، مرض نفاق ، شرک وکفر تفسیر کرده اند نه امراض وعلل ظاهری. اما کلمه مریض در قرآن کریم سه بار ذکر شده که هر سه آن درموارد ضرر های ظاهری بوده مانند .
{فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ }[٦]کسیکه از شما مریض بود ویا در سر آن تکلیفی داشت .
{فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ}کسی از شما مریض بود و یادر سفر.

---

[۱] الاشباه والنظائر لابن النجیم ص ۳۰٤ - الاشباه والنظائر لسیوطی ص۳۰۲-

[۲]- سوره بقره شماره آیت ۱۰
[۳]-- سوره مائده شماره آیت ٥۲-
[٤]--سوره احزاب شماره آیت ۳۲
[٥]-سوره حزاب شماره آیت (۱۲)
[٦]--- بقره ۱۸٤-۱۸٥-۱۹٦

-بنابربرداشت از آیات فوق؛ کلمه مرض به معنی مشکل درونی وداخلی جسم ، جسد وقلب راگفته میشود برابر است که معنوی باشد ویا حسی . اماصاحب مختار صحاح میگوید :
مرض از باب طَرِبَ بوده که معنی سقم را میدهد-[۱] ضدصحت .یعنی از دیدگاه قرآن کریم فرق در بین مریض ومرض بوده است.که مرض به امراض معنوی بیشتر اطلاق میگردد ولی کلمه مریض بیشتر به سقم ظاهری.

مرض در اصطلاح :

وهو( انحراف المزاج عن حد الاعتدال الطبیعي بحیث تثور في الجسد حمی أو وجع أو فشل ).[۲]

مرض در اصطلاح عبارت اند از:انحراف وتغیر آمدن مزا ج وطبیعت بشری از مسیر اصلی جسد بوده که به اثر آن تب، درد ویا کسالت درجسدانسان رخ میدهد.

## مشروعیت مرض به حیث یک ضرورت.

وقتیکه قرآن کریم ،احادیث نبوی واقوال أئمه دین را ،ازمذاهب مختلف اهل سنت وجماعت ورق زنیم به وضاحت دلائلی را پیرامون مشروعیت مرض ، به حیث یکی از اسباب تخفیف در عبادات، وبه حیث یک ضرورت دینی مشاهده میکنیم.
۱ -قرآن کریم : {فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍفَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ} [۳] کسیکه در ایام رمضان مریض ویا در سفر بوده باشد روز های دیگری را حساب بگیرند.
وجه استلال : خداوند بزرگ کلمه مریض را به صراحت ذکر کرده .که هر شخصیکه در رمضان مریض بوده باشد میتواند که روزه را بخورد وعوض آن ،روز ها ی دیگری را حساب گرفته روزه گیرند .که این نوع تخفیف را ، تخفیف تأخیر میگویند. که مرض سبب شده که انسان مریض درحالی که روزه گرفتن فرض بوده است اجازه داده شده که روزه نگیرد.
۲-فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ} -[۴] -کسیکه از شما مریض ویا به سر آن کدام تکلیفی بوده باشد میتواند که سر خود را حلق نماید .

---

- . مختار صحاح ۶۲۱ [۱]
--[۲]- تفسیر التحریر التنویر -ج-۲ص۱۳۸ ---[۲]
-- سوره بقره شماره آیت ۱۹۴-[۳]
سوره بقرهشماره آیت -[۴]۱۹۶ -

وجه استدلال : حلق ویا قصر موی سر وبدن انسان محرم به هیچ وجه جائز نبوده اگر سهواً ویا قصداً چنین عملی را مُحرِم انجام دهد جهت جبران ازگناه فوق مجبور به دم میشـــود.ولی در آیت مذکور خداوند بزرگ به ســبب مرض حلق موی ســر را مســتثنی قرارداده است که این خود دلیل بر این است که مرض یک ضرورت بوده موجب تخفیف عبادت ورخصت میشــود. البته نه تنها که مرض سبب رخصت در روزه ، حج ونماز شده بلکه درجهاد وسائر موارد شرعی سبب تخفیف نیزگردیده است .

٣- عن عليِّ بن أبي طالب عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال : "{يُصَلِّي الْمَرِيضُ قَائِمًا إنْ اسْتَطَاعَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ صَلَّى قَاعِدًا }

. اگر مریض نماز را استاده توانست خوب واگر نتواست نشسته بخواند.

حدیث مذکور یکی ازدلائل واضح وصریح بر مشروعیت مرض به حیث یکی از اسبا ب تخفیف وموجب رخصت در شریعت اسلام میباشد.زیرا پیا مبر علیه السلام لفظ مریض را یاد کرده وگفته که اگر مریض نماز را استاده نتواست نشسته بخواند.

دلیل قانونی : ماده ١٤١ –

طلاق اشخاص ذیل اعتبار ندارد:

١ –مجنون، مگر در صورتیکه طلاق را قبل از جنون به شرطي معلق ساخته و شرط در حال جنون موجود شود.

٢ –معتوه.

٣ –مکره.

٤ –نایم.

٥ –شخصیکه عقلش به علت زیادت سن و یا مرض مختل گردیده باشد.

٦ –شخص مدهوش که قوه ممیزه اش را به علت غضب یا عوامل دیگري از دست داده و قولش را درك نکند.[١]

در این ماده قانون مدنی مرض را هم یکی از اسباب نقص گرفته شده که کسی مریضی وی زیاد باشد مانند صغیر حرف وی اعتبار ندارد . هم چنان درماده ١٧٦ – گفته شده :

(زوجه وقتي مي تواند مطالبه تفریق نماید، که زوج مبتلا به مرضي باشد که اعاده صحت وي غیر ممکن یا

---

١ - -قانون مدنی افغانستان ماده ١٤١- ١٧٦

مدت طولاني براي معالجه او لازم باشد، به نحويكه معاشرت با زوج بدون ضرر كلي متعذر) باشد.
هم چنان در قانون جزاء تصریح شده که ؛ شخصیکه حین ارتکاب جرم به سبب جنون یا سایرامراض عقلی فاقد ادراک وشعور باشد مسؤلیت جزائی نداشته مجازات نمی گردد.[1]

## حد مریضی که سبب تخفیف ویا سقوط حکم شود.

فقهاء پیرامون مقدار وحد مریضی که سبب تخفیف ویا سقوط حکم شده باشد اختلاف نظر دارند وبه سه دیدگاه تقسیم شده اند .
**دیدگاه اول** : جمهور فقهاء امام ابوحنیفه، شافعی ، مالک وحنبلی ها میگویند :که گرچه مرض در قرآن مطلق ذکر شده اما به اساس دلائل دیگری، مرض مقید شده است :[2]
(يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ) [3]} الله به شما اراده آسانی را دارد نه شدت سختی را .
بناءً منظور از مرض در آیات فوق همان مرضی است که ؛ انجام عبادت سبب هلاکت عابد، ازدیاد مرض ، به طول انجامیدن مرض ویا انجام عبادت سبب مشقت وسختی زیاد متوجه مریض شود در این صورت مرض سبب تخفیف ورخصت میشود.که خداوند بزرگ فرموده :الله برای شما اراده آسانی را دارد نه سختی ومشقت را.
دلیل دوم : در دین حرج ومشقت نیست هرگاه مرض سبب مشقت روزه گرفتن ونماز خواندن استاده شد افطار ونماز نشسته برایش رخصت میباشد.
**دیدگاه دوم** : دیدگاه امام بخاری ،ابن سرین ابن حزم وامام قرطبی: این تعداد از علماء معتقد اند که مطلق مرض سبب تخفیف شده میتواند
وبه دلائل آتی استدلال کرده اند ،
۱- خداوند بزرگ مطلق نام مرض را گرفته است . ومخصصی هم در مورد وجود ندارد.

---

[1] قانون جزا ی افغانستان ماده ٦٧-بند اول موانع مسؤلیت جزائ -
[2] --- احکام القرآن جصاص ج۱ص۱۲۳ --- تفسیر الفرطبی ج۱ص آیت ۱۷۳- الاشباه والنظائر للسیوطی ص-۸۸-
[3] سوره بقره آیت ۱۸۵-

۲- دخل بعضهم على ابن سيرين في نهار رمضان وهو يأكل فلما فرغ قال : إنه وجعتني أصبعي هذه فأفطرت ،}[۱]
شخصی در رمضان مبارک در اتاق ابن سرین داخل شد که بن سرین درحالت خوردن روزه است . وقتی ا زخوردن فازغ شد گفت انگشت دست من درد می کرد افطار کردم .
۳-وعن البخاري قال : اعتللت بنيسابور علة خفيفة في رمضان فعادني إسحاق بن راهويه في نفر من أصحابه فقال لي : أفطرت يا أبا عبد الله قلت : نعم قال يعني تعجلت في قبول الرخصة فقلت أخبرنا عبدان عن ابن المبارك عن ابن جريج قال : قلت لعطاء : من أي المرض أفطر؟ قال : من أي مرض كان كما قال الله تعالى : { فمن كان منكم مريضاً [۲]- از امام بخاری روایت شده که کدام تکلیف سطحی برایش رسیده بود . اسحاق بن راهویه باجمعی از دوستانش به عیادت امام بخاری تشریف آوردن وگفتن که افطار کردی ؟گفتم : بلی . فرمودند : که به قبول کردن رخصت عجله کردی ؟ امام بخاری در جواب بزرگان ، استدلال کرده ومیگوید:
که ابن مبارک وابن جریج ایشان از امام عطا پرسیدن که انسان در کدام نوع مرض میتواند روزه را بخورد وافطار نماید ؟عطا فرموده :در هر مرضیکه باشد. بخاطریکه خداوند جل جلا له فرموده : کسیکه مریض بود بدون اینکه نوع مرض را نام گرفته باشد.
دیدگاه سوم :. این جمیعت از دانشمندان میگویند: که مشقت در عبادات به دوبخش است .
۱- نوعی مشقت است که هیچ وقت از عبادت جدا نمی باشد مانند سختی ها ی نفس روزه گرفتن ؛ نمازخواندن ووضو گرفتن .. این نوع سختی سبب تخفیف شده نمی تواند
۲. - نوع دوم سختی ومشقت است که ازنفس عبادت جدا بوده همیشه وقت نمی باشد مانند درد انگشت دست وپاه در روزه رمضان . البته این نوع مشقت سبب افطار روزه نبوده وسبب تخفیف حکم نمی شود. نوع دیگری از مشقت ومرض بوده که مانع عبادت شده خوف هلاکت بوده که در این حالت استفاده از تخفیف واجب میشود .

---

[۱]- فتح الباری ج-۱ص۴۷۷- تفسیر قرطبی ج۱-ص ۴۷۵
[۲] --- فتح الباری ج-۱ص۴۷۷ تفسیر قرطبی ج۱-ص ۴۷۵

حالت سوم : سختی به حدی است که سبب دوام مرض ویا سبب تکلیف شدید میشود در این صورت چنین مرض سبب تخیف شده میتواند[١]

خلاصه باید عرض نمود که مرض را همه دانشمندان اسلام به حیث یکی ازابذار تخفیف ؛تغیر وحتا سبب سقوط عبادات،با در نظر داشت تعریف ونوعیت مرض قبول کرده وپذیرفته اند. اما اینکه کدام مریض در چه حالت ، درکدام زمانی میتواند که از رخصت ها برای مرض خود استفاده کند مربوط میشود به ظروف وشرائط همان وقت زمان واشخاص.

اما به نظر بنده میتوان قول جمهور فقهاء را که مطلق مرض سبب تخفیف عبادت نشده به دلائل ذیل ترجیح داد –

١- گرچه از آیتیکه مرض به حیث یک ضرورت استنباط گردیده مطلق ذکر شده ولی آیات دیگری آنرا قید میکند که خداوند اراده سختی را برای بنده اش نمی خواهد .یعنی هر زمانیکه سختی متوجه انسان شود سبب سختی موجود شده ،تحت قاعده ضرورت ،داخل میشود.

٢- انَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ لِمُعَاذٍ : مَنْ لَقِيَ اللهَ لاَ يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ . قَالَ : أَلاَ أُبَشِّرُ النَّاسَ ؟ قَالَ : لاَ ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَّكِلُوا.[٢] پیامبر علیه السلام برای معاذ گفت : هرکسیکه با الله تعالا ملاقات کند در حالیکه به الله جلت عظمته شریک قرار نداده باشد، داخل جنت می گردد. معاذ گفت : آیا من مردم را بشارت وخبر ندهم ؟ گفت : من می ترسم که به آن اعتماد نکنند.

وجه استدلال: شخص پیامبر علیه السلام نخواست که برای مردم بعضی احکام را جهت بی توجهی ایشان بیان نماید در این مورد اگر برای مردم گفته شود شاید همه مردم به اندک مرض ویا به بهانه مرض استفاده نادرست کنند.

٣- اگر ما مطلق مرض را سبب افطار روزه وسبب ترک بعضی از فرائض وسنن حکم کنیم. مانند ترک قیام در نماز،

---

[١]- تفسیر التحریر والتنویر٢ص١٣٨ الاشباه والنظائر از ابن نجیم ٨٢-الاختیار ج١-ص١٤٣--

[٢]-- بُخَارِيّ ج" ١ ص٤٤ شماره حدیث (١٢٩) .

شاید اکثریت فرائض از ما ترک شود .بخاطرکه انجام هیچ عبادت خالی از دشواری وسختی نیست. مانند رفتن در جماعت ، روزه گرفتن در روز های طولانی ماه سرطان وجوزا در افغانستان.

٤- اگر ما مطلق مرض را موجب رخصت در عبادات بدانیم .شاید مردم استفاده جو وضعیف ایمان، اصلاًحاضر به انجام عبادت نشوند. زیرا هر شخص استدلال خواهد نمود که من مریض هستم وتکلیف دارم . کدام شخص از مطلق امراض خالی خواهد بود ؟ کدام شخص خواهد بود که اصلاً تکلیف نداشته باشد ؟ وهمین تکلیف خفیف چگونه تشخیص خواهیم شد؟

بناءً به نظر شخصی بنده هر مرضیکه سبب هلاکت نفس گردد ، سبب تأخیر صحت یابی ویا خطر متوجه اعضای بدن شود. یا اینکه انجام عبادت منجر به مشقت ودشواری شدید شود در تمام حالات فوق مرض سبب تخفیف ورخصت میشود اگر چنین حالات متصور نبود مطلق مرض موجب رخصت نخواهد شد .

**-مثال های مرض که موجب تخفیف شده است .**

مثال های عینی که مرض سبب تأخیر ، تخفیف ویا سقوط حکم شده باشد نهایت زیاد بوده ومن بگونه مثال قسمتی آنرا یاد آور میشودم .

- در حدود : همه دانشمندان فقه معتقد ومتفق اند که مریض در حالت مرض ،قصاص نشده ،رجم ، وجلد زده نمی شود. دلیل قوی این مدعی ، به تعویق انداختن رجم زن حامله بود که بخاطر حامله بودن آن ،پیامبر علیه السلام رجم وی را به تعویق انداخت.[1]
- رفتن وسهم گرفتن در جهاد از مقدس ترین فرائض؛وخود را از جهاد عقب ماندن وعدم سهم گرفتن در جهاد به منطق قران کریم صفت منافق بوده وگناهی بزرگ محسوب میشود. اما خود قرآن کریم مریض ها را از این حالت مستثنی قرار میدهدوچنین فرموده :

{ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ}[2] مجاهدین در سنگر وکسانیکه درجهاد سهم ندارند یکسان وبرابر نیستند.

---

--- سبل السلام ج٤ص نیل الاوطار ٤ص[1]

---سورەنساء شماره آیت ۹۵ –[2]

مگر صاحبان ضرر که به تفسیر مفسرین بغوی وابن کثیر منظور از ضرر ،معلولیت ومرض میباشد. [١]

- خداوند بزرگ موجودیت مرض را سبب جائز شدن تیمم گردانیده .که همه فقهاء متفق اند که زماینکه برای مریض وضو گرفتن دشوار گردد وآب برای انسان ضرر رساند. تیمم جائز میباشد.
- جماعت سنت مؤکد وحتی بعضی ها جماعت را واجب میدانند اما ترک آن برای مریض جائز میباشد که کاملا حکم سقوط میکند.
- در صورت توانمندی مالی بالای هر مسلمان با لغ حج فرض می گردد .مگر د رحالت مرض ، که همه بزرگان دین میگویند که صحت در حج یکی از شرائط وجوب حج میباشد .
- خداوند بزرگ میگوید : { لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ} [٢] بالای معلول ؛معیوب ومریض حرج نیست. در آیت مذکور الله جلت عظمته مطلق تکلیف وزحمت کشی را از مریض بر داشته است که نباید بالای مریض تکلیف وزحمت تحمیل گردد که این خلاف اصول اسلام است.
- دیدن بسوی عورت مومن بالغ وحر مجاز نبوده ولی اگر مریضی جهت تداوی به نزد داکتر برود وضرورت معالجه احساس گردد که به عورت انسان مومن دیده شود جواز دارد . البته این حکم به جواز دلیل وسببش همان مرض بوده که یکی از اسباب تخفیف شده است.

ازینکه این بحث از جمله مباحث میدانی بوده ایجاب می نماید که در مورد از بعضی مریضان واز اهل خبره بعضی معلومات را جهت روشن شدن موضوع مطالبه نمائیم. روی همین هدف میخواهم که پیرامون اقسام مرض، که کدام امراض در حالت روزه گرفتن تأثیر منفی داشته ؟ ودر کدام حالت روزه تأثیر منفی ندارد ؟ ودر کدام صورت تأثیر منفی او شدید ودر کدام حالت شدید تر است . روی هیمن منظور میخواهم که نظر چند تن مریضان ود کتوران طب واهل خبر ه را بگیرم .

---

--- تفسیر بغوی تحت آیت ٩٥-[١]

--- سوره فتح شماره آیت ١٧. [٢]

## فصل ششم: نقص طبیعی :

نقص در لغت به معنای ضد کمال عیب کمي , کمبود , کسر , ناکارايي , نقطه ضعف , صعف اخلا قي , ضعف , تيغه شمشير ,عيب , نابسندگي , نارسايي , نامناسبي , بي کفايتي , عدم تکافو را گفته میشود[١] طوريکه خداوند بزرگ فرموده :(ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا) هیچ کمی نمیکنند.

منظور ازنقص طبیعی:

منظور ا زنقص طبیعی دربحث موجود همان نقیصه های را گفته میشود که مربوط به نقص در جسد ودر عقل وخلل در آن است که در کتاب اصول الفقه بنام عوارض اهلیت ودر کتاب های فقه بنام اعذار بحث شده است.

## منظور از عوارض اهلیت :

عبارت از آفتی است که دروجود انسان عاید میشود که در نتیجه مانع از انجام یک عمل خواهد شد.به این سبب آنرا عوارض گفته میشود که پیش می آید وظاهر میشود .

## اقسام عوارض :

عوارض را فقهاء به دوبخش تقسیم کرده اند :[٢]
الف- عوارض سماوی . عبارت از عوارضی است که از طرف شارع به وجود می آید وبنده ها در مورد دخالت ندارند . یعنی بنده در مورد عوارض سماوی هیچ گونه اختیار نداشته فقط از طرف رب العالمین صورت می گیرد. مانند صغارت ؛ جنون ؛ معتوه بودن ؛ نسیان ؛ خواب ؛ اغماءبی هوشی؛غلام بودن ؛ مرض ؛ حیض ؛ نفاس ومرگ . همه این عوارض سماوی بوده که بنده درمورد اختیار ندارد.که تعدادی از این عوارض سبب سقوط وجوب وبعضی اینها سبب تخفیف وبعضی هم موجب تغییر احکام میشود . طوریکه احکام تکلیفی بالای اطفال ، دیوانه ها ، انسانیکه د رحالت خواب باشد، بی هوش شود در حالت حیض نفاس باشد ویا مبتلا به مرض گردد.بمیرد وویا حکم را کاملا فراموش نماید نیست[٣].

---

--مختار صحاح ص٦٧٦-[١]
-- شرح التلويح على التوضيح ج٤ص[٢]٢٦
[٣] --- التبين ج٢ص -٢٢٦ –شرح التلويح على التوضيح ج٤ص٢٦

ب- عوارض مکتسب. عبارت از اسبابی است که انسان به آن دخالت داشته که آن هم به دوبخش میباشد . ١—از طرف غیر صورت گیرد مانند إکراه ٢--- بدون سبب خارجی باشد مانند –جهل ؛ سفاهت ، سکران نشه بودن؛ هزل ؛ خطا وسفر .[١]

## مشروعیت نقص طبیعی به حیث یک ضرورت :

هر حکمی از احکام اسلامی بدون دلیل نبوده بناءً نقص طبیعی به حیث یک ضرورت درشریعت اسلام قبول شده است ودرمورد دلائل زیادی وجود دارد که من به دوحدیث اکتفا میکنم.

١-(عنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ:رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلاثٍ : عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ ، وَعَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ ، وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ اوْ يَفِيقَ).[٢]حضرت عائشه رضی الله عنها میگوید: که رسول اکرم صل الله علیه وسلم فرموده: قلم از سه گروه بر داشته شده .از انسان خواب تا اینکه بیدار شود ، از طفل تا اینکه بالغ گردد . واز دیوانه تا عقل مند وصحت یاب شود .

٢-عن عليٍّ ، قال : رُفِعَ القلم عن ثلاثةٍ : عن النائم حتى يستيقظَ ، وعن المعتوه ، وعن الصَّبي).[٣]
علی رضی الله عنه موقوف ومرفوع روایت نموده : که قلم از سه طائفه بر داشته شده ؛از انسانیکه خواب باشد تا اینکه بیدار شود ؛ از معتوه وطفل تا اینکه بالغ شده وبه هوش شوند.
وجه استدلال: نص حدیث به صراحت دلالت دارد که بالای سه گروه تکلیف شرعی نیست تا اینکه حالت ایشان تغیر کند.وحالت ایشان خوب گردد. تمام دانشمندان اصول، وفقه متفق اند که احکام شرعی متوجه اشخاص فوق تا زمان صحت ایشان نمی باشد.
اگر انسان درحالت خواب؛ اغماء ؛ جنون ومعتوه عبادات را ترک نمایند ویا منهیات را مرتکب شوند گناه نبوده . ولی اگر مال غیر وحقوق العبد را ضائع کنند در آن صورت شخص وی ویا ولی آن مجبور به ضمانت میشوند.

---

[١]-- حسامی ص
[٢]-- أحمد ج ٦ ص١٠٠ و"أبو داود شماره حديث ٤٣٩٨ و"ابن ماجة شماره حديث٢٠٤١
[٣]-- نَّسَائِي ، فِي "الكبرى" ٧٣٠٥

دلیل قانونی : ماده ١٤١ –
طلاق اشخاص ذیل اعتبار ندارد:
١ –مجنون، مگر در صورتیکه طلاق را قبل از جنون به شرطي معلق ساخته و شرط در حال جنون موجود شود.
٢ –معتوه.
٣ –مکره.
٤ –نایم.
٥ –شخصیکه عقلش به علت زیادت سن و یا مرض مختل گردیده باشد.
٦ –شخص مدهوش که قوه ممیزه اش را به علت غضب یا عوامل دیگري از دست داده و قولش را درك نکند.[1]
در این ماده قانون تصریح کرده که طلاق مجنون ،معتوه ،تصمیم درحال استراحت ، مکرَه ، مریض که مریضی وی به علت کبر سن شدید باشد قابل سمع نیست . وقتیکه طلاق از این ها اعتبار نداشته باشد هیچ تصمیم دیگری آن به سبب نقص طبیعی وعدم اهلیت ایشان قبول نیست . هم چنان در قانون جزا تذکر داده شده که شخصیکه حین ارتکاب جرم به سبب جنون یا سایرامراض عقلی فاقد ادراک وشعور باشد مسؤلیت جزائی نداشته مجازات نمی گردد.[2] پس قانون مدنی وجزا در این مورد با شریعت مطابقت کلی دارند .

## - مثالهای ازتخفیف برای فاقدین اهلیت:

**صبی:**

تعریف صبی : سیوطی میگوید : طفل تا زمانیکه درشکم مادر باشد جنین گفته میشود وقتیکه به دنیا آمد طفل گفته میشود..زمانیکه غذا خورد تا هفت سالگی غلام گفته میشود. زمانیکه ده ساله شد یافع گفته میشود اگر ١٥- ساله شد حزورگفته میشود.
اما دراصطلاح : صبی کسی را میگویند که به حد بلوغ نرسیده باشد . ومیگوید :که بهترین نشانه بلوغ برای ذکور انزال شدن واز إناث مبتلا شدن به مریضی حیض است[3]

---

[1] قانون مدنی افغانستان ماده ١٤١-
[2] قانون جزا ی افغانستان ماده ٦٧-بند اول موانع مسؤلیت جزائ -
[3] الاشباه والنظایر للسیوطی ص ٣٢٦-

بن نجیم میگوید: طفل مادامیکه در بطن مادر باشد جنین ، تولد شده صبی بعد از آن الی سن بلوغ ۱۹- سالگی غلام .بعد از آن الی ۳٤-سالگی شاب جوان بعد از الی۵۱ سالگی کهول ازآن به بعد شیخ نامیده میشود.[1]

در قانون جزا ذکر شده که صغیر بین سن هفت وسیزده سالگی را گفته میشود ومراهق به شخص اطلاق می گردد که سن سیزده سالگی را تکمیل وهجده سالگی را تکمیل نکرده باشد.[2]

صاحب کتاب التبین میگوید: صغیر کسی است که به حد بلوغ نرسیده و صغارت ضد کبربزرگی بوده که عبارت از عارضه ی است که مانع وجوب حقوق الله میشودبرابر است که مالی باشد ویا بدنی .بخاطر اینکه عقل وی قاصر بوده وحالت طفل غیر معتدل میباشد. پس همه عبادت ها از صغیرجهت صغارت وی که عذربوده ساقط میشود.[3]

در قانون جزا صغیر را چنین تعریف نموده است : (صغیر به طفلی اطلاق می گردد که بین سن هفت وسیزده سالگی کامل قرار داشته باشد) .[4]

اما در ماده ٤۰ قانون میخوانیم که: (شخصیکه ازنگاه صغرسن،معتوه بودن یاجنون،غیرممیز باشد، نمیتواندمعاملات حقوقی راانجام دهد.شخصیکه به سن هفت سالهگی نرسیده باشدغیرممیزمحسوب میگردد.)[5]

**اقسام صغیر:**

صغیر به دو قسم – ممیزوغیرممیز- تقسیم میشود:

صغیرغیرممیزکسیست که داراي قوه درك وتمیز نیست و زشت و زیبا و سود و زیان را از هم تشخیص نمیدهدوفاقداراده حقوقي است. به همین علت تمامي اعمال حقوقي اوباطل میباشد. وطفل غیرممیزآنست که به سن هفت ساله گی نرسیده باشد.

در قانون جزا ذکر شده که ( طفلیکه سن هفت سالگی را تکمیل نکرده باشد دعوی جزائ علیه او اقامه شده نمی تواند)[6]

---

[1] الاشباه والنظائر بن نیجیم ۳۰٦
[2] قانون جزای افغانستان ماده ۷۰و ۷۱-
[3] التبین ج ۲ ص۲۳۸
[4] قانون جزا ی افغانستان ماده ۷۰
[5] --- قانون مدنی افغانستان ماده ٤۰
[6] --- قانون جزا افغانستان ماده ۷۲-

صغیرممیزطفل نابالغیست که داراي قوه درك وتمییزنسبي است وبااینکه به سن بلوغ نرسیده است، زشت وزیباوسودوزیان راازهم تشخیص میدهدوبه همین علت اعمال حقوقي او منوط به تنفیذ ولي یا قیم اوست. یعنی زمانیکه طفل سن هفت ساله گی را تکمیل کرد به نام طفل ممیزیاد میشود) [۱]

**سن بلوغ از نظر فقها:** جمهورفقهاء میگویند: که انسان اعم ازمردوزن هنگامیکه سن پانزده ساله گی را تکمیل نمود،بالغ محسوب میشود، دلیل آنهاروایت عبد الله بن عمر(رضی الله عنهما) است که میگوید: زمانیکه چارده ساله بودم خواستم که درغزوه بدرشرکت کنم اما پیامبر(صلی الله علیه وسلم) برای من اجازه نداد وهنگامیکه پانزده ساله گی راتکمیل نمودم پیامبراسلام (صلی الله علیه وسلم)برایم اجازه داد تادرغزوه احد شرکت کنم. این حدیث صراحتا به این امر دلالت میکند که سن بلوغ پانزده ساله گی است.[۲] ولی فقهای احناف به این باوراند که مردان وزنان به سن هژده ساله گی بالغ میگردند بعضی آنها گفته اند که زنان با تکمیل نمودن سن هفده سال بالغ میگردند.[۳] به نظر بنده موضوع تعین سن چیزی نیست که به جزم فیصله نمود بلکه موضوع سن ارتباط به اقلیم گرم سرد دارد؛ جنسیت خانواده وهم چنان فقر غنی در مورد مؤثر میباشد.

اما قانون مدنی کشورسن بلوغ ورشدرا بدون تفاوت بین مرد وزن هژده سال مکمل شمسی را تعیین نموده است. طوریکه ماده ۳۹ قانون مذکوردرموردچنین حکم میکند: ( سن رشدهجده سال مکمل شمسی میباشد. شخص رشید در حالت صحت عقل دراجرای معاملات،دارای اهلیت حقوقی کامل شناخته میشود.) ودرماده باید گفت که قانون مدنی تنها دراهلیت زواج سن قانونی دختررا شانزده سال تعیین نموده است. طوریکه درماده ۷۰ چنین حکم میکند:اهلیت ازدواج وقتی کامل میگردد که ذکور سن ۱۸ واناث شانزده سالگی راتکمیل کرده

---

[۱] الفقه السلامی وادلته ج٤-
[۲] تخریج
[۳] ---الاختیار ج۱ص۲۰

باشند.[۱]
نحوه تصرفات صغیر: کلیه تصرفات صغیرغیر ممیز باطل بوده وقبل ازسن هفت ساله گی اهلیت عقل و تمییزوی معتبر نبوده بلکه ولی یا وصی ازوی نماینده گی میکندوامورمالی ومعنوی وی رابررسی مینماید واگر به مال، نفس واعضای کسی تعرض بکند، ازمال وی ضمان خساره پرداخته میشود.[۲]

**اقسام تصرفات صغیر ممیز :**

اول: تصرفاتی که درآنها تنها منفعت صغیرممیزباشد وجنبه ضررنداشته باشد مانند قبول کردن هبه ، وصیت وامثال آن. این نوع تصرفات وی بدون اجازه اولیای صغیر نافذ بوده وحجر به آن نیست.
دوم : تصرفاتی که به ضرر اطفال باشد مانند طلاق، هبه کردن ، وصیت کردن، وقف نمودن، قرض دادن وغیره . این نوع تصرفات صغیر نافذ نمیباشد. اگر که ولی اجازه هم داده باشد.
سوم: تصرفاتی که احتمال نفع وضررداشته باشد مانند خرید وفروش، اجاره دادن، اجاره گرفتن ، عقد مزارعت، شرکت وغیره این نوع تصرفات طفل ممیز به اجازه ولی متوقف میباشد اگر ولی اجازه داد این تصرفات وی نافذ واگر اجازه نداد نافذ نمی شود.[۳]
قانون مدنی افغانستان هم عینا همین نوع احکام رابرای صغیرتعیین نموده است : تصرف صغیرغیر ممیز باطل پنداشته میشود اگر چه ولی وی اجازه داده باشد .
(۱) تصرف صغیرممیزکه کاملابه منفعت وی باشدجوازدارداگرچه ولی وی اجازه نداده باشد، درصورتی که تصرف مذکور کاملا به ضررمیباشد باطل پنداشته میشود گرچه ولی وی اجازه داده باشد.
(۲) تصرف متضمن نفع وضرر به اجازه ولی در حدود صلاحیت وی یا اجازه شخص ناقص اهلیت بعد از رسیدن به سن رشد موقوف میباشد.[٤]
اگر صبی مرتکب قتل شود به اساس تأدیب تعزیر خواهد شود ودر عاقله شریک نیست . اگر زنا کند که اهل اشتهاه

---

[۱] --، قانون مدنی افغانستان --
[۲] -- الاشباهوالنظائر بن نجیم ۳۰۹
[۳] لتبین ج۲ص۲۳۷
[٤] قانون مدنی افغانستان .

باشد حرمت مصاهره ثابت میشود اگر اهل اشتهاه نباشد ثابت نخواهد شد ولی در هر دوصورت حد بالایش جاری نمی شود. اگر عبادتی را انجام دهد ودر جریان عبادت عمل منافی را انجام دهد عبادت وی باطل است مانند خوردن غذا در نماز.[۱]

خلاصه باید عرض نمود که از نظر شرع تصرفات مالی طفل محجور و ممنوع است؛ یعنی تصرفات صغیر در اموال خودش به وسیله فروختن، صلح کردن، هدیه کردن، قرض دادن، اجاره دادن، و دیعه دادن، عاریه دادن و جز آن نافذ نیست وموقوف به اذن ولی وی میباشد.، مگر در موارد استثنایی مانند وصیت طبق آنچه گفته خواهد شد.و فروش چیزهای کم ارزش و غیر مهم ،در این صورت ها اذن ولی ضرورت نیست.

درقانون مدنی در مورد حجر بر صغیر چنین تصریح شده است. (سن رشدهجده سال مکمل شمسی میباشد. شخص رشید در حالت صحت عقل دراجرای معاملات،دارای اهلیت حقوقی کامل شناخته میشود).[۲]

اما در برطرف شدن حجر و ممنوعیت ازصغیر ،رسیدن به بلوغ کافی نیست؛ بلکه باید با بلوغ، رشد هم پیدا کرده و نیز سفاهت به معنایی که خواهیم گفت نداشته باشد. ولایت تصرف در مال کودك و توجه به مصالح و شوون او بر عهده پدر و جد پدری کودك، و در صورت نبودن آنان، بر عهده قیم تعیین شده از سوی پدر و یا جد پدری است.

قیم کسی است که یکی از پدر و یا جد پدری کودك وصیت کند که آن کس ناظر بر امور کودك باشد. و در صورت نبودن قیم، حاکم شرع، و در صورت نبودن حاکم شرع، افراد با ایمانی که بنابر احتیاط دارای عدالت هستند بر کودك ولایت دارند، پس مادر و جد مادری و برادر تا چه رسد به سایر نزدیکان، بر کودك ولایت ندارند. فروختن زمینهای صغیر در صورت نیاز و به مقتضای مصلحت، برای ولی او جایز است. پس چنانچه فروشنده، پدر و جدصغیر باشد، برای حاکم جایز است که آن معامله را

---

**-- التبین ۲ ص۲۳۸ التمهید بن عبد البر ج۵-۱۲۳-** [۱]

--- قنون مدنی افغانستان ماده ماده ۳۹ [۲]

تثبیت کند، اگر چه برای خود حاکم ثابت نباشد که این معامله طبق مصلحت بوده است یاخیر .

اما اینکه موضوع صغارت به عنوان ضرورت چه رابطه ی دارد بنده میگوید که اصل در تصرفات مالی وبدنی خود شخصَ مسؤلیت دارد .وخود شخص باید تصمیم بگیرد. ولی بنابر قاعده ضرورت ولی طفل باید مانع تصرف طفل گردد. زیرا صغیر اهلیت تصرف را ندارد و شریعت اسلامی ضامن حفظ مال وثروت انسان میباشد که جهت حصول آن طرق مختلف را مشروع گردانیده، و برای حفظ اموال انسان مقرراتی را وضع کرده؛ مانند مجازات سرقت و قطاع الطریقی، حرمت سود، رشوت وغیره که هدف این نوع احکام همانا حفظ اموال میباشد واز طرف دیگرشریعت اسلامی تصرف در اموال را مشروط به شرط اهلیت نموده وفاقداهلیت نمیتواند در اموال خویش تصرف کند، زیرا این امر ممکن است که منجر به ضیاع اموال گردد ، کسانیکه از تصرف در اموال شان منع شده اند، دراصطلاح شرعی وحقوقی به نام «محجور یاد میشوند.

معتوه عته :

درلغت به معنای سبک عقل شدن کم عقل شدن

. فاقد خرد گشتن

. مدهوش گشتن

. و گفته اند مدهوش شدن از جز دیوانگی

.معتوه شدن رفتن خرد

.وهمچنان اهل لغت گفته اند (عَته : ضعف عقله من غير جنون ، اكتسابا من غير وراثة.) معتوه کسی را میگویند که عقل وی بدون دیوانگی ضعیف شده و کسبی باشد بدون وراثت[۱]

در اصطلاح علمای اصول: عبارت است از اختلال در عقل بنحوی که گفتار صاحب آن بر یک سیاق نباشد گاه سخنان او بر روش سخنان اهل خرد و دانایان و گاه بر طریق گفتار دیوانگان باشد.

و همچنان فرموده اند: (که معتو عبارت از اختلال عقلیست که باعث ضعف قوه ادراک وبی نظمی گفتار در انسان

---

[۱]- لسان العرب باب ع ت ه ج٤ص٢٣٤-

میگردد).[۱]
حکم معتوه مانند حکم صغیر ممیز است وقبلاگفتیم که تصرفات صغیرممیز سه حالت داشت، هر سه حالات در معتوه قابل تطبیق است. به طور مثال:[۲]
اول: تصرفاتیکه در آنها تنها منفعت معتوه باشد وجنبه ضرر نداشته باشد مانند قبول کردن هبه ،وصیت وامثال آن. این نوع تصرفات بدون اجازه اولیای معتوه نافذ بوده وحجر به آن نیست.
دوم: تصرفاتیکه به ضررمعتوه باشد مانند طلاق، هبه کردن، وصیت کردن، وقف نمودن، قرض دادن وغیره. این نوع تصرفات معتوه نافذ نمی باشد ولوکه ولی اجازه هم داده باشد.
سوم: تصرفاتیکه احتمال نفع وضررداشته باشدمانندخریدوفروش، اجاره دادن،اجاره گرفتن، عقدمزارعت، شرکت وغیره. این نوع تصرفات معتوه به اجازه ولی متوقف میباشد. اگر ولی اجازه داد، این تصرفات وی نافذ واگر اجازه نداد نافذ نمی شود.[۳]
قانون مدنی کشور بین مجنون ومعتوه فرق ننموده وحکم هر دورا یکی دانسته است. طوریکه ماده ٥٤٥ قانون مذکور چنین صراحت دارد:
(۱) (تصرف مجنون ومعتوه بعد از ثبت قرار مبنی بر حجر باطل پنداشته میشود).
(۲) (تصرف قبل از ثبت قرار مبنی بر حجر، باطل پنداشته نمیشودمگر اینکه حالت جنون ومعتوه بودن حین عقد شایع بوده یا طرف مقابل به آن علم داشته باشد)[٤]
از مواد قانون به صراحت معلوم شد که حکم مجنون ومعتوه را یکی دانسته است وکدام تفاوت بین شان نکرده است. اما اگر دقت بکنیم فقهاء در مورد تعریف فرق قائل شده ومیگویند: که مجنون کسی است که همه عقل آن مختل شده باشد

---

۱- التبین ج۲ص ۲۲۸
۲-- الفقه علي مذاهب الاربعة ج۳ص ۳٦٦ .
۳- قانون مدنی افغانستان ماده ٥٤٥
٤- قانون مدنی افغانستان ماده ٥٤٥ .

ولی معتو قسمتی از عقلش مختل شده است. اما از نگاه حکم در فقه بین طفل ،دیوانه ومعتوه فرقی وجود ندارد طوریکه در کتاب رد المحتارذکر شده (والصبي والمجنون لا يصح عقودهما) عقد صغیر ومجنون قبول نیست ودر عبارتی دیگری میگوید که ( بأن العته نوع جنون فیمنع وجوب أداء الحقوق جمیعا) معتوه بخشی از جنون است پس باید بالای هریک ایشان حجر وضع شود واجب میشود منع پرداخت حقوق ایشان.[1]

ج- سفاهت : سفه در لغت به معنای خفت وسبکی آمده [2]

سفاهت در اصطلاح :(هُوَ عِبَارَةٌ عَنْ خِفَّةٍ تَعْتَرِي الْإِنْسَانَ فَتَحْمِلُهُ عَلَى الْعَمَلِ بِخِلَافِ مُوجِبِ الْعَقْلِ وَالشَّرْعِ مَعَ قِيَامِ الْعَقْلِ حَقِيقَة).[3]

سفاهت عبارت از خفت وسبکی در عقل انسان است .که این حالت وی را باعث میشود که عملی را انجام دهد که مخالف عقل وشرع باشد باداشتن اصل عقل .

ودر بعضی تعریفات ذکر شده که سفاهت در اصطلاح (عبارت از تبذیر وضایع نمودن مال است بر خلاف مقتضای شرع ویا عقل، مانند غبن درامور تجارتی و اسراف بیجا درنفقه. سفیه یعنی کم عقل کسیست که مال خود را در موضعی که در آن هدف ومصلحت نیست ، مصرف میکند).

البته اهل دوتعریف درکم عقلی شخص معتوه متفق بوده ولی تعریف اول تعریف عام بوده که هر عملیکه به علت کم عقلی از شریعت ویا از عقل مخالفت نمایند معتوه است ولی تعریف دوم معتوه را منحصر به تبذیر واسراف مالی ساخته است که این وجه حصر درعقیده بنده بدون دلیل میباشد.

حکم تصرفات سفیه :

طوریکه اسلام عقل را شرط همه عقود وتصرفات میداند چون سفیه ازجمله کسانی است که ازعقل تام ومطمئن بر خورد ار نبوده تلف وضیاع مالش از دست خود سفیه متصور میباشد.علماء نیز در مورد تصرفش اختلاف نظر دارند.

امام ابو حنیفه (رح) گفته است: بر شخص آزاد،عاقل وبالغ به سبب سفاهت ، عدم دین، فسق وغفلت حجر وضع نمیگردد.

---

[1]-- رد المحتار ج٣ص ٢٨٦
[2]--المصباح المنیرج -٣ص-٢٨٠
[3]--کشف الاسرار ج٢ ص ١٢٣

بناءً برسفیه حجروضع نمیگردد وتصرفات وی نافذ شمرده میشود زیرا سلب ولایت سفیه درحقیقت سلب کرامت انسانی وی میباشد. پس وی مکلف به انجام طاعات میباشد وبه طلاق، اعتاق و نکاح ازسوی وی اثر مرتب میگردد.[۱]

امام ابو یوسف وامام محمد شیبانی( رح) نظر دارند که: به خاطر تأمین مصلحت، حفظ دارایی وثروت سفیه، سفیه از تصرفات مالی منع کرده میشود وحکم وی در تصرفات مالی اش مانند حکم صغیر ممیز میباشد. که به تکرار آن نیازنیست .از نظرصاحبین (رح) دیگرتصرفات سفیه مانند طلاق،اعتاق وغیره اگرکه به ضررسفیه هم باشد نافذ است. یعنی طبق دیدگاه شان حجربرسفیه تنها درساحه تصرفات مالی وی است. جمهورفقهاچون حجررا منع ازتصرفات مالی میدانند بناءً ازنظرشان هم برسفیه حجروضع میگردد. [۲]

اما چون امام ابو حنیفه(رح) حجر را به همه تصرفات قولی شامل میداند پس از نظر وی حجر برسفیه نیست. زیرا به اتفاق علماء آن نوع تصرفات سفیه که فسخ آن ناممکن باشد مانند طلاق ، رجعت، سوگند، خلع وازدواج وی کاملا نافذ بوده وحجر به آن نیست . امام صاحب میگوید اگر سفیه از تصرفات مالی اش منع میگردد به اساس امر بالمعروف ونهی عن المنکر منع میگردد نه به اساس حجر.[۳]

به نظر بنده قول راجح در زمینه قول صاحبین است. یعنی بر سفیه در تصرفات مالی اش حجر وضع میگردد زیرا خداوند(جل جلاله) میفرمایدوَ(لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ) [٤] اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست

---

--المبسوط كتاب الحجر السفيه –ج٥ص[۱]١٢٣
-- بدائع الصانائع باب الحجر ج٦-٥٠ اصو ل سرخسی ج١ ص٢٣٤- كشف الاسرار ج١ص ١٥٥- [٢]
--- بدائع والصنايع باب الحجر ج٦ص[٣]٥٤
--سوره نساء شماره ایت ٥ [٤]

سفیهان نسپارید و از آن، به آنها روزی دهید! و لباس بر آنان بپوشانید و با آنها سخن شایسته بگویید!

وجه استدلال: آیت مبارک به صراحت تفویض وسپردن مال را برای سفیه منع نموده است .
اما امام صاحب در مورد این آیت شریف میگوید که این آیت جنبه امر بالمعروف دارد ازنظر وي سفیه به اساس امر بالمعروف از تصرفات مالي منع میشود نه به اساس حجر، اگر دقت شود اختلاف درایـنجا اختلاف لفظي میباشد وهدف یکي است . این اختلاف فقط ناشي از تعریف حجر میباشد که نزد احناف وجمهور فقهاء تفاوت داشت.
خلاصه اینکه نظر امام ابوحنیفه ، مانند دیگران بوده که سفیه از تصرفات مالي ممنوع است به نظر امام به اساس امر بالمعروف وسلطه جامعه، به نظر صاحبین به اساس حجر زیرا این امر باعث رعایت مصلحت وی میباشد وفایده دیگر آن این است که با حفظ مال وی وعدم وقوع آن در موارد بیجا، به جامعه مفاد عاید میگردد. پس منع بر سفیه رعایت مصلحت عمومی نیز میباشد .
قانون مدنی افغانستان طبق دیدگاه صاحبین بر سفیه درتصرفات مالی اش یا آن نوع تصرفات وی که فسخ را قبول میکند حجر را وضع نموده است ودر مورد چنین صراحت دارد:
(١) (تصرف سفیه یاشخص مبتلابه غفلت بعدازثبت قرارمبنی برحجرتابع احکام تصرفات صغیرممیز میباشد.

(٢) ( تصرف قبل از ثبت قرار مبنی بر حجر صحیح بوده قابل ابطال پنداشته نمی شود،مگر اینکه در نتیجه استثمار یا توطئه صورت گرفته باشد) . [١]
قانون مدنی تصرفات سفیه را مقید به تصرفات مالی ننموده است اما از احکام دیگر قانون مذکور معلوم

---
[١١] قانن مدنی افغانستان ماده ٥٤٦

میگردد که حجر بر سفیه فقط درساحه تصرفات مالی وی است.

زیرا ماده ١٣٧ قانون مدني چنین صراحت دارد: (طلاق هرزوج عاقل وبالغ واقع میگرددگرچه زوج سفیه یامریض غیرمختل العقل باشد). از این ماده به صراحت معلوم میگردد که سفیه در کلیه تصرفات مانند صغیر نیست بلکه حکم سفیه فقط در تصرفات مالی مانند حکم صغیرممیزمیباشد واگردرکلیه تصرفات مانند صغیرممیز میبود بازهم طلاق وی واقع نمیشد.

در نیتجه باید عرض نمود که بنابر قاعده ضرورت، مؤقتاً تصرفات مالی تعدای ا زاشخاص، که فاقد اهلیت میباشد. جهت مصلحت خود ایشان معطل قراده میشود. وهم چنان اگر اشخاصیکه فاقد اهلیت میباشند در جریان اختلال اهلیت شان، عبادت از ایشان ساقط شده واگر مرتک ، جنایت ها ی جانی شوند قصاص نمی شوند. واگر مرتکب جنایت های مالی گردند .درصورت داشتن مال شخصی، جبران خساره متوجه به خود ایشان واگر مال شخصی نداشته باشند خساره متوجه به متکفلین واولیاء ایشان میشود. [1]

---

[1] العدة شرح العمدة ص١٥٦-المبسوط ج٤ص ٢٣٥

## فصل هفتم عسر

قبل از اینکه وارد بحث لغوی کلمه عسر وحرج گردم میخواهم استعمال این دو کلمه را درآیات قرآن مشاهده نمایئم، بعد از تحقیق در یافتم که کلمه عسر شش مرتبه وکلمه حرج ۲۰-مرتبه در قرآن کریم استعمال گردیده وتکرار شده است. البته تمام استعمال هیمن دوکلمه معنی سختی، دشواری، وحالت مضیقت گناه وتنگنا را طوریکه اهل لغت فرموده اند افاده میکند.

(يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ)[1]کافران میگویند: که امروز،روز سخت است.

(سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا)[2]زود است که بگرداند خداوند بعد ازسختی ودشواری، آسانی را.

وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ).[3]-خداوند برای شما اراده سختی را ندارد.

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا)[4]به یقین که بعد از هر سختی آسانی ویسراست.

وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا)[5]من را به کار سخت ودشوارمجبور مگردان.

(مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ)[6]خداوند بزرگ اراده ندارد که بالای شما در دین حرج وتنگی را بیاورد.

(فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ)[7] ای پیامبر باید در قلب تو کدام تتنگی نباشد

(لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ)[8] اگر کسی جهت اشتراک در جهاد وسائل حمل را نیافت هیچ حرجی (گناهی) بالایش نیست. مشروط بر اینکه نصیحت کرده باشد الله ورسول وی را. (وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي

---

سوره القمر شماره آیت (۸).[1]
سوره طلاق شماره آیت ۷)[2]
--- سوره بقره شماره آیت ۱۸۵[3]
سوره انشراح شماره آیت (٦)[4]
٦ -سوره کهف شماره آیت - (۷۳- -
سوره مائده شماره آیت ٦[6]
- سوره اعراف شماره آیت ۲[7]
---سوره توبه شماره آیت ۹۱[8]

الدِّینِ مِنْ حَرَج )[۱] خداوند بزرگ در دین بالای شما هیچ حرج ومضیقت را نیافریده است . ( لَّیْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ ) [۲]

بر نابینا و افراد لنگ و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند)، و بر شما نیز گناهی نیست
(لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاج أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا.) (احزاب ۳۷) هیچ حرجی بالای مومنین در ازدواج با خانم ها ی پسر خوانده گی ایشان نیست . مشروط بر اینکه
(مَّا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا ) هیچ گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا بر او واجب کرده نیست؛ این سنّت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند نیز جاری بوده؛ و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است)
(وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ )[۳] در دین اسلام کار سنگین وحرجی برای شما قرار نداده است.

اما معنای حرج در لغت : عسر سختی. عُسر و حرج مر کب از دو واژه « عسر » و « حرج » می باشد. عسر مصدر است از باب (عسَر یعسِر) ضرب یضرب بوده به معنای دشوار شدن، دشواری، تنگی، سختی و تنگدستی می باشد درمقابل یسر قرار دارد و اسم مصدر عسر، عسرت به همان معنای تنگی، سختی و دشواری است.[٤] راغب اصفهانی،در مورد فرموده[٥] : **«عسر»**.حرج اسم مصدر بوده و به معنای تنگی و فشار، جای تنگ، مکان تنگ و مکان پر درخت و نیز به معنای گناه، چنانکه گویند: حرجی

---

--- سوره حج شماره آیت ۷۸ ۲
۳ سوره نور شماره آیت ٦١
[٤]سوره حج شماره آیت ۷۸
مختارصحاح ص عسر ۳٤٥ معجم الوسیط ج ۲ص۱۲۳ [۲]
المفردات فی غریب القرآن، .ص[۳]۲۳٤

بر او نیست؛ یعنی اعتراضی بر او نیست.در تعریف حقوقی و ارتباط آن چنین گفته اند:
« هر عملی که انسان را به تنگنا و مضیقت اندازد، دشوار و سخت هم باشد و همچنین هر کاری که انجام دادنش برای آدمی سخت و شاق باشدوموجب تنگی و فشارگردد عسرگفته میشود.[1]

## مشروعیت عسر به حیث یک ضرورت..

ـ دلایل قاعده نفي عسروحرج :
از اینکه عسر وحرج یکی از اسباب تخفیف در اسلام بوده، که هر گاه انسان در جریان عبادت ویا ترک منهیات احساس سختی وحرج نماید آیا بر وی جواز خواهد بود که از خط تعین شده ی شریعت عدول کرده ومرتکب ممنوعات ویا عبادات را تر ک وتأخیر نماید .طوریکه جمیع اهل سنت وقانون دانان معاصر میگویند: که عسر وحرج درهرزمان و محلیکه محسوس شود نظر به دلائل آتی موجب تخفیف ،تأخیر ویا حتی سبب سقوط حد میشود که ایشان به دلائل آتی استدلال کرده اند . کتاب ،سنت و عقل شده است.

١- آیاتي ازقرآن کریم که برقاعده مذکور دلالت دارند سه قسمتند: اول، آیاتي مانند آیات

٢- لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا )[2] الله جلت عظمته هیچ نفسی را مکلف نگردانیده مگربه اندا زه قدرتش.

٣- ( لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا)[3]خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی‌کند؛

٤- (لاَ نكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)[4] ما مکلف نمی گردانیم هیچ نفسی را مگر به اندازه توانش.

وجه استدلال : آیات ذکر شده وآیات مشابه به همین آیات، دلالت واضح داردبرنفي تکلیف مالایطاق، ونفی عسر ،حرج ،مشقت و سختی . یعني تکلیفي که انجام آن خارج از توان مکلفین باشد،. ازنظر شریعت دوام واقامامه آن مناسب نیست.

---

[1]-- لسان العرب باب العُسُر ٥-١٤٥
[2]--سوره بقره، شماره آیت٢٨٦
[3]-- سوره طلاق شماره آیت آیه ٧
[4]--- سوره انعام، شماره آیت٦٢

٥- (مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ )[١] خداوند بزرگ اراده ندارد که بالای شما در دین حرج وتنگی را بیاورد .

٦- (وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ)[٢] « الله جل جلا له در دین، بالای شما هیچ حرج ومضیقت را نیافریده است .

٧- وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ)[٣] اگر مدیون شما در سختی باشد مهلت دهید وی را تا وسعت وآسانی .

٨- سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا )[٤] خداوند بزودی بعد از سختیها آسانی قرار میدهد !

وجه استدلال: از مجموع آیات فوق به صراحت برداشت میشود که الله جل جلا له وجود سختی ودشواری مشقت را یکی از اسباب عمده واساسی سقوط گناه ،ترک مقطعی عبادت ، تأخیر عبادت. انجام بعضی محرمات ومکروهات قرار داده واجازه داده است.در هر محلیکه بر انجام عبادت ویا ترک ممنوعات سختی مشهود ویا محسوس باشد، به اساس حکم آیات فوق احکام شرعی تغیر خواهند نمودوجهت استفاده از قاعده سختی واقامه شریعت ودین ،

حديث : اخبار متعددي در باب قاعده نفي عسروحرج ازپیامبر اکرم (ص) نقل شده است.

١-عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سئل النبي صلى الله عليه وسلم : (أَيُّ الأَدْيَانِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَنِيفِيَّةُ السَّمْحَةُ.)[٥]

از پیامبر علیه السلام روایت شده که فرموده : کدام یکی از ادیان به نزد الله بهتر است ؟ فرمود : که دین حنیفی که آسان است.

٢-( قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ بِالْيَهُودِيَّةِ وَلاَ بِالنَّصْرَانِيَّةِ وَلَكِنِّي بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ[٦]پیامبر علیه السلام فرمود: من به نظام

---

[١] -- سوره مائده شماره آیت ٦

[٢] --- سوره حج شماره آیت٧٨

[٣] -- سوره بقره شماره آیت ٢٧٩

[٤] -- سوره طلاق شماره آیت ٧

[٥] -- أحمد ج ١ ص٢٣٦ شماره حديث ٢١٠٧.

[٦] ---) أحمدج٣ ص ٢٦٦ شماره حديث(٢٢٦٤٧)

یهویت ونصرانیت فرستاده نشدم .بلکه به دین حنیف وآسان فرستاده شدم

۳--عنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيّ صلى الله عليه وسلم ، قَالَ: إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلاَّ غَلَبَهُ ،[1] پیامبر علیه السلام فرموده: دین آسان است هیچ کسی دین را سخت نمی سازد مگر اینکه دین بالایش غالب میشود.

٤-عن أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ، يَقُولُ : إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ يَسِّرُوا وَلاَ تُعَسِّرُوا ، وَبَشِّرُوا )[2]پیامبرعلیهالسلام فرموده : آسانی کنید سختی نکنید، مردم را بشارت دهید ومتنفر نسازید .

انَّ عَائِشَةَ ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ:لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَصُومُ شَهْرا اكْثَرَ مِنْ شَعْبَانَ ، فَانَّهُ كَانَ يَصُومُ شَعْبَانَ كُلَّهُ.وَكَانَ يَقُولُ: خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ ، فَانَّ اللَّهَ لا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا[3]. عائشه صدیقه رضی الله عنها میگوید: که حضرت پیامبر بزرگوار اسلام ،هیچ ماهی را نسبت از شعبان بیشتر روزه نمی گرفت .پیامبر علیه السلام تمام ماه شعبان را روزه می گرفت ومی گفت : شما آن عملی را انجام دهید که توان آنرا دارید .زیرا تا زمانیکه شما خسته نشوید خداوند احساس خسته گی نمی کند.

وجه استدلال : تمام روایت های فوق که سنداًصحیح بوده این موضوع را می رساند که اسلام دین آسان بوده .آسانی را دوست داشته وهیچ وقت سختی ودشواری را در عبادت بالای بنده ها نمی خواهد که این خود دلیل قوی بر قاعده عدم عسر وحرج در دین است.

قاعده فقهی : الْقَاعِدَةُ الرَّابِعَةُ: الْمَشَقَّةُ تَجْلُبُ التَّيْسِيرَ)[4]مشقت وسختی موجب آسان شدن حکم میشود. البته گفته شده است که مشقت اسباب و وسائل آسایش را جلب می کند، به این معنی که اگر سختی و ناراحتی خارج از معمول در امری بوجود آید لازم است که راههای تسهیل آن جستجو شود و آن راه سهل در پیش گرفته شود و بعد از بر طرف شدن مشقت همان حکم قبلی اجرا می گردد وچنانچه امر دایر بین دو

---

[1] بُخَارِي ج ١ص ٢٧ مسلم ج٥ص١٤١شماره حديث ٤٥٤٩
[2] -- مسلم ج٥ص ١٤١ شماره حديث (٤٥٤٩)
[3] --- بُخَارِي ج ٣ ص٥٠ و مسلم ج٣ ص١٦١
[4] --- الاشباه والنظائر بن نجيم ص٤٥

امر مشقت آور باشد باید که آسان ترین آنها به کار گرفته شود. در صورتی که جلب تیسیر مخالف نص نباشد و از این جهت مشقت موجود، در اجرای حدود نمی تواند باعث برقراری جلب التیسیر گردد. فقها از قاعده المشقه تجلب التیسیر ( عسر و حرج ) این قاعده را ایجاد نموده اند که:« إذا ضاق الأمر اتسع، و إذا اتسع ضاق » وقتیکه تنگ گردد ساحه ، وسیع خواهد شد .زمانیکه وسعت داده تنگ می گردد.که همان شرح قاعده اصلی است که در هنگام ضرورت، تنگی و سختی لازم است که آسایش و سهولت آید و بعد از بازگشت آسانی و سهولت همان حکم قبلی اجرا می گردد. در حقیقت قاعده « إذا ضاق الأمر اتسع » از جزئیات قاعده المشقه تجلب التیسیر است که در مسائل آن مطرح گردیده و امری موقتا حاکم می گردد.

قاعده عسر وسختی در قانون افغانستان:

در مواد قانون مدنی افغانستان نمی توان به صراحت ذکری از قاعده را دید اما می توان مفاد قاعده المشقه تجلب التیسیر ( عدم عسر و حرج ) را ملاحظه نمود که در اینجا فقط به ذکر چند مورد اکتفا می کنیم.ماده ۸۷ قانون مدنی که بر مبنای قاعده لاضرر و عسر و حرج است می گوید:« زنیکه شوهر وی بر خلاف حکم ماده ۸٦ این قانون ازدواج نموده باشد، می تواند مطابق به احکام مندرج ماده ۱۸۳ این قانون بر اساس تفریق به سبب ضرر از محکمه مطالبه طلاق نماید ».[1]

در ماده ۸٦ [2]قانون مدنی شرایطی را ذکر نموده که مرد در ازدواج مجدد باید رعایت کند که

می گوید :« ازدواج به بیش از یک زن بعد از تحقق حالات آتی صورت گرفته می تواند:

۱- در حالتی که خوف عدم عدالت بین زوجات موجود نباشد.

۲- در حالتی که شخص کفایت مالی برای تأمین نفقه زوجات از قبیل غذا، لباس، مسکن و تداوی مناسب را دارا باشد.

۳- در حالتی که مصلحت مشروع مانند عقیم بودن زوجه اولی و یا مصاب بودن وی به امراض صعب العلاج، موجود

---

[1] --قانون مدنی افغانستان ماده ۸۷-۸٦-۱۸۳-

[2] -- قانون مدنی افغانستان ماده های ۸٦- ۸۷- ۱۸۳-

باشد ». در مواد متذکره چنانکه مشاهده نمودیم ضرر ذکر شده نتیجه وجود عسر و حرج است که حادث می گردد، و مفاد این مواد را به این عبارت می توان گفت که مبتنی بر قاعده عسر و حرج بیان شده است. و در این خصوص می توان ماده ١٩٤ را نیز گفت که مؤید این نظر است:« هرگاه زوج مدت سه سال یا زیاده از آن بدون عذر معقول غایب گردد، در صورتیکه زوجه از غیاب وی متضرر شود، می تواند از محکمه مطالبه تفریق نماید ... ». اما قانون مدنی در این خصوص از نظر جمهور فقهای احناف پیروی نموده که ضرر ناشی از عدم انفاق را بوسیله تفریق قابل جبران می دانند و اجازه به آن داده اند. در ماده دیگری هم ذکرشده (که هر گاه پدر معسر بوده و از کسب و کار عاجز نباشد، پرداخت نفقه اولاد از ذمه وي ساقط نمي گردد. درین صورت ولي ایکه بعد از پدر قرار داد مکلف به پرداخت نفقه اولاد بوده، حین یسار پدر مصارف نفقه را از وي مطالبه مینماید.)[١]

از محتوای قوانین فوق چنین برداشت میشود که؛ قانون مدنی ولوکه صراحت به جواز بودن قاعده عدم عسر وحرج ندارد.ولی عملاً قانون گذاران افغان ، از همین قاعده شریعت پیروی کرده واحکامی را مانند تفریق بین زوجیت به اثر ضرر غیابت. بناکرده .پس به وضاحت معلوم میشود که قانون مدنی افغانستان در قاعده عدم عسر موافق بوده وطبق حکم شریعت عمل نموده است .

### اقسام عسر وحرج :

تکالیف را از حیث سختي وسهولت انجام آن مي توان به چهاردسته تقسیم کرد، ١- تکالیفي که انجام آنها با سختي و مشقت توام نیست. ٢-تکالیفي که انجام آنها صعویت دارد،اما صعوبت آنها چندان شدید نیست به این معنا که مکلف در انجام آنها دچار مضیفه بسیار نمي گردد.٣-تکالیفي که انجام آنها صعوبت شدید دارد ومکلف را سخت در مضیقه قرار مي دهد.٤- تکالیفي که انجام آنها غیرممکن و خارج از حد توان مکلف است . مقصود از قاعده نفي عسروحرج آن است که در هر دو مورد اخیر تکلیف از مکلف برداشته مي شود به عبارت

---

[١]- قانون مدنی افغانستان ماده ٢٦١ –١٩٤

دیگر، انجام عموم تکالیف مقید به موردي است که ملازم با عسروحرج نباشد. به نظر مي رسد که از حيث تاثیر براحکام شرعي ، بین مواردي که انجام تکلیف با عسر توام است، با مواردي که انجام تکلیف مستلزم حرج است، تفاوت وجود دارد، زیرا: عسریا حرج ازخارج برحکم شرعي عارض شود و ازاسباب اتفاقي ناشي شود.

موضوع بحث ما در این جا همان عسر وسختی بوده که در انجام عبادت بطور غیر مترقبه محسوس گردد وهیچ راهی غیر هیمن تحمل مشقت نباشد در آن حالت مشقت وسختی سبب تخفیف میشود . گرچه در شریعت این قاعده بعضی استثنا آت خود را دارد. مانند سختی ها ی جهاد رباط ، سختی های روزه گرفتن وسختی های مراسم حج[1]

## شرائط عسر وحرج :

طوریکه در مباحث فقه وقانون گذشت، سختی وحرج در شریعت وقانون اقسام مختلف دارد که بعضی ا ز عسر لا ینفک بوده مانند سختی های وضو گرفتن در زمستان ،رفتن در جماعت ، روزه گرفتن تابستان ،در تمام کشور های گرم ، ویکی هم سختی وحرجی است که طاقت فرسا بوده وتحمل آن از توان انسان بالابوده که این نوع سختی ودشواری به اتفاق دانشمندان فقه وقانون سبب عمده واساسی تخفیف میباشد . بنا بران باید گفت که وقتی عسر وحرج که معنی سختی ومضیقت را افاده کند معیار میباشد که سختی قابل تحمل نبوده ، واگر تصمیم تحمل آنرا بگیرد خطر مرگ تلف شدن نفس وی ویا خطر تلف شدن یکی از اعضای بدن وی باشد در آن صورت عسر وسختی موجب تخفیف واسانی میشود .واگر همچو حالت در عسر حرج متصور نباشد اکثر علماء باور به آن دارند که هر عسر وسختی موجب تخفیف شده نمی تواند. بناءً قوی ترین شرط عسر ؛ سختی غیر قابل تحمل ، ایجاد ضرورت به انجام ویا ترک عبادت؛ سختی ودشواری که بدون آن ،انجام عمل ممکن نباشد.

-مثال های از موارد که : سختی حرج سبب تخیف شده است.

---

[1]-- . غمز عیون البصائر ج۱ص۲۶۸

در شریعت اسلامی بسیار مواردی از سختی وجود دارد که موجب تخفیف ، ترک ، تبدیل ، تأخیر وحتی سقوط حد در شریعت شده است .

۱- تیمم کردن در صورت احساس مشقت وسختی در وضو کردن .یعنی انسان تکلیف داشته وضو گرفتن بالایش سختی کند بنابر نظر همه فقهاء تیمم کردن برایش جواز دارد .وسبب جواز، وجود سختی وتکلیف در وضو است.

۲- خوردن روزه در سفر سبب اصلی آن ،همان موجودیت مشقت وسختی در جریان سفر است که خداوند بزرگ روی همین سبب برای مسافر خوردن روزه را جواز ورخصت داده است. گرچه سبب اساسی رخصت روزه برای مسافر همین مشقت نیست ولی گفته میتوانیم که یکی از اسباب عمده درموضوع مذکور همین عسر وحرج میباشد.

۳- قصر نماز در سفر ؛ یکی از اسباب عمده واساسی آن ،همان وجود مشقت وسختی وحرج میباشد . که خداوند بزرگ نماز را جهت آسانی، برای مسافر کم ونصف ساخته است.

٤- جوازخوردن میتته وا مثال آن از محرمات برای انسان مضطر، همانا وجود سختی ومشقت است.

٥- هر گاه قیام برای نماز گذار، سختی کند ومشقت باشد در آن صورت ، نماز را د رحال نشسته انجام دهد . که علت این تخفیف وجود سختی وحرج در حالت قیام نماز گذار میباشد.که در این حکم هیچ یک از فقیه مخالفت نکرده است.

٦- هر گاه به اندازه درهم لباس وبدن مسلمان ملوث به نجاست غلیظ شود ، بخشش معفو عنه است .

۷- کسیکه تکلیف مداوم داشته باشد وا زوجودش همیشه نجاست خارج گردد .هر زمانیکه شسته شود باز خارج می گردد .با همان نجاست جهت عسر وسختی نماز را بخواند.

۸- مباح بودن دیدن داکتر به عورت زن ومرد مسلمان .

۹- خون کیک در لباس وبدن نماز گذار گرچه بسیار زیاد هم باشد .

۱۰- قطرات بول شاش انسان که به اندازه نوک سوزن باشد، در بدن ولباسش گرچه زیاد هم باشد عفو است .

۱۱- اگربه گل راه ها ، لباس انسان نمازگذار ملوث شود جهت قاعده عسر وعدم حرج معفو عنه است.

۱۲- تأخیر کردن نماز ظهر در شدت گرمی تابستان .
۱۳- جواز نکاح بدون دیدن دوطرف حال آنکه دیدن به نیت ازدواج سنت بوده ولی جهت عسر وسختی حتمی نمی باشد
۱٤- جواز نکاح چهار خانم جهت کثرت زنان ورفع حرج وسختی از مرد .
۱۵- عدم شرط تزکیه شهود در وقت شهادت .زیرا تزکیه شهود یک عمل دشوار بوده وتحقیق در مورد نهایت سخت میباشد .[۱]

به عنوان نتیجه گیری در مورد قاعده عسر وعدم حرج باید گفت : هر زمانیکه مسلمان در عملی، سختی را احساس نماید در همان حالت سختی وحرج، ازهمین قاعده استفاده کرده حکم عدم جواز به جواز ، تبدیل میشود واستفاده از همین اصل میتواند که در صورت دوچار شدن به سختی از آسانی استفاده نماید .گناه سقوط میکند ودر احکام فقهی تغیری رونما میگردد.

## فصل هشتم نسیان:

معنی نسیان : مصنف مختار صحاح نسیان را دوترجمه کرده است :یکی به معنی فراموشی ودوم به معنی تر ک کردن .(النِسیان بکسر النون وسکون السین ضدّ الذُّكْر والحِفْظ. والنِّسْيَان ايضاً الترک [۲]) هم چنان نسیان را در کتاب لسان العرب به معنی تر ک کردن ترجمه نموده اند .

که آیت مبارکه سوره بقره را چنین تر جمه میکند .( إنما معنى أو نُنْسِها أو نُتْرِكْها أي نأْمُرْكُم بتركها) معنای ننسها یعنی کاملا از ذهن تو ای پیامبر ترکش میکنیم امر میکنم به ترکش.[۳]

ورود نسیان درالفاظ قرآن کریم :

وقتیکه به قرآن کریم مراجعه نمودم نفس کلمه نسیان را نیافتم. اما کلماتی را که د رباب شریک بوده به

---

[۱] --- غمز عیون البصائر ج۱ص۲٤۸
[۲] --- **مختار الصحاح .ن س ا -٦٥٨-**
[۳] --- لسان العرب کلمه نسا -۱۵-۳۲۱-

اوزان فعل ماضی ،مضارع وحتی نهی جمع ومفرد زیاد تکرار شده است مانند :

(نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ)[۱] فراموش کرد آنچکه قبل از این عبادت کرده بود .

(فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ )[۲] گفتن این است خدای شما وموسی؛ و موسی فراموش کرده است (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا)[۳] پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ امّا او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم!

(فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ) [۴]امروز این ها را فراموش کردیم طوریکه آنها این روز ملاقات را فراموش کرده بودند . وبودند که به آیات ما انکار می کردند. هفت بار ذکر شده . (فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ ) [۵] فراموش ساخت برای ایشان ذکر خداوند را .

«وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» [۶](و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود، فراموش کردند»

( إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدُ بِمَانَسُواْ يَوْمَ-الحِسَاب» [۷]کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند!

(نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ) ترک کردن نام الله را خداوند بزرگ هم این ها را ترک کرد وایشان فاسقان اند [۸]

---

-- سوره زمر شماره آیت ۸-[۱]
-- سوره طه شماره آیت ۸۸ [۲]
-- سوره طه شماره آیت ۱۱۵[۳]
---سوره اعراف شماره آیت (۵۱)[۴]
-- سوره مجادله شماره آیت ۱۹-[۵]
-- سوره مائده شماره آیت ۲۷[۶]
---سوره ص شماره آیت ۲۶ [۷]
--سوره حشر شماره آیت ۱۹ [۸]

(لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا)[۱]-ای بار خدایا مایان را مواخذه نکن به فراموشی وخطائی ها.
(یقول الّذین نسوه من قبل قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ } [۲] کسانیکه دین را ترک کرده بودند میگوید: که به یقین آمده بود پیامبران پروردگار ما قبل از این ،آیا برای ما شفاعت گری است ؟- تفسیر نسفی در ذیل این آیت مبارک کلمه نسوه را به معنی {ترکوه.} ترک کرده بودند ترجمه کرده است[۳] .
(.فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانِيهُ إِلاَّ الشَّيْطانُ أَنْ أَذْكُرَهُ...» [۴] «...من (در آن جا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد...»
«وَابْتَغِ فِيمَا ءَاتَاكَ اللَّهُ الدَّارَالْأَخِرَةَ وَ لَاتَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا...» [۵] «و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن...»
خلاصه اینکه باید عرض نمود که کلمه نسیان گرچه به همین لفظ مصدر در قرآن کریم استعمال نشده ولی به الفاظ ماضی، مضارع و نهی استعمال بیشتر داشته ،که مفهوم آن در قرآن وزبان عربی معادل "نسیان" است و نسیان که از ماده‌ی "نسی" است در لغت به معنای از یاد بردن و فراموش کردن چیزی است که قبلاً در ذهن بوده؛ طبق این معنا نسیان ضد ذکر و حفظ می‌باشد. برای نسیان چند معنای مجازی نیز ذکر کرده‌اند؛ از جمله: "بی‌اعتنائی" و "ترک کردن که در کلام عرب استعمال نسیان در معنای اخیر شایع است "فراموشی" در اصطلاح قرآنی غالباً به معنای بی‌اعتنایی به خدا و اوامر او اطلاق می‌شود
ودر قرآن کریم کلمه"نسیان" ٤٥ بار با اشکال مختلف به کار رفته که ۳۷ مورد آن درباره‌ی انسان بوده وعمدة نسیان به سه معنی در قرآن کریم استعمال گردیده است:

---

[۱] -- سوره بقره شماره آیت ۲۸٦
[۲] ---سوره اعراف شماره آیت ٥۳
[۳] --تفسیر نسفی ج ۲-ذیل همین ایت ۲۳٤
[٤] -سوره کهف شماره آیت ۳۹-
[٥] --سوره قصص شماره آیت ۳۷

۱. فراموشی طبیعی: این فراموشی در اختیار انسان نیست و طبق بیان نورانی پیامبر اسلام (ص) در حدیث رفع این نوع نسیان از انسان برداشته شده و بر آن مؤاخذه نمی‌شود: مانند قول خداوند :«فَلَمَّا بَلَغا مَجْمَعَ بَيْنِهِما نَسِيا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً»[1] (هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد).)
در این آیه فراموشی به حضرت موسی(ع) و همراه او یعنی یوشع‌بن‌نون که وصی ایشان بود، نسبت داده شده؛ درحالی‌که می‌دانیم نسیانی که مربوط به ذکر خداوند و احکام الهی باشد، از ساحه مقدس پیامبران دور است؛ بنابراین نسیان مذکور در آیه از اختیار انسان خارج بوده و نسبت دادن آن به پیامبران هیچ مانعی ندارد
۲. فراموشی در اثر سوء اختیار: این نوع فراموشی در اثر عدم اعتناء و اشتغال به اموری حاصل می‌شود که انسان را از وظیفه‌ی خود باز می‌دارد «وَ إِذَا مَسَّ الْانسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسىِ‏َ مَا كَانَ يَدْعُواْ إِلَيْهِ مِن قَبْل...» «هنگامی که انسان را زیانی رسد، پروردگار خود را می‌خواند و بسوی او باز می گردد؛ امّا هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند، آنچه را به خاطر آن قبلاً خدا را می‌خواند، از یاد می‌برد...»
۳. اعراض و ترک نمودن از روی عمد: در برخی موارد فراموشی به ترک کردن موضوع مورد نظر از روی عمد و اختیار اطلاق می‌شود؛ یعنی خود موضوع فراموش نمی‌شود؛ بلکه در واقع نتیجه‌ی فراموشی که عدم توجّه و ترک موضوع باشد، حاصل می‌شود: مانند قول خداوند تعالا: (نَسُوا اللَّهَ (فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ) ترک کردن نام الله را خداوند بزرگ هم این ها را ترک کرد وایشان فاسقان اند[2]
نسیان در اصطلاح :
علمای اصول، نسیان را دراصطلاح چند تعریف کرده اند :

---سوره کهف شماره آیت ۸۲ [1]
--سوره حشر شماره آیت ۱۹ [2]

(النِّسْيَانُ مَعْنًى يَعْتَرِي الْإِنْسَانَ بِدُونِ اخْتِيَارِهِ فَيُوجِبُ الْغَفْلَةَ عَنْ الْحِفْظِ) نسیان عبارت آفتی است که بالای انسان بدون اختیارش عائد می گردد که به اثر آن غفلت به وجود میاید.

(هُوَ جَهْلُ الْإِنْسَانِ بِمَا كَانَ يَعْلَمُهُ ضَرُورَةً مَعَ عِلْمِهِ بِأُمُورٍ كَثِيرَةٍ) جهل ناداني انسان ،به آنچیزی است که فهمیدن آن حتمی بوده در حالیکه بسیار چیز های دیگری آنرا میداند[1]

(النسیان معنی یزول به العلم فی الشئی مع کونه ذاکراً لأ مور کثیرة ) نسیان به معنی زائل شدن علم از چیزی است که امور بیشتری را بازهم یاد میداشته باشد )[2]

اگر در مورد معنای نسیان دقت صورت گیرد ،همان معنای لغوی آن که فراموشی وترک کردن است بر جسته میشود .که نسیان به معنای تر ک شدن از ذهن بوده در حالیکه بعضی چیز های را در ذهن داشته می باشد . بناءً به نظر بنده بهترین تعریف نسیان خالی شدن ذهن از بعضی چیز ها د رحالکیه بعضـــی چیز هار بازهم در خود جا داده است .

## مشروعیت نسیان به حیث یک ضرورت در فقه وقانون:

طوریکه در مباحث گذشته مشاهده شد ، که درقرآنکریم پیرامون معنای نسیان وفراموشی آیات متعدد واحادیث صحیح نبوی وجود داشت .که میتوان بعضی آیات بینات واحادیث را به طور دلیل بر مشروعیت نسیان ،به حیث ضرورت که سبب اسقاط گناه ،وبعضی وقت موجب عدم حرج سختی گردد . تذکر داد .

۱- (لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا)[3]-ای بار خدایا ! مایان را مواخذه نکن به فراموشی وخطائی ها.صاحب فتح القدیر ترجمه کرده : که مومنان میگویند که ای بار خدایا ما را در اعمالیکه به نسیان وخطا انجام داده

---

[1]--. کشف الاسرار باب الامور المعترضه علی الاهلیه ج ۲- ص ۱۲۳

[2] --. التبیین ج۲-ص۲۲۸-

[3] ---سوره بقره شماره آیت ۲۸٦

باشیم گنه گار نساز ومواخذه نکن . تفسیر فتح القدیر در ذیل همان آیت گفته .
عن أبي هريرة ،قال: لما نزلتْ:"لله ما في السموات وما في الأرض وإن تُبدُوا ما في أنفسكم أو تخفوه يحاسبكم به الله"، اشتد ذلك على القوم، فقالوا: يا رسول الله، إنا لمؤاخذون بما نحدّث به أنفسنا! هلكنا! فأنزل الله عز وجل: ( لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إلا وُسْعَهَا ) الآية إلى قوله: ( رَبَّنَا لا تُؤَاخِذْنَا إنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا ) قال أبي: قال أبو هريرة: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: قال اللهُ: نعم [1].
فى رواية قال أبو كريب: فقرأ: ( رَبَّنَا لا تُؤَاخِذْنَا إنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا ) قال رسول فقال الله : قد فعلت[2] .
امام طبری رحمة الله علیه پیرامون سبب نزول آیت فوق، روایتی را از پیامبر علیه السلام نقل کرده : زمانیکه آیت ۲۸۵-سوره بقره نازل شد مسلمانان احساس مشقت کرده .تا اینکه آیت مذکور نازل گردید که عدم تکلیف مالایطاق وعسر حرج از مومنان برداشته شده است . سپس این دعا نازل گردید وقتیکه دعا ی مذکور خوانده شد پیامبر علیه السلام از خداوند بزرگ روایت نموده که در ختم دعا گفت :چنین کردم ویا اینکه بلی . مفهوم سبب نزول این است وقتیکه بنده دعا را بخواند که ای با ر خدایا ما را به خطا ها ونسیان فراموشی ما مواخذه نکن؛ خداوند بزرگ در جواب فرموده: که بلی یعنی مواخذه نمی کنم .ویا همین طور میکنم .
وجه استدلال:از روایت وسبب نزول فوق چنین برداشت میشود ؛که خداوند بزرگ بنده های خود رابه عملیکه در حالت فراموشی ویا خطا ،اشتباه انجام داده باشند مواخذه نمی کند. که عدم مواخذه دلیل به عدم گناه وسقوط آن است .که این سقوط گناه دلیل بزرگ، بر مشروعیت نسیان به حیث یک ضرورت بوده که از جمله اسباب عمده تخفیف، سقوط گناه وحد میشود.

۲- عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم: إِنَّ الله تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ ، وَمَا

[1] --تفسیر فتح القدیر ج۲ ص
[2] -- تفسیر طبری ج ص

اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ).[١] ابی ذر رضی الله عنه گفت :که پیامبرعلیه السلام فرموده : خداوند بزرگ گذشته از امت من ،اشتباه خطا، فراموشی وآن عملیکه در حالت إکراه انجام داده باشند.

وجه استدلال: لفظ نسیان در حدیث مذکور به صراحت ذکر شده ، هر انسانیکه عملی را در حالت فراموشی ، ویا عبادتی را در حالت فراموشی ترک کرده باشد مواخذه نخواهد شود وگناهی بروی نیست.پس نسیان وحالت فراموشی یکی از اسباب عمده واساسی تخفیف ؛ رفع گناه وسقوط حد میباشد. البته با یک تفاوت اگر عبادت در حالت نسیان ،ترک شده باشد سبب رفع گناه بوده وقضائ آن لازم می باشد واگر منهیات را در حالت نسیان انجام داده باشد .گناه بر وی نمی باشد تا اینکه حق العبد در بخش مالی نباشد. [٢]

٣- قاعده فقهی :{أنَّ النسیان والجهل مسقط للإثم مطلقاً) [٣]امام سیوطی میگوید : که حالت فراموشی وجهل مطلق ساقط کننده گناه است .

٤- قال ابن النجیم : وَاتَّفَقَ الْعُلَمَاءُ عَلَى أَنَّهُ مُسْقِطٌ لِلْإِثْمِ مُطْلَقًا) بن نجیم مگوید : که علماء اتفاق دارند بر اینکه نسیان مطلق سبب سقوط گناه است . [٤]

٥- دلیل عقلی : به نظر بنده یکی از دلائل عمده واساسی مسؤلیت ومکلفیت انسان، داشتن عقل وی است .زیرا عقل است که همیشه موضوع را در خاطر انسان حفظ ودر وقت ضرورت ، همان موضوع در ذهن مجسم میشود.اما حالت نسیان ، حالتی است که ذهن مطلب وموضوع خاص را از دست داده که در وقت ضرورت اثری از موضوع نمی باشد . روی همین علت نسیان وفراموشی را شریعت از جمله اسباب سقوط گناه وتخفیف دانسته است.

---

-- ابن ماجة شماره حدیث (٢٠٤٣) [١]
--- الاشباه والنظائر ابن نجیم ٣٠٣-[٢]
--- الاشباه والنظائر للسیوطی ٢٨٦- [٣]
-- الاشباه والنظائر ابن نجیم ٣٠٢-[٤]

از مجموع دلائل به خوبی فهمیده میشود که فراموشی در شرعیت اسلام یکی از اسباب ضرورت بوده که سبب تخفیف، سقوط گناه وحد شده میتواند.

## اقسام فراموشی

درمذهب حنفی نسیان به دوقسم است.
الف-نسیان اصلی .
ب-- نسیان غیر اصلی.
امانسیان اصلی عبارت اند: از آن عمل ونسیانی است. که در جریان عمل ،اسباب تذکر دادن وجود نداشته باشد .یعنی عمل از جنس عمل دیگری نباشد مانند فراموش کردن تسمیه در وقت ذبح . ذبح یک عمل است وگفتن بسم الله عمل دیگری . البته این نوع نسیان عذر شده میتواند.
نسیان غیر اصلی آن عبارت از : نسیانی است که اسباب یاد دادن وتذکیر وجودداشته باشد .که عمل فراموش شده از جنس عمل باشد مانند صحبت کردن در نماز. این نسیان سبب تخفیف نمی شود وعذر پنداشته هم نمی شود.[1]

به نظر بنده مذهب حنفی میخواهد که احکام مرتبه نسیان را بیان وتشریح کند که نسیان دارای حالات مختلف بوده که در بعضی حالات نسیان وفراموشی اعتبار داشته وسبب عذر وتخفیف وسقوط گناه شده میتواند .ولی در بعضی حالات فراموشی، موجب عذر ویا سبب تخفیف شده نمی تواند.

## فرق بین نسیان ،سهو وخطا

در مورد اینکه آیا در بین سهو،خطا ونسیان از دیدگاه لغت واصطلاح فرقی وجود دارد ویا خیر؟
اهل لغت واصول وفقه اختلاف نظر دارند . صاحب معجم الوسیط میگوید[2] : که نسیان عدم وجود چیزی را در حافظه گفته میشود، که به علت اضطراب عقل به وجود آمده باشد .

---

[1] -- کشف الاسرارج٢-ص١٢٣
[2] -- معجم الوسیط ج٢-ص٩١٩

اماسهو غفلت وترک کردن را گفته میشود .
خطا در لغت به معنی ضد صواب وعملی را گفته میشود که بدون قصد صورت گیرد[۱]
به نظر بنده معنی لغوی سهو ونسیان خیلی ها باهم نزدیک بوده بخاطر اینکه در کتاب لغت هردو کلمه را به معنی غفلت از یک عمل، وترک نمودن عمل ذکر نموده اند. اما خطا عمل در ذهن وجو میداشته باشد ولی در نوع عمل ، غلط شده عوض عملیکه در ذهنش دارد عملی دیگری را انجام میدهد .اما نسیان در لحظه انجام عمل، همان عمل انجام شده کاملاً فراموش شده میباشد.
فرق بین نسیان وسهودر اصطلاح :
در مورد فرق در بین اصطلاحات فوق، فقهاء وعلمائ کرام اختلاف نظر دارند با درنظر داشت اینکه حکم شرعی، سهو و نسیان یکسان بوده وهمچنین سهو، نسیان و غفلت در احکام فقه از اسباب تخفیف به شمار می‌روند. اما باز هم .در بعضی حالات تفاوت های بین هم وجود دارد.
۱-ابن نجیم در کتاب الاشباه میگوید:که اکثر عقیده دارند که د ربین سهو ونسیان ترادف بوده هیچ تفاوتی در معنی اصطلاحی این دوکلمه وجود ندارد[۲].
۲-امیر پادشاه[۳]در مورد چند نظری را نقل کرده و میگوید : که نسیان عبارت از: عدم حضور ذهن از چیزی در وقت ضرورت است .که این تعریف شامل سهو هم میشود . یعنی در بین سهو ونسیان هیچ گونه تفاوت وجو ندارد .ولی نظر خود امیر مخالف به این نظریه بوده که معتقد به وجود فرق در بین دو اصطلاح فقهی است .
فرق اول آن :سهو عبارت از اینکه صورت علمی شیء تنها از قوه ذاکره محو می‌شود، نه از خزانه حافظه؛ اما در نسیان، صورت علمی شیء از خزانه حافظه نیز محو می‌شود و تنها با یادگیری مجدد و یا مراجعه، در

[۱]--- معجم الوسیط ج۱ص-۲۴۲-.
۲- الاشباه والنظائر ابن نجیم -۳۰۲

[۳]---ترجمه امیر

ذهن حاضر می‌شود و نه با تذکر اجمالی و تأمل. در حقیقت، سهو حالت متوسط میان تذکر و نسیان است. [1]
**فرق دوم**: نسیان عبارت از فراموشی چیزی از حافظه بوده درحالیکه اصل آن وجود میداشته باشد. اما سهو غفلت را گفته میشود، که آیا همان چیز در ذهنش وجود داشته ویا خیر؟ گمان غالب همین است که اصل موضوع مذکور وجود نداشته وخلط گردیده است. [2]-
سوم : ابن عابدین چنین نقل کرده: . (سهو غفلت را از چیزی نا معلوم گفته میشود در حالیکه نسیان زوال چیزی معلوم را میگویند) . [3]
به نظر بنده گرچه در اصطلاحات فقهی وقتی از سهو سخن گفته می‌شود، نسیان را هم دربر می‌گیرد، ولی کاربرد سهو، معمولا در برابر عمد است؛ یعنی جایی که فرد متذکر است و با توجه و تذکر عملی را انجام می‌دهد یا ترک می‌کند؛ بر خلاف سهو که منشأ فعل یا ترک عمل، غفلت یا فراموشی است.
اما فرق میان نسیان و خطا ؛ خطا معمولا به کارهایی گفته می‌شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می‌زند مثل این که کسی به هنگام شکار تیری را می‌زند و به انسانی، بدون قصد اصابت می‌کند و او را مجروح می‌نماید. ولی نسیان در جایی گفته می‌شود که انسان با توجه دنبال کار می‌رود ولی مشخصات حادثه را فراموش کرده، مثل اینکه فرد بی گناهی را مجازات کند به گمان اینکه گناهکار است زیرا مشخصات گناهکار واقعی را فراموش نموده است.
منظور از سهو و خطا عملي است که گناه نبوده و داراي عقوبت هم نباشد. معناي نسيان اين است که عملي از روي فراموشي انجام گردد؛ در اين مورد هم عقوبت شامل فرد ناسي نخواهد بود . با توجه به اين معاني بايد بگوييم که خطا و نسيان با «گناه» متفاوت است؛ زيرا، اولاً گناه با علم و اراده صورت مي‌گيرد؛ ولی سهو، خطا و نسيان چنين نيست. ثانياً، گناه همواره

---

[1]--- تیسیر التحریر ج-٤ص٢٦٣-

[2]--- تیسیر التحریر ج-٤ص٢٦٣

[3]-- رد المحتارج٥ص٣٤٧

مخالفت با اوامر الهی است؛ ولی سهو، خطا و نسیان، امکان دارد گاهی با امر خداوند مخالف باشد (مثلاً سهو در به جا آوردن یکی از اجزا و ارکان عمل عبادی) و گاه هیچ ارتباطی با اوامر خداوند ندارد (مثلاً خطا در یك عمل مباح فردی یا اجتماعی).

احکام مربوط به نسیان

دانشمندان فقه واصول پیرامون احکام مرتبه نسیان، در ابواب فقهی مثال های زیادی را در کتاب ها ی خود گنجانیده اند که من نیز به تأسی از عمل کرد ایشان ،میخواهم که مسائل واحکام مربوط به نسیان را د ررشته تحریر بیاورم . ولی قبل ازبحث میخواهم که توضیح داده شود که نسیان وفراموشی سرشت انبیاء علیهم السلام بخصوص از آدم علیه السلام بوده طوریکه قرآن کریم صراحت دارد .

(وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا)[1] پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ امّا او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم! وروایت های صحیح می رساند که بعد از اینکه آدم علیه السلام قسمتی از عمر خود را به داود علیه السلام بخشیده بود ولی در وقت مرگش از وعده خود انکار نموده ووعده خود را فرموش کرد .که در نتیجه پیا مبر علیه السلام فرموده : آدم انکار نمود که ذریه اش نیز انکار کرد .آدم علیه السلام فراموش کرد که ذریه وی نیز فراموش کرد .آدم خطا نمود واولاده اش نیز خطا کردن .

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فجحد آدم فجحدت ذريته ونسي آدم فنسيت ذريته وخطئ آدم فخطئت ذريته )[2]

دوم قاعده کلی شرعی است طوریکه قبلاً هم نظریات دانشمندان فقه را تذکر دادم که هر مسلمانیکه واجبات را به نسبت فراموشی ترک نماید . یا در حالت فراموشی مرتکب حرام ومکروه گردد به اساس حدیث روایت شده در آخرت گناهی بالایش نیست.

---

[1]-- سوره طه شماره آیت ۱۱۵

[2]---ترمذي شماره حديث (۳۳۶۸) وترمذی فرموده که اسناد حدیث صحیح است نَسائي شماره حدیث ۹۹۷۵ .

.عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم: إِنَّ اللهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ ، وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ).[١] ابى ذر رضى الله عنه گفت :كه پيامبرعليه السلام فرموده : خداوند بزرگ گذشته از امت من ، اشتباه خطا، فراموشى وآن عمليكه در حالت إكراه انجام داده باشند.

## احكام مرتبه نسيان به دوبخش تقسيم شده است

١- احكام اخروى ٢
- احكام دنيوى.
- احكام اخروى :منظور ا ز احكام اخروى همان احكامى است كه در صورتيكه انسان كدام عملى را در دنيا به اساس نسيان انجام داده باشد مواخده اخروى نداشته وهيچ گناهى بر وى نيست.طوريكه ابن نجيم وسيوطى هر دو دركتاب هاى مشهور خود. الاشباه والنظائر به صراحت بيان كرده اند. قال السيوطى :َ( النسيان والجهل مسقط للإثم مطلقاً) الاشباه -[٢] امام سيوطى ميگويد : كه حالت فراموشى وجهل مطلق ساقط كننده گناه است .
قال ابن النجيم : وَاتَّفَقَ الْعُلَمَاءُ عَلَى أَنَّهُ مُسْقِطٌ لِلْإِثْمِ مُطْلَقًا) بن نجيم مگويد : كه علماء اتفاق دارند بر اينكه نسيان مطلق سبب سقوط كننده گناه است .[٣]
اما احكام دنيوى. در مورد احكام دنيوى بايد گفت كه علماء صورت وحكم نسيان را در اعمال دنيوى در چند حالات تقسيم نموده اند.
١-نسيان در اعمال امر شده وشرعى حلال. برابر است كه اعمال فراموش شده در عبادت باشد ويا در معاملات .با تفاوت فراموشى سنت ها وفرائض واجبات . وفراموشى در حق الله باشد ويا حق العباد .بعضى از دانشمندان فقه معتقد اند كه فراموشى در حقوق الله ضمانت ندارد .ولى فراموشى در حقوق الله با وصفيكه مرتكب آن گنه گار نيست ولى بايد غرامت را بپردازد.كسيكه قرض شخصى را فراموش كرده ويا مال غير نزدت گذاشته شده سپس

--- ابن ماجة شماره حديث (٢٠٤٣) [١]
-- الا شباه والنظائر للسيوطى ٢٨٦[٢]
--- الاشباه والنظائر ابن نجيم ٣٠٢- [٣]

فراموش کردی واز آن در حالت فراموشی استفاده کردی آیاضمانت دارد ویا خیر ؟
همه میگویند: که بلی ضمانت دارد . فراموشی واجبات وفرائض همه معتقد اند که هر مسلمانیکه کاملا فرض وواجبی ؛ ویا در جریان انجام یک عمل، فرض وواجبی را فراموش کند ،فرض وواجب ازوی ساقط نشده مکلف به اعاده آن میباشد.
پیامبر علیه السلام فرموده :عن أنس رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من نسي صلاة أو نام عنها فكفارتها أن يصليها إذا ذكرها )
کسیکه نماز را فراموش کرد ویا در وقت نماز، وی را خواب غافل نمود وبه خواب رفته بود .کفاره آن ادا کردن است وقتیکه به یادش آمد[۱] . البته فراموشی در اعمال ممنوعه وغیر مجاز حالات مختلف دارد . که هر یک حالت را با حکم وی به تفصیل بیان خواهیم نمود .
مثال های از حالت فراموشی در افعال مأمور وامر شده وحکم هر یک آن .
۱- حالت فراموشی که در قبول شد ن عبادت تأثیر منفی ندارد مانند فراموش کردن بسم الله در ابتدای وضو وذبح حیوان؛ همه مذاهب فقهی عقیده به سنت ومستحب بودن بسم الله الرحمن الرحیم در ابتدائی وضو وذبح دارند . اگر مومنی بسم الله را در ابتدائی وضو وذبح فراموش کند وضو صحیح وذبح حلال میباشد .[۲]
حکم خوردن ، نوشیدن وجماع دررمضان درحالت فراموشی . پیرامون حکم نسیان وفراموشی یکی از اجزاء عبادات در جریان عباد ت . دیدگاها بنابر وجود نصوص شرعی ؛ ووجود تفاوت ها در بین جزای فراموش شده در حقوق الله وحقوق العباد مختلف ومتفاوت میباشد . در بعضی حالات فراموش کردن جز عبادت ، سبب فساد عبادت شده ودر بعضی حالات فراموشی سبب فساد عبادت وعقود نمیشود.
اما اینکه چه معیار در تأثیر وعدم تأثیر نسیان وفراموشی رول داشته وبا قرار داده شده چندان بحثی قناعت بخش را الی همین اکنون نیافتم ولی از محتوای

---

[۱]--- مسلم ج ۲ص۱٤۲ شماره حدیث (۱٥۱۲)
[۲]-- فتح القدیر ج۱ص-۱۹-بدایة المجتهد ج۱- ص ٥۰- مغنی ابن قدامه ج۱ص۱۰۳-مغنی المحتاج ج۱-ص٥۷

مباحث بزرگان این طور برداشت میشود . که فراموشی در حقوق العباد گناه نیست ولی جبران خساره حتمی میباشد . مانند فراموش کردن قرض حسنه ، فراموش کردن امانت وغیره .
یکی فراموشی درحقوق الله است این دوحالت دارد .
۱- موضوع منصوصی باشد مانند خوردن در روز رمضان درحالت فراموشی نه گناه است ونه قضاء ونه کفاره .۲ به گونه مثال اگر روزه دار درجریان روزه رمضان ؛ به فراموشی بخورد ؛ بنوشد ویا جماع کند آن شخص مهمان خداوند بوده اعمال مذکور در روزه وی هیچ تأثیر منفی نداشته باید روزه خود را دوام دهد . طوریکه پیامبر علیه السلام فرموده :
عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم ، قَالَ: إِذَا صَامَ أَحَدُكُمْ يَوْمًا فَنَسِيَ فَأَكَلَ وَشَرِبَ ، فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ ، فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللهُ وَسَقَاهُ.) [1]- ابی هریره رضی الله عنه از پیامبر علیه السلام روایت نموده که فی فرماید: زمانیکه یکی ازشما روزه گرفت و فراموش کرد خورد ویا نوشید . باید روزه خود را تمام نماید به یقین که وی را خداوند طعام داده وآب داده است .یعنی خوردن روزه درحالت فراموشی به اساس نص موجود؛ نه گناه بوده ونه سبب فساد عبادت میشود.
هم چنان اگر شخصی در روزه ی کفاره به فراموشی قبل از تکمیل شدن مدت ۶۰-روز ، روزه را نقض کند تتابع وپی درپی را در نظر نگیرد درحالیکه یکی از شرائط روزه کفاره همانا گرفتن تتباع است .اگر تتابع را مد نظر نگیرد روزه آن فاسد بوده باید روزه را از سر گیرد. ولی قطع تتابع در حالت فراموشی هیچ تأثیری در این حالت نداشته باید روزه کفاره را تکمیل کند .[2].
۲- حالت غیر منصوصی .این هم دوحالت دارد.۱
۱- حکم فراموش شده ، رکن ویا شرط یک حکم ویا فاسد کننده مسأله شرعی باشد در این حالت نسیان تأثیر نداشته عمل مذکور ناقص میباشد. به گونه مثال :
اگر نماز گذاری در جریان وضو یکی از فرائض وضو را فراموش کرد این حکم دو حالت دارد ۱- در جریان وضو

---
[1] بُخاري شماره حديث ٦٦٦٩ .
[2]-.فتاوی هندی ج۱ص۵۱۲-مغنی المحتاج ج۳ص۳۶۵-

کردن به یادش آمد ویا بعد از اتمام وضووخشک شدن اعضاء . در صورت اول اعاده همان فرض بدون تکرار وضو ضرور میباشد . اما در صورت دوم باید وضو را از سر اعاده کند.زیرا فراموشی در فرائض تأثیر دنیوی نداشته باید فرض را اعاده کند. البته همبن حکم در تمام عبادات یکسان است.

اگر کسی بدون وضو داشتن در حالیکه فراموش کرده نماز را بخواند همه معتقد اند که نماز را باید اعاده کند .یا اینکه کسی در نماز درحالت فراموشی بخورد ویا سخن بگوید فراموشی اعتبار نداشته باید نماز خود را ازسر گیرد. و جماع هم در حالت احرام فاسد کننده حج است ولو که در حالت نسیان باشد [۱]

۲-فراموش کردن سنت ها در عبادات صرف ثواب کم خواهد شد ولی عبادت را فاسد نمی کند.

۲- حکم نسیان درصورت انجا م اعمال ممنوعه .

جمهور دانشمندان فقه میگویند : هر گاه انسانی مرتکب جنابت بر نفس ویا مال انسان دیگری در حالت فراموشی شود. ولو که گناه بروی نیست اما ازاینکه حق بنده محترم بوده مکلف به پرداخت غرامت میباشد ونسیان در این مورد کدام تأثیری بر عدم مواخذه ندارد. بناءً هر انسانیکه کسی را در

حالت فراموشی قتل کند ؛ مجروح نماید ویا یکی از اعضای بدن انسان را قطع کند ویا مال شخص را تلف نماید شرعاً وقانوناً قابل مجازات میباشد. طوریکه دانشمندان فقه واصول تصریح کرده اند.

صاحب کشف الاسرار میگوید : (لَكِنْ النِّسْيَانُ فِي حُقُوقِ الْعِبَادِ لَا يُجْعَلُ عُذْرًا ) [۲]

.مگر فراموشی در حقوق بنده ها عذر محسوب نمی شود

. هم چنان

صاحب شرح تلویح میگوید :(فَلَوْ أَتْلَفَ مَالَ إِنْسَانٍ نَاسِيًا يَجِبُ عَلَيْهِ الضَّمَانُ) [۳]. اگر کسی در حالت فراموشی مال شخصی را تلف نماید بالایش جبران است.

---

[۱]- بدائع الصنائع ج۱ص۱۶۹

[۲]--کشف الاسرار ج۲ص۱۲۳

[۳]---شرح التلویح علی التوضیح ج۳ص۲۳

خلاصه باید عرض نمود که فراموشی حالات مختلف دارد .حالت اول که حق الله که فرض واجب باشد فراموش شود .جبران آن واجب ،حق الله که ادای آن سنت مستحب باشد، قضای آن لازمی نیست . در صورت فراموش کردن حق العباد، انسان مکلف به پرداخت تاوان میباشد .مگر اینکه صاحب حق حق خود را عفو وببخشد.

## فصل نهم :
## سفر

۱- -معنی سفر در لغت و اصطلاح.
سفر در لغت به معنای قطع کردن مسافه را گفته میشود که جمع آن اسفار بوده که معنای اصلی آن کشف وروشن شدن را می گویند: سفر را بخاطر سفر میگویند که روی های مسافرین درقطع کردن مسافه به دیدن اماکن جدید روشن شده ومحلات را به طور واضح مشاهده میکنند[۱].
سفر در اصطلاح شریعت : طوریکه در کتاب تعریفات ذکر شده عبارت از خارج شدن به قصد قطع کردن مسافه قصر شرعی ویا بیشتر از آن باشد ).[۲]
تعدادی از دانشمندان سفر را چنین تعریف کرده اند . (که سفر عبارت از خارج شده به قصد رسیدن در مکانیکه بین وی وآن مکان مسافه سه شبانه روزه به حرکت عادی اشترویا رفتن به پاه باشد).[۳]
از تعریفات علماء چنین برداشت میشود که مطلق خارج شدن از منزل سفر گفته نمی شود .پس باید مسافر یک سلسله شرائط خاص را مد نظر گیرد تا اینکه شرعا اطلاق سفر بر وی صحیح باشد.

۲- -مشروعیت سفربه حیث یک ضرورت .
همه دانشمندان متفق اند که سفر یکی از عوارض اهلیت مکتسبه بوده که در صورت توفر شرائط آن، سبب تخفیف ، تبدیل ، تأخیر ویا سقوط بعضی مکلفیت های دینی مسافر می گردد . که من در این عنوان میخواهم مشروعیت سفر را در روشنی دلائل شرعی به حیث یکی از

---

مختار صحاح لسان العرب [۱] ■
--کتاب تعریفات ص ۱۵۷[۲]
--نظریة الضرورية الشريعة ۱۲۳[۳]

اسباب ضرورت که موجب تخفیفات در احکام شرعیت میشود توضیح دهم .طوریکه همه معتقد هستیم که اولین مصدر تشریع در بین مسلمانان قرآن کریم بوده .بناءً من هم میخواهم که در قدم نخست مشروعیت سفر را به حیث یکی از اسباب ضرورت وتخفیف در قرآن کریم جستجو کنم .

۱-خداوند بزرگ فرموده :(أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ)[۱]

چند روز معدودی را (باید روزه بدارید!) و هر کس از شما بیمار یا مسافر باشد تعدادی از روزهای دیگر را (روزه بدارد)

۲- (-وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ )[۲]

پس آن کس از شما که در ماه رمضان در حضر باشد، روزه بدارد! و آن کس که بیمار یا در سفر است، روزهای دیگری را به جای آن، روزه بگیرد! خداوند، راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را! هدف این است که این روزها را تکمیل کنید؛ و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده، بزرگ بشمرید؛ باشد که شکرگزاری کنید!

۳-( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا ۚ وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا )[۳]

ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می‌گویید!

و همچنین هنگامی که جنب هستید -مگر اینکه مسافر باشید- تا غسل کنید. و اگر بیمارید، یا مسافر، و یا «قضای حاجت» کرده اید، و یا با زنان آمیزش جنسی داشته اید، و در این حال، آب (برای وضو یا غسل) نیافتید، با خاک پاکی تیمّم کنید! (به این طریق که)

---

[۱]--سوره بقره شماره آیت ۱۸٤-

[۲]--- سوره بقره شماره آیت ۱۸۵

[۳]--سوره نساء شماره آیت ٤۳-

صورتها و دستهایتان را با آن مسح نمایید. خداوند، بخشنده و آمرزنده است.
٤-(وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا)[1]
هنگامی که سفر می‌کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید اگر از فتنه (و خطرِ) کافران بترسید؛ زیرا کافران، برای شما دشمن آشکاری هستند.
وجه استدلال : از مجموع آیات متبرکه چنین برداشت میشود که خداوند بزرگ در حالت سفر خوردن روزه وقصر نمازرا رخصت داده وهم چنان اگر درحالت سفر در صورت عدم آب تییم کردن جواز داشته که هر سه آیت مبارک به صراحت می ر ساند که سفر یکی از اسباب ضرورت وموجب تخفیف میشود. طوریکه برای مسافر خوردن روزه وقصر نماز را رخصت داده است.
٥-(قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : " { يَمْسَحُ الْمُقِيمُ يَوْمًا وَلَيْلَةً ، وَالْمُسَافِرُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيَهَا)[2]
پیامبر علیه السلام فرموده : که مقیم یک شبانه روز ومسافر سه شبانه روز بر موزه مسح مکیند.
وجه استدلال : مسح بر موزه برای هرمومن در هرزمان ومکان جائز بوده ولی با یک تفاوت که خداوند بزرگ برای مسافر سهولت بیشتر را مد نظر گرفته است . که همین سهولت به سبب سفر بوده است. البته در مورد مشروعیت سفر به حیث یکی از اسباب رخصت وبه حیث یک ضرورت احادیث بیشتر بوده من جهت واضح بودن موضوع صرف به یک حدیث اکتفا کردم.
دلیل اجماع : الی همین اکنون هیچ فقهی منکر سهولت های سفر نبوده وهمه سفر را به حیث یکی از اسباب تخفیف احکام اسلامی قبول کرده اند.

## شرائط سفرکه سبب تخفیف می شود.

طوریکه در بحث های قبلی گذشت که هر حکم زمانی اسلامی ومشروع ومقبول میباشد که شرائط درآن

---

[1] -----سوره نساء شماره آیت ١٠١-
[2] ---- مسلم ج ١ص ١٥٩شماره حدیث (٥٦٠)

متوفرشود فقهای کرام جهت تحقق سفر که درآن حکم مرتب شود بعضی شرائط را وضع نموده اند.

۱- قصد داشتن مکان معین ومشخص. وقتی انسان مسافر بوده میتواند که ابتداءً در سفرش مکان مشخص را قصد داشته باشد. بنابرین اگرشخصی ماها و سالها اگر بدون قصد در حرکت وسفر باشد .مکان مشخص وی مسافر نبوده باشد وازاحکام رخصت وسهولت های سفر استفاده کرده نمی تواند.[1]

قال بن الهمام :(لَوْ طَافَ الدُّنْيَا مِنْ غَيْرِ قَصْدٍ إلَى قَطْعِ مَسِيرَةِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ لَا يَتَرَخَّصُ)[2] بن الهمام حنفی میگوید : اگر انسان همه دنیا را بدون قصد سفر،ومکان مشخص سه شبانه روز قطع نماید مسافر گفته نمی شود .

۲-نیت داشتن . اگر شخصی بدون نیت شریک سفر شود ولوکه هر قدر مسافه را قطع وطی کند بازهم مسافر گفته نمی شود.[3]

۳-مفارقت وجدا شدن از محل اقامت ووطن اصلی. البته جدا شدن از وطن موضوع اتفاقی بوده ولی اختلاف فقهآء در مورد اینکه از کدام ساحه وطن مسافر باید جدا گردد که اطلاق مسافر بر وی گردد .

مذهب احناف معتقد است که انسان وقتی مسافر گفته میشود که ازتمام خانه های هم جوار از قریه ویا از همان شهر جدا ودور شود وهم چنان عبور کند از مکانی که جهت استفاده آماده کرده شده باشد مانند مقبره وغیره . ووجود مزارع وباغ های میوه اعتبار ندارد .[4]

مذهب مالکی معتقد است که انسان وقتی مسافر گفته میشود که از مزارع وباغ ها ی وطن اصلی خود که در شهر ش متصل باشد ودرمسیر راه قرار داشه باشد باید عبور کند . هر زمانیکه

---

[1]-حاشیة بن عابدین ج۱ص۳٦۲-کشاف القناع - ج۱ص۵۰٦

[2]---فتح القدیر ج۲ص۲۳٤

[3]--- بدائع الصنائع ج۱ص٤۵-

[4]--حاشیة رد المحتار ج۱ص۳٤۵-

باغ های منطقه را قطع کرد وعبور نمود حکم سفر بر وی اطلاق می گردد در غیر آن وی مقیم میباشد .[1]
شوافع میگویند: که شرط در اطلاق سفر عبور وگذشتن از دیوار های خانه وباغ ها است اگر باغ ها بدون دیوار بوده باشد اعتبار ندارد .یعنی معیار در مذهب امام شافعی همان وجود محوطه ودیوار های قریه وشهر است .هرگاه انسان از همان احاطه های شهر عبور کرد مسافرگفته میشود میتواند از احکام سفراستفاده نماید.[2]
مذهب حنبلی ها معتقد هستند که معیار برای مسافر خارج شدن آن، از عمارت های شهر است نه دیوار ونه مزارع باغ ها اعتبار دارد .بلکه هر گاه انسان عمارت وخانه های شهر قریه را تر ک نمود مسافر گفته میشود. واز احکام سفر میتواند که استفاده کند.[3]
از مجموع نظریات مذاهب فقهی چنین فهمیده میشود؛ که مسافر تاز زماینکه ازمناطق مربوط به قریه وشهرآبائ خود عبور نکرده باشد، مسافر گفته نمی شود واطلاق سفر هم برایش مناسب نیست.واز تخفیفات سفر استفاده کرده نمی تواند. زیرا درمورد تحدید خروج از منطقه نص صریح وجود ندارد که انسان به روشنی نصوص شریعت به قاطعت حدود عبور مسافر را تعین کند ولی از انجایکه دیده مشیود نظر مذهب احناف به دلیل عقلی راجح تر باشد. اگر عبور خانه های مسکونی ، باغ مزارع ، وسائر آبادی ها ی شهر مرز سفر تعین کنیم پس انسان همیشه در سفر خواهد بود .زیرا هر اهل قریه وشهر، شاید روز یک مرتبه در همان مناطق مذکور برود وبیایند. روی همین دلیل اگر مرز سفر خارج ازقریه تعین گردد بهتر خواهد بود .یعنی هر وقتیکه مسافر از منطقه کاملاً خارج که در حالت بدون ضرورت در این منطقهرفت وآمد نداشته است.

٤- شرط چهارم سفر:مسافربایدمسافه محدد ومعین راطی وقطع نماید .

همه دانشمندان فقه واصول متفق اند که انسان وقتی مسافرگفته میشودکه مسافه را باید سپری کرده وقصد کرده باشد . اما اینکه چه مقدار مسافه راباید قصد نماید اختلاف نظر وجود دارد. تعدای علماء بیست ساعت امروزی را

---

[1] ---التاج واالاکلیل لمختصر خلیل ج۱ص۲۰۲
[2] روضه الطالبین وعمدة المتقین ج۱ص ۱۳۹ ■
[3] ---شرح الکبیر از بن قدامه ج۵ص۵۲۱-

تخمین کرده اند وتعدای هم مقدار مسافه را به اساس کیلو متر تعین کرده اند .

نظر مذهب احناف :

مشایخ مذهب احناف میگویند : انسان شرعاً وقتی مسافر گفته میشود واز رخصت های سفر استفاده کرده میتواند که حد اقل سه روز را به بعضی روایت ها سه شب وسه روز وروایتی از امام ابوحنیفه دوروز مکمل وبیشتر روز سوم به سیر حرکت متوسط اشتر طی کند.با درنظر داشت مد نظر گرفتن اوقات نماز، اوقات غذا ، واستراحت شب مسافر گفته نمی شود .یعنی منظور از سفروحرکت شب وروز بدون وقفه نبوده ، بلکه استراحت وقفه ها در روزه .واستراحت شب کاملا رعایت میشود.[1]

مذهب مالکی، شافعی وحنبلی ها: بزرگان مذاهب سه گانه میگویند: تازمایکه انسان به قصد ونیت سفرحد اقل چهار( برد) که چهل وهشت میل میشود .طی وسپری نکند مسافر گفته نمی شود. قالصاحب التاج :ذَلِكَ ثَمَانِيَةٌ وَأَرْبَعُونَ مِيلًا ، وَالْمِيلُ أَلْفَا ذِرَاعٍ الْأَصَحُّ ثَلَاثَةُ آلَافٍ وَخَمْسِمِائَةٍ ..[2] یعنی چهار (برد )چهل هشت میل میشود ویک میل یک هزار ذراع بل صحیح تر همین است (۳۵۰۰) ذراع شود.

قال المصنف (ولا يجوز القصر الا في مسيرة يومين وهو أربعة برد) صاحب مجموع میگوید:که قصر کمتر از مسیر دو روز که چهار( برد) میشود جواز ندارد.[3]

قال صاحب المنار(هي أربعة برد وهی يومان قاصدان في زمن معتدل)[4] مدت مسافه سفر چهار(برد) است که سفر دو روز را به سیر معتدل ومتوسط احتوامیکند.

مذاهب سه گانه همه متفق اند که حد اقل مسافه سفر چهار(برد) است ولی در تفسیر (برد) بین هم اختلاف نظر دارند.

مقدار مشخص مسافه سفر به عرف امروز :

دانشمندان فقه معاصر مذاهب سه گانه مقدار مسافه سفر را به کیلومتر امروزی چنین تصویب کرده اند:

---

[1] تحفة الفقهاء ج۱ص۱۴۷- الا ختيار فی تعليل المختار ج۱ص-۹المبسوط ج۲ص۵۶
[2] ---التاج والاكليل لمختصر خليل. ج۱ص۳۴-
[3] --- المجموع ج ٤ص۳۴-
[4] ---منار السبيل شرح الدليل ج۱ص۸۹-

(۱)- ۸۳ هشتاد سه کیلو متراً. [۱]-(۲)-هشتاد یکنیم کیلومتر- [۲] (۳) هفتاد هفت کیلومتر (۷۷) [۳] دکتور وهبة الزحیلی مقدار مسافه سفر رادر مذهب حنفی (۹٦) [٤]کیلومتر ودرسائر مذاهب (۸۹)-هشتاد نه کیلومتر تعین کرده است .[٥]

## حکم سفر معصیت–

علماء پیرامون شرط نوعیت سفراختلاف نظر دارند .که آیا مطلق مسافر از رخصت های سفر استفاده کرده میتواند ویا اینکه سفر باید طاعت باشد دانشمندان وفقهاءدر مورد دونظر دارند.

نظر مذهب احناف :

اصحاب این مذهب معتقد اند هر کسیکه سفرکند وسائر شرایط سفر را تکمیل نموده باشد میتواند که از تمام تخفیف های سفر استفاده نماید برابر است که مسافر ،سفرش طاعت باشد مانند سفر حج وجهاد ، سفر مباح باشد مانند سفر به نیت تجارت ویا سفر معصیت باشد مانند سفربه نیت راه گرفتن، بغاوت وسرقت . [٦]

نظر مذاهب سه گانه مالکی ،شافعی وحنبلی ها.

اصحاب مذاهب مذکور اتفاق نظر دارند که استفاده از تخفیفات ورخصت های سفر برای مسافری جواز دارد .که سفر وی ،سفرمعصیت نباشد .[٧]

دلائل نظر مذهب احناف :

:(أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍفَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىسَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّام أُخَرَ)[٨]

چند روز معدودی را (باید روزه بدارید!) و هر کس از شما بیمار یا مسافر باشد تعدادی از روزهای دیگر را (روزه بدارد)

---

[۱]- فتاوی الشبکة الاسلامیة-ج۳ص٦

[۲] فتاوی الازهر ج۹ص ۱٥۰

[۳] الموسوعة الفقهیة الکویتة ج۲٥ص ۲۸

[٤]--الفقه الاسلامی وادلته ج۲ص۱۳٤۰-

[٥] ----نظریة الضروریة ص۱۲۳-

[٦]--بدائع الصنائع ج۱ص۲۳-

[٧]--بدایة المجتهد ج۱ص۱۲۳-

[٨]--سوره بقره شماره آیت ۱۸٤-

-(وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا)[1]

هنگامی که سفر می‌کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید اگر از فتنه (و خطر) کافران بترسید؛ زیرا کافران، برای شما دشمن آشکاری هستند.

وجه استدلال ازآیات فوق: خداوند بزرگ در مورد افطار روزه ودر قصر نماز مطلق نام سفر ومسافر را گرفته . اگر تخفیفات سفر منحصر برای مسافر فرمانبر دار می بود حتماً خداوند بزرگ توسط اشاره ویاصراحت موضوع را مقید می ساخت .در حالیکه خداوند بزرگ برای مطلق مسافر قصر نماز وخوردن روزه را اجازه ورخصت داده است وکدام مخصص موجه هم وجود ندارد.

قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : " { يَمْسَحُ الْمُقِيمُ يَوْمًا وَلَيْلَةً ، وَالْمُسَافِرُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيَهَا }[2]

پیامبر علیه السلام فرموده : مقیم یکشبانه روز ومسافر سه شبانه روز مسح نماید .

وجه استدالا: حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه مسح کردن موزه را برای مسافر نسبت از مقیم بیشتر ساخته درحالیکه در مورد مسافر کدام قیدی را اضافه نکرده است .بناءً اگر سفر طاعت قید می بود باید پیامبر علیه السلام در حدیث ذکر می کرد.

عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيّ صلی الله علیه وسلم انّها قَالَتْ:فرِضَتِ الصَّلاةُ رَكْعَتَيْنِ ، فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ . فَاقِرَّتْ صَلاةُ السَّفَرِ ، وَزِيدَ فِي صَلاةِ الْحَضَرِ.)[3]ام المومنین عائشه رضی الله عنها فرموده : نماز در سفر وحضر (حالت اقامت) دورکعت فرض شده بود . نماز سفر درحالت اصلی باقی ماند ونماز حضر (اقامت) زیاد گردید.

---

[1] -----سوره نساء شماره آیت ۱۰۱-

[2] ---شرح معانی الاثار ج۱ص۸۸-شماره حدیث ۴۹۹

[3] --- بُخَارِي ج ۱ص۹۸ ومسلم ج ۲ص۱۴۲ - حدیث مذکور را در اصطلاح علوم حدیث ، مرفوع حکمی میگویند. مرفوع حکمی عبارت از حدیثی است که صحابی قول ویا فعل را به صراحت به پیامبرعلیه السلام نسبت نمی دهد .ولی از وی عمل وقولی صادر میشود که انسان درک میکند که سخن خود صحابی نبوده بلکه قول رسول اکرم علیه السلام بوده مانند همین حدیث .

وجه استدلال: درحدیث مذکور سفر مطلق ذکر گردیده است اگر سفر طاعت هدف ومنظور می بود باید از طرف شریعت کدام قیدی را ذکرمی کرد.در حالیکه مقید ومخصصی وجود ندارد.بناءً حدیث مطلق بوده وحالت اطلاقش باقی است .

در نتیجه نصوص فوق چنین برداشت میشود که تمام نصوص شرعی در تمام حالات سفر را مطلق ذکر کرده است .ودر مورد کدام تخصیص مورد قبول هم ذکر نشده است .

دلیل الزام : اگر سفر طاعت شرط بوده چرا مخالفین مسح موزه را برای مطلق مسافر اجازه داده اند .به اساس فتوای آنها مسافر عاصی ومطیع میتواند که از تخفیف سفر در مسح موزه استفاده کند. وچرا برای مسافر عاصی تیمم کردن را درصورت ضرورت اجازه میدهند.

واینکه سفر در ذات خود معصیت نیست بلکه معصیت عمل جداگانه بوده است .زیراحتمال وقوع معصیت در تمام سفر ها متصور میباشد .مانند سفر جهاد که درجریان سفر انسان معصوم کشته شود[1].

دلیل مذاهب سه گانه :

(إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ ۖ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ [2] [ ترجمه آیت. خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیرِ خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است. (ولی) آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست؛ (و می‌تواند برای حفظ جان خود، در موقع ضرورت، از آن بخورد؛) خداوند بخشنده و مهربان است.

وجه استدلال:

خداوند بزرگ خوردن محرمات را در حالت اضطرار به اساس قیود اجازه داده است .که قیدآن معلوم بوده ،انسان مضطریکه خواسته باشد استفا ده نماید متجاوز ومتعدی نباشد .زیرا تجاوز وتعدی به اتفاق معصیت وگناه است .وقتیکه خوردن از

---

[1]- التبین ج۲ص۳۸۷

[2]-( سوره بقره شماره آیت۱۷۳ ))

میتة برای انسان مضطر عاصی جواز نداشته باشد قصر نماز وافطار برای مسافر که هم یک نوع رخصت است جواز ندارد.
دوم اینکه رخصت وتخفیف های سفر یک نوع تعاون وهمکاری است .تعاون وهمکاری در سفر معصیت ،همکاری با معصیت خواهد بود.وهمکاری با معصیت ، گناه وممنوع میباشد .بناءً درسفرمعصیت نباید از تخفیف استفاده کند. [1]

## مثال های از تخفیف در حالت سفر .

طوریکه در مباحث قبلی اقوال بزرگان مذاهب راپیرامون مشروعیت سفر به حیث یکی
ازاسباب رخصت وضرورت نقل کردم .که هر گاه انسان وارد سفر شود شریعت برایش بعضی آسانی ها وتخفیفات را در موارد مختلف در نظر گرفته است . که چند مثالی آنرا تذکر میدهم .

١- خوردن روزه برای مسافر :
در صورتیکه مسافر شرائط سفر راتکمیل کرده باشد.
تمام اهل سنت وجماعت متفق اند که برای مسافر خوردن روزه جواز دارد .البته با درنظر داشت اختلاف علماء در مورد سفر معصیت وطاعت که قبلاً گذشت.
دلائل جواز افطارروزه در رمضان برای مسافر زیاد بوده ولی به چند نصوص مختصراً اکتفا مکینم .
(أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍفَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىسَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ) [2]
چند روز معدودی را (باید روزه بگیرید!) و هر کس از شما بیمار یا مسافر باشد تعدادی از روزهای دیگر را (روزه بگیرید)
وجه استدلال : خداوند بزرگ به صراحت لفظ سفررا ذکر نموده که هر کسیکه دررمضان مبارک در جریان سفر باشد چند روز دیگری باید حساب بگیرد . به این معنا که اگر مسافر روزه را در روز رمضان خورد هیچ گناه و حرجی

---

[1] --نهایة المحتاج ج٢ص ٢٥٢- کشاف القناع ج١ص٥٠٧-
[2] --سوره بقره شماره آیت ١٨٤-

نبوده باید همان روز های خورده شده راجهت قضای آن حساب بگیرد.
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبٍ إِخْوَةِ بَنِي قُشَيْرٍ قَالَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ شَطْرَ الصَّلَاةِ أَوْ نِصْفَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمَ عَنْ الْمُسَافِرِ وَعَنْ الْمُرْضِعِ أَوْ الْحُبْلَى)[1]
عبد الله بن کعب میگوید: که پیامبر علیه السلام فرموده : خداوند تعالا وضع کرده قسمت ویا نصف نماز ورزه گرفتن را از مسافر ، مادر شیر دهنده وحامله .
عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ حَتَّى بَلَغَ عُسْفَانَ ثُمَّ دَعَا بِإِنَاءٍ فَرَفَعَهُ إِلَى فِيهِ لِيُرِيَهُ النَّاسَ وَذَلِكَ فِي رَمَضَانَ فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ قَدْ صَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَفْطَرَ فَمَنْ شَاءَ صَامَ وَمَنْ شَاءَ أَفْطَرَ)[2]
عبدالله بن عباس میگوید: حضرت پیامبر علیه السلام از مدینه منوره به قصد مکه مکرمه خارج شده تا اینکه درمنطقه عسفان رسید . ظرفی از آب را جهت دیدن مردم خواست سپس آن ظرف را به دهن مبارک خود بلند کرد د رحالکیه رمضان مبارک بود . عبد الله بن عباس میگوید : که رسول اکرم صلاواته علیه وسلم در رمضان مبارک در جریان سفر هم روزه گرفته وهم افطار کرده. بناءً هر شخصی میخواهد روزه بگیرد ، روزه گیرد . هر کس میخواهد افطار نماید . افطار کند.
وجه استدلا ل : واضح که پیامبرعلیه در جریان رمضان در حالت سفر روزه را به محضر مردم جهت مشروعیت آن خورده .که این عمل کرد خود ، دلیل قوی بر مشروعیت افطار روزه رمضان د رجریان سفر است.
دو حدیث وسائر احادیث دلالت قوی بر مشروعیت رخصت وتخفیف برای مسافر در جریان روزه رمضان دارد .برابر است که مسافر در سفر سختی ومشقت را احساس نماید ویا خیر ؟ سفروی به موتر ، طیاره ، کشتی باشد ویا پیاده . افطار روزه بر وی جائر ورخصت میباشد . بخاطر اینکه خداوند قدوس وتوانا میدانست که روزی وسائل تیز رفتار کشف خواهد شد وبه معرض استفاده جهت سهولت بشر قرار خواهدگرفت. که دنیای بشریت بسیار به سرعت مسافه های نهایت طولانی را در

---
[1] ---ابوداود ج۲ص۳۲۹-شماره حدیث ۲٤۰۸-
[2] -- ابوداود ج۲ص ۳۲۸-۲٤۰٤-

وقت کم بپیمایند . ولی بازهم برای مطلق مسافر خوردن روزه را اجازه ورخصت داد . اما بحث در این جا است که آیا خوردن روزه برای مسافر بهتر است ویا گرفتن روزه ؟

بنده عاجز به اساس برداشتم از نصوص شریعت ، موضوع خوردن روزه را برای مسافر در چند حالت وصورت تقسیم میکنم .

١- -حالت روزه داردر جریان سفر حالت خوب بوده . گرفتن روزه هیچ گونه مشقت وزیانی برایش ندارد ودیانت وی هم خوب میباشد.به نظر بنده به اساس دلائل ذیل گرفتن روزه برایش بهتر وخوب است .

الف- حالت اصلی ، روزه گرفتن است وافطار در رمضان حالت غیر اصلی وعادی است.

ب- قرآن کریم اول موضوع فرضیت روزه رابطور کل وعموم فرض گرداینده است بعداً به اساس معذرت ها جهت سهولت به بندگان ،خوردن روزه را برای مسافر اجازه داده است.هم چنان خداوند بزرگ فرموده : (وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ) [١] اگر روزه بگیرید برای شما خیر است .این جز آیت شریف بعد از اجازه دادن افطار در رمضان برای اهل معذرت گفته.وفرموده که گرفتن روزه برای شماخیر است

ج- عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ، قَالَ:خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، فِي يَوْمٍ حَارٍّ ، حَتَّى يَضَعَ الرَّجُلُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ ، وَمَا فِينَا صَائِمٌ إِلاَّ مَا كَانَ مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم ،) [٢] ابی درداء رضی الله عنه می گوید: که ما همرای شخص پیامبر علیه السلام در سفر بسوی مکه مکرمه در گرمی بسیار شدید سفر،حرکت داشتیم که حتا تعدادی ما دست ها ی خود را از شدت گرمی شدید به سر های خود گذاشه بودند . هیچ یک از ما بجز شخص محمد رسو ل الله وعبد الله بن رواحه روزه نبودند.

وجه ستدلال: اگر روزه گرفتن در سفر بهتر نمی بود باید پیامبر علیه السلام مانند سائر صحابه روزه خود را می خورد .

---

[١] --سوره بقره شماره آیت ١٨٥-

[٢] --- ابوداود ج٢ص٣٢٩-شماره حدیث ٢٤٠٩-وَ ابْنِ ماجه. (١٩٤٥)

د-روزه گرفتن در رمضان مبارک بخاطر برتری زمانی وی بهتر است .زیرا در رمضان مبارک یک عبادت نفل به گونه فرض میباشد ویک فرض ثواب هفتاد فرض را دارد .

عن سلمان قال: قال رسول الله صلي عليه وسلم :من تقرب فيه بخصلة من الخير كان كمن أدى فريضة فيما سواه , ومن أدى فيه فريضة كان كمن أدى سبعين فريضة فيما سواه )[1]

کسیکه بسوي خداوند تقرب به اعمال خیر ونوافل بجوید ، مانند شخصي است که فرض را ادا کرده باشد.هر که در رمضان فرضي را ادا کند مانند شخصي است که هفتاد فرض را در غیر رمضان ادا کرده باشد .

۲- در صورت سفر عادی، انسان در گرفتن روزه وعدم آن اختیار دارد .

عن انس رضي الله عنه؛ قال: ((كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم ، فمنا الصائم، ومنا المفطر، فلا يعيب الصائم على المفطر، ولا المفطر يعيب على الصائم)).[2] انس رضی الله عنه میگوید: که ما همرای پیامبرعلیه السلام در سفر بودیم تعدادی ما روزه بودیم وتعداد ی ما روزه خور . کسیکه روزه گرفته بود بالای روزه خور عیب نمی گفت وکسیکه روزه را خورده بود بالای روزه گیر عیب نمی گفت.

وجه استدلال: در روایتی از ابوداود کلمه سفر را واضح می سازد که در سفر بودیم هر مسلمان به گرفتن وعدم گرفتن روزه مختار بود .وهیچ جهتی ، گروب دیگری را ملامت نمی کرد .یعنی در جریان سفر گرفتن روزه کاملاً آزادی است .

۳- در صورت شدت گرمی ومشقت وسختی در سفر خوردن روزه به دلیل ذیل بهتر است .

عنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ ؛ انَّ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ رَأَى نَاسًا مُجْتَمِعِينَ عَلَى رَجُلٍ ، فَسَأَلَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم ، فَقَالُوا : رَجُلٌ جَهَدَهُ الصِّيَامُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم : لَيْسَ الْبِرُّ الصِّيَامَ فِي السَّفَرِ.[3] . جابر بن

---

[1] --- ابن خُزيمة شماره حديث (۱۸۸۷)

[2] --بخاري ج۳ ص٤۸۸ شماره حديث ۱۹٤۷ مسلم ج۳ص۱٤۳ شماره حديث رقم: ۱۱۱۸

[3] ---- نَّسَائِي ج ٤ص۱۷٦.

عبدالله میگوید: که پیامبر علیه السلام در یکی از سفر هایش ازدحام را بالای شخصی دید .پیامبر علیه السلام علت تجمع مردم را سوال نمود .در جواب گفته شد . شخصی است که روزه، وی را خسته ساخته است . پیامبر علیه السلام فرمود :روزه گرفتن در سفر نیکی نیست .

وجه استدلال: هر زمانییکه در سفر روزه موجب مشقت وسختی گردد روزه گرفتن بهتر نبوده باید از رخصت استفاده گردد.بخاطر اینکه پیامبر علیه السلام وقتی روزه گرفتن را در سفر خوب نگفت که سبب مشقت برای روزه دارشدبود.

قصر نماز برای مسافر :

همه دانشمندان فقه از مذاهب فقهی متفق اند که قصر نماز برای مسافر که مسافه مشخص را با در نظر داشت سائر شرایط سفر تکمیل کرده باشد قصر نماز به دلیل ذیل برایش جائز میباشد .

(وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا)[1]

هنگامی که سفر می‌کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید اگر از فتنه (و خطر) کافران بترسید؛ زیرا کافران، برای شما دشمن آشکاری هستند.

وجه استدلال : الله تعالا فرموده : که قصر نماز درحالت سفر ودر صورت عدم امن برای مسافر جائز میباشد . اما به اساس تفسیر پیامبر علیه السلام قید امن هم بر طرف گردیده که برای هر نوع سفر به اعتبار امن خوف قصر نماز رخصت میباشد.

عن ابی يعْلى بن أُميَّة ، قَالَ : «قُلْتُ لعمر بن الْخطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْه : إِنَّمَا قَالَ الله : (لَيْسَ عَلَيْكُم جنَاح أَن تقصرُوا من الصَّلَاة إِن خِفْتُمْ) ، فقد أَمن النَّاس ؟ فَقَالَ : عجبت مِمَّا عجبت مِنْهُ ، فَسَأَلت رَسُول الله - صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم - [ عَن ذَلِكَ ] فَقَالَ : صَدَقَة تَصَدَّقَ اللهُ بِهَا عَلَيْكُمْ فَاقْبَلُوا صَدَقَتَهُ» .[2] وَفِي «صَحِيح ابْن حبَان» : «فَاقْبَلُوا رُخْصَتَهُ»[3]

ابی یعلی درمورد مفهوم آیت متذکره با حضرت عمر بن الخطاب موضوعی رامطرح کرد که خداوند بزرگ قصر نماز

---

[1] ----سوره نساء شماره آیت ١٠١-

[2] ---مسلم ج ٢/ص١٤٣ شماره حدیث(١٥١٩)

[3] --صحیح بن حبان ج١١ص ٤٨٢ شماره حدیث (٢٧٩٥)

را در حالت خوف اجازه داده . درحالیکه ما در امن هستیم .حضرت عمر فرمود : که من هم چنین سؤال دارم هردو رفتن موضوع را باپیامبر علیه السلام در میان گذاشتتن. پیامبر علیه السلام گفت : این صدقه خداوند است که برای شما داده شده پس صدقه اش را قبول کنید.در روایتی دیگری گفت : قبول کنید رخصت های خداوندی را . وجه استدلال – پیامبر علیه السلام قصر کردن نماز را در سفر صدقه خوانده که باید بنده از صدقه ولطف اللهی استفاده نمایند .که منظور از صدقه قصر نماز در سفر میباشد .

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبٍ إِخْوَةِ بَنِي قُشَيْرٍ قَالَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَضَعَ شَطْرَ الصَّلَاةِ أَوْ نِصْفَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمَ عَنْ الْمُسَافِرِ وَعَنْ الْمُرْضِعِ أَوْ الْحُبْلَى)[1]
عبد الله بن کعب میگوید: که پیامبر علیه السلام فرموده : خداوند تعالا وضع کرده قسمت ویا نصف نماز ورزه گرفتن را از مسافر ، مادر شیر دهنده وحامله .
وجه استدلال: حدیث به صراحت بیان کرده که نصف نماز برای مسافر رخصت بوده وبه نصف متباقی باید پابند باشد.

اما آیا قصر نماز افضل بوده ویا عدم قصر آن نظریات فقهآء در مورد مختلف میباشد . البته علت اختلاف در موضوع مذکوراختلاف علماء در این است که آیا قصر نماز عزیمت است ویا رخصت، مذهب احناف معتقد است که قصر نماز عزیمت وواجب بوده مکمل خواندن نماز فرض، در حالت سفر برای مسافر مکروه میباشد .[2]
یعنی مذهب احناف مذهب ترجیح در مورد بوده وافضل وبهتر در مذهب احناف قصر نماز در سفر است . اگر کسی در حالت سفر نماز عصر را مکمل چهار رکعت ادانماید دورکعت آن فرض ، ودو رکعت دیگری آن نفل میباشد . واگر اتمام نماید ترک واجب کرده است .
مذهب احناف به دلائل ذیل بر افضلیت قصر استدلال کرده اند.

---ابوداود ج٢ص٣٢٩-شماره حدیث ٢٤٠٨-[1]
--- تحفة الفقهاء ج١ص١٤٩-[2]

عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم انَّهَا قَالَتْ:فُرِضَتِ الصَّلاةُ رَكْعَتَيْنِ ، فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ . فَاقِرَّتْ صَلاةُ السَّفَرِ ، وَزِيدَ فِي صَلاةِ الْحَضَرِ.)[1] ترجمه حدیث: حضرت عائشه رضی الله عنها میگوید: که نماز درحالت سفر و اقامت دورکعت فرض گردیده بود .نماز سفر در حالت اصلی خود باقی ماند ودر اقامت دو رکعت زیاد شد.

فَقَالَ : صَدَقَة تَصَدَّقَ اللهُ بِهَا عَلَيْكُمْ فَاقْبَلُوا صَدَقَتَهُ» .[2] وَفِي «صَحِيح ابْن حبَان» : «فَاقْبَلُوا رُخْصَتَهُ»[3] پیامبر علیه السلام گفت : این صدقه خداوند است که برای شما داده شده پس صدقه اش را قبول کنید.در روایتی دیگری گفت : قبول کنید رخصت های خداوندی را . .

وجه استدلال : اصل نماز در سفر، همان قصر بوده که عمل کردن به اصل بهتر میباشد. دوم اینکه پیامبر علیه السلام قصر نماز را در سفر رخصت، تحفه وصدقه گفته است که قبول کردن صدقه از طرف الله جلت عظمته برای بنده اشد یک نوع آسانی وسهولت میباشد .وخداوند بزرگ همیشه آسانی بشر را دوست دارد. هم چنان طوریکه از روایت ثابت شده که پیامبر علیه السلام در تمام سفر هایش قصر نموده است .

مذهب مالکی : بزرگان مذهب مذکور معتقد اند که قصر نماز در سفر سنت وبهتر بوده اما تر ک قصر در بعضی روایات مذهب مکروه میباشد . ودر بعض روایات مکروه نیست.[4]-

دلیل مذهب مالکی همان دلائل مذهب احناف با یک تفاوت است که در مذهب احناف قصر واجب ودر مذهب مالکی سنت میباشد .ولی در بهتر بودن قصر اتفاق نظر دارند.

مذهب الشافعی و مذهب حنبلی :

---

[1] ---- الموطا مالك شماره حدیث ١٠٩) و"أحمد"ج ٢ص/٢٧٢

[2] ---مسلم ج ٢/ص١٤٣ شماره حدیث(١٥١٩)

[3] --صحیح بن حبان ج١١ص ٤٨٢ شماره حدیث (٢٧٩٥)

[4] التاج والاكليل شرح مختصر خليل ج١ص٢٣٤

این دو مذهب ، طوریکه از متون کتاب های مذهب شافعی وحنبلی تصریح شده که برای مسافر قصرنماز واتمام آن ، هر دو جائز بوده وهیچ طرف را ترجیح نداده اند.

(صَحَّ جَوَازُهُ فِي الْأَمْنِ بِخَبَرٍ وَيَجُوزُ فِيهِ الْإِتْمَامُ)[۱] صاحب کتاب تحفة المحتاج در مورد قصر نماز مسافرمیگوید: بنابر موجودیت خبر، قصر نماز در حالت امن واتمام نماز در حالت سفر جواز دارد ا زعبارت فوق جواز قصر نماز واتمام آن به شکل مساوی جوازدارد
دلیل این دو مذهب ، جمع بین نصوص میباشد.

عَنْ عَائِشَةَ ؛انَّهَا اعْتَمَرَتْ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وسلم مِنَ الْمَدِينَةِ الَى مَكَّةَ حَتَّى اذَا قَدِمَتْ مَكَّةَ . قَالَتْ : يَارَسُولَ اللهِ ، بِابِي انْتَ وَامِّي ، قَصَرْتَ وَاتْمَمْتُ وَافْطَرْتَ وَصُمْتُ . قَالَ: احْسَنْتِ يَاعَائِشَةُ ، وَمَاعَابَ عَلَيَّ).[۲] ترجمه حدیث: حضرت عائشه رضی الله عنها فرموده : من همرای پیامبر علیه السلام به قصد عمره مدینه را ترک نمویدم تا اینکه در مکه مکرمه رسیدیم. عائشه رضی الله عنها میگوید که برای پیامبر علیه السلام گفتم : پدر ومادرم فدایت شما نماز را در سفر قصر کردید ومن اتمام نمودم. وشما روزه گرفته بودید ومن خورده بودم. رسول اکرم صل الله علیه وسلم برایم گفت : کار خوب کردید. بر من عیبی نگفت..

عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم انَّهَا قَالَتْ:فُرِضَتِ الصَّلاةُ رَكْعَتَيْنِ ، فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ . فَاقِرَّتْ صَلاةُ السَّفَرِ ، وَزِيدَ فِي صَلاةِ الْحَضَرِ.)[۳] ترجمه حدیث: حضرت عائشه رضی الله عنها میگوید: که نماز درحالت سفر واقامت دورکعت فرض گردیده بود. نماز سفر در حالت اصلی خود باقی ماند ودر اقامت دو رکعت زیاد شد.

عن ابی يعْلى بن أُميَّة ، قَالَ : «قُلْتُ لعمر بن الْخطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْه : إِنَّمَا قَالَ الله : (لَيْسَ عَلَيْكُم جنَاح أَن تقصرُوا من الصَّلَاة إِن خِفْتُمْ) ، فقد أَمن النَّاس ؟ فَقَالَ : عجبت مِمَّا عجبت مِنْهُ ، فَسَأَلت رَسُول الله – صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم – [ عَن ذَلِكَ ] فَقَالَ : صَدَقَة تَصَدَّقَ اللهُ بِهَا عَلَيْكُمْ فَاقْبَلُوا

[۱] ---تحفة المحتاج فی شرح المنهاج ج۸ص۴۲۰-شرح الكبير از ابن قدامه ج۲ص۹۰-
[۲] -- نسائی ج۳-ص-۱۲۲شماره حدیث ۱۶۲۵۸-
[۳] ---- الموطا مالك شماره حديث ۱۰۹) و"أحمد"ج ۲ص/۲۷۲

صَـدَقَـتَـهُ» .[١] وَفِـي «صَـحِيـح ابْـن حبَـان» : «فَـاقْـبَـلُـوا رُخْصَـتَـهُ»[٢]
ابـی یـعلـی درمـورد مـفـهـوم آیـت مـتـذکره بـا حضـــرت عمر بـن الـخطاب مـوضـوعی رامطرح کـرد که خداونـد بـزرگ قـصـر نـماز را در حـالـت خوف اجـازه داده . درحـالـیکـه مـا در امن هســتیم .حضـرت عمر فـرمـود : کـه من هم چنین ســؤال دارم هردو رفـتن مـوضـــوع را بـاپـیـامـبر عـلـیه الســـلام در میـان گـذاشــتـن. پـیـامـبر عـلـیه الـسـلام گـفـت : ایـن صـدقـه خداونـد است کـه بـرای شـمـا داده شـده پس صدقـه اش را قـبـول کـنـیـد.در روایـتـی دیـگـری گـفـت : قـبـول کـنـیـد رخصت هـای خداونـدی را .
وجـه اســـــتـدلال از احـادیـث : اخـتلاف نـظریـات مـذاهـب فـقـهـی مـنـوط ومربـوط بـه همین دلائـل مـیـشـود کـه از مجموعه احـادیث مـســاوی بـودن قـصــر نـمـاز واتـمـام آن ثـابـت مـیـشــود. زیـرا دوحدیـث بـر افـضـلـیت قـصـر دلالـت دارد کـه مـذهب احـناف بـه آن اســـتـدلال نـمـوده اســـت . ودو حـدیـث دیـگـری کـه در فـوق درج است تـساوی قـصـر واتـمـام ثـابـت مـیشود .کـه در نـتـیجـه مـیـتـوان گـفـت کـه بـه اســاس هـمـین روایـات قـصـرواتـمـام هر جـائـز بـوده است. بـخـاطـر ایـنـکه در تـمـام مـذاهب نـمـاز مـسـافـر عقب مـقـیم جـائـز بـوده ومسـافـر عقب مقـیم نـمـاز را مـکمل مـیخـوانـدولـی قـصـر بـهـتـر وافـضل است
بـه نـظـر بـنـده مـذهب احـنـاف ومـالـکی هـابـه دلائـل ذیـل راجـح مـیـبـاشـد.

- دیـن اسلام همـیـشه جـهت سهـولـت را تـرجـیح داده است طوریـکـه پـیـامـبر عـلـیه الـسلام فـرمـوده :
عَنْ عَائِشَةَ ، زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم : انَّهَا قَالَتْ : مَا خُيِّرَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم بَيْنَ امْرَيْن إلاَّ اخَذَ ايْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا كَانَ ابْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ)[٣] حضرت عائشه رضی الله عنها میگوید: پیامبر علیه السلام بین دو عمل اختیار داده نشده مگر اینکه آسان آنرا انتخاب کرده است مشروط بر اینکه آن عمل گناه نبوده باشد.. هر گاه اگر گناه باشد دور تین مردم میبود.
- خداوند بزرگ در قرآن کریم به صراحت قصر را درسفر مطرح نموده است که همین وجود نص قرآن پیرامون قصر نماز درسفر خود دلیل بر ،برتری قصر نماز در سفر میباشد.

---

[١] ---مـسلـم ج ٢/ص١٤٣ شـمـاره حـدیـث(١٥١٩)
[٢] --صحیح بـن حـبـان ج١١ص ٤٨٢ شـمـاره حـدیـث (٢٧٩٥)
[٣] - بُخَارِي"ج ٤ص٢٣٠ و"مسلم ج" ٧ص٨٠-

- قصرنماز درسفر در حقیقت تحفه وهدیه از طرف الله جلت عظمته است .پذیرفتن هدیه یکی از اخلاق خوب ومرؤت هر مومن میباشد. طوریکه لفظ حدیث گذشته که قبول کنید صدقه الله را .
- به اساس روایت حدیث حضرت عائشه رضی الله عنها که در سفر نماز را مکمل خوانده است ولی شخص پیامبر علیه السلام نماز را در سفر قصر کرده است . عَنْ عَائِشَةَ ؛انَّهَا اعْتَمَرَتْ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وسلم مِنَ الْمَدِينَةِ الَى مَكَّةَ حَتَّى اذَا قَدِمَتْ مَكَّةَ . قَالَتْ : يَارَسُولَ اللهِ ، بِابِي انْتَ وَامِّي ، قَصَرْتَ وَاتْمَمْتُ وَافْطَرْتَ وَصُمْتُ . قَالَ: احْسَنْتِ يَاعَائِشَةُ ، وَمَاعَابَ عَلَيَّ).[۱] ترجمه حديث : حضرت عائشه رضی الله عنها فرموده : من همرای پیامبر علیه السلام به قصد عمره مدینه را ترک نمویدم تا اینکه در مکه مکرمه رسیدیم .عائشه رضی الله عنها میگوید که برای پیامبر علیه السلام گفتم : پدر ومادرم فدایت شما نماز را در سفر قصر کردید ومن اتمام نمودم. وشما روزه گرفته بودید ومن خورده بودم .رسول اکرم صل الله علیه وسلم برایم گفت : کار خوب کردید. بر من عیبی نگفت..
وجه استدلال : خود پیامبر علیه السلام قصر نموده وطوریکه تحقیق صورت گرفته شخص محمد صل الله علیه وسلم در تمام سفر هایش قصر کرده است که این خود دلیل، بر تری قصر نماز در سفر است.
- عبادت در فرمان برداری است نه درکثرت عمل . در موضوع قصر نماز در سفر اطاعت وفرمان برداری همان قصر نماز در سفر میباشد.زیرا در سفر خواست رب العالمین همان قصر نماز است . والله اعلم .

حکم خواندن نماز سنت در سفر .

طوریکه از احادیث وروایات سلف وفقهای کرام معلوم میشود که ادا نمود ن سنن رواتب ومطلق نفل به حد امکان در سفر وحضر یک عمل پسندیده ومرغوب میباشد .مانند روایت بلال . (عَنْ بِلاَلٍ ، قَالَ:كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم فِي سَفَرٍ ، فَنَامَ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ ، فَأَمَرَ بِلاَلاً فَأَذَّنَ ، فَتَوَضَّؤُوا ، ثُمَّ صَلَّوُا الرَّكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ صَلَّوُا الْغَدَاةَ .[۲]حضرت بلال رضی الله عنه میگوید: که ما همرای پیامبر علیه السلام در سفر بودیم خواب نمودیم تا اینکه آفتاب طلوع کرد. رسول اکرم علیه السلام بلال را

---

[۱]- نسائی ج۳-ص-۱۲۲شماره حدیث ۱۶۲۵۸-

[۲]- ابن خُزَيْمَة  شماره حديث(۹۹۸))

امر کرد که آذان بگوید. بعد ازآذان وضو کردن دورکعت نماز را اداکردن بعداً نماز فرض صبح را خواندن.
وجه استدلال: همه مسافرین به شمول پیامبر علیه السلام بعد از طلوع آفتاب از خواب بیدار شدن نماز سنت وفرض را قضای خواندن .پس معلوم شد که خواندن سنت ها درسفر خوانده میشود.
عن البراء بن عازب الأنصاري قال: صَحِبْتُ رسولَ الله صلى الله عليه وسلم ثَمانيةَ عَشَرَ سَفَراً فما رَأيْتُه تَرَكَ رَكْعتينِ إذا زَاغَتَ الشمس قَبْلً الظهرِ [1] ترجمه حدیث : براء بن عازب میگوید: که من همرای پیامبرعلیه السلام در هژده (۱۸) سفر شریک بودم .من ندیدم که دورکعت را قبل از ظهر بعد از زوال ترک کرده باشد . اما روایات دیگری هم وجود دارد که ظاهراً دلالت برعدم خواندن سنت ها در سفر دارد مانند عمل کرد وروایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که از وی چنین روایت شده است.
(كَانَ ابْنُ عُمَرَ لاَ يَزِيدُ فِي السَّفَرِ عَلَى رَكْعَتَيْنِ لاَ يُصَلِّي قَبْلَهَا وَلاَ بَعْدَهَا. فَقِيلَ لَهُ مَا هَذَا قَالَ:هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَصْنَعُ.) [2] ترجمه حدیث : عبدالله بن عمر رضی الله عنه در حالت سفر قبل از فرایض وبعد از آن از دورکعت نمازیاد نمی خواند . برایش گفته شد : در جواب فرمود :هم چنین پیامبر علیه السلام رادیدم که انجام میداد .
وجه استدلال: از حدیث مذکوربه صراحت فهمیده میشودکه مطلق نفل چه سنن رواتب [3] باشد وچه نوافل ، در شب باشد ویا درروز خوانده نمی شود بخاطریکه عبد الله عمر سنت را ترک نمود وفرمود: که پیامبر علیه السلام هم چنین می کرد.
روی همین روایات متعدد، پیرامون ادای نوافل وسنت های مؤکد مانند سنت صبح در سفر ،فقهاء اختلاف نظر دارند. در بعضی از کتاب های فقهی اقوال متعدد نقل گردیده یکی: منع مطلقاً؛ دوم: جواز مطلقاً؛ سوم: فرق در میان سنت مؤکده و نوافل خالص؛ چهارم: فرق در

[1]--- "أبو داودشماره حديث ۱۲۲۲ والتِّرْمِذِيّ" شماره حديث۵۵۰

[2]--- النسائي ج۳ص۱۲۲

[3]-- سنت رواتب همین سنت های پنج وقت نماز را گفته میشود که در یک شبانه روز دوازده رکعت سنت بعد وقبل از نماز های فرض ادا می گردد.

میان شب و روز در سنن مؤکده؛ پنجم: فرق بین سنت های قبلی وبعدی ؛ ششم: فرق بین حالت سیر و قرار. خوف وامن . ولی نظر مختار و مفتی به نزد احناف این است که در حال امن و قرار (عدم عجله و فراهم بودن شرایط ادای نماز) خواندن سنت ها بهتر است و در حالت ترس و عجله و خستگی و عدم اختیار وسیلهٔ نقلیه، ترك آن جایز و بهتر است؛ (مگر دو رکعت نماز صبح) [1]

علامه حصکفی حنفی[2] دراین مورد میفرمایند: (ویأتی المسافر (بالسنن) إن کان (فی حال أمن وقرار و إلا) بأن کان فی خوف وفرار (لا) یأتی بها هو المختار لأنه ترك لعذر تجنیس، قیل إلا سنة الفجر.[3] یعنی: مسافر در حالت امن و آسایش و فراهم بودن شرایط نماز، سنتها را بخواند، اما اگر چنانچه به دلائلی همچون نداشتن وقت و ترس از محیط اطراف و موارد دیگر، شرایط ادای نماز مناسب نبود، پس میتواند سنتهای نماز را غیر از دو رکعت نماز صبح ترك بکند.

علامه عینی[4] شارح صحیح البخاری در مورد احادیث متعارض میگوید: (عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مطلق خواندن نفل را در سفر منع نکرده بود. اما حدیثی را که بن عمر رضی الله عنهما مبنی بر عدم خواندن سنت ها درسفر روایت کر ده منظور وی غالب حالت ها همین

---

-- بحر الرائق شرح كنز الدقائق كتاب صلاة المسافر ج٥ص٨٨-فتاوى هندى كتاب صلاة المسافر ج٤ص٢٣٤-[1]

١٨٢-محمد بن علي بن محمد الحصني معروف بعلاء الدين الحصكفي در سال (١٠٢٥) تولدودرسال- ١٠٨٨ هـ وفات نموده كه يكى از بزرگان فقه حنفى ومفتيان عصرش در دمشق بود .از جمله تصنيفات وى : (الدر المختار في شرح تنوير الابصار – درفقه حنفى و(إفاضة الانوار على أصول المنار) ميباشد.

---- الدرالمختار باب المسافر ج ١ص[3]٥٨٥

-[4]-محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد، أبو محمد مشهور به – بدر الدين العيني در سال( ٧٦٢ در قريبه عينتاب حلب تولد ودر سال- ٨٥٥ هـ وفات گرديده مدتى را در حلب ،مصر ،دمشق والقدس سپرى نموده تا اينكه درقاهره مسؤليت قضاء حسبه را به دوش داشت .بعد انجام وظائفش به تصنيف روآورد.كه تصانيف زيادى دارد .از جمله تصنيفاتش: (عمدة القاري في شرح البخاري (مغاني الاخيار في رجال معاني الاثار) (العلم الهيب في شرح الكلم الطيب (عقد الجمان في تاريخ أهل الزمان) (تاريخ البدر في أوصاف أهل العصر) شرح سنن أبي داود و (مباني الاخبار في شرح معاني الاثار)

بوده که سنت ها در سفر خوانده نمی شد. اما حدیث ترمذی که دلالت بر خواندن سنت ها در سفر دارد، دلالت بر استحباب خواندن سنت ها در سفر دارد با وصفیکه پیامبر علیه السلام بر خواندن سنت ها در سفر تأکید نکرده است) [۱]

قال علی القاری [۲]:الراجح عندي أن لا يترك في السفر الوتر وسنة الفجر. وأما غيرهما من الرواتب القبلية والبعدية فهي إلى خيرته ، إن شاء فعلها وحصل ثوابها ، وإن شاء تركها ولا شيء عليه) [۳]

علی قاری حنفی میگوید: که راجح نزد من این است که نماز وتر وسنت صبح در سفر ترک نگردد .
اما غیر از همین دونماز برابر است که قبل از فرایض باشد ویا بعد از فرایض ، خواندش اختیاری میباشد ..

خلاصه بحث به اساس برداشت بنده این خواهد بود که در قصر ، خواندن ویا عدم خواندن سنت های نماز درسفر نصوص شرعی مانند قصر نماز فرض، صریح وواضح نیست . هم چنان ترغیب برخواندن سنت ها ی نماز مطلق بوده . از طرف دیگر خداوند تعالا بخصوص در حالت سفر سهولت وآسانی را برای بنده اش میخواهد .بناءً در نتیجه بحث میتوان اضافه نمود که خواندن سنت صبح وحتی سنت نماز مغرب مهم وحتمی بوده اما خواندن سائر سنت ها، در سفر حالت حکم استحباب را دارد . اگر در مسیر راه ، خوف ، خطر، عجله ویا کدام احتمال ضرر را نداشته باشد .بهتر است که همه سنت هادر جریان سفر ادا گردد . ولی اگرانسان در جریان سفربه بعضی مشکلات مواجه شودویا خسته باشد دین اسلام دین آسان ویسربوده در

---

[۱] عمدة القاری شرح صحیح البخاری ج۱۲ص۲۸۵

[۲] **علي بن سلطان محمد، نور الدين مشهور به ملا علي القاري درسال (۱۰۱٤ هـ درمکه مکرمه وفات گردیده است گرچه ولادت آن در هرات افغانستان بوده . ایشان از شخصیت های علمی در مذهب حنفی در عصر خود میباشد که در تمام علوم تصنیفات متعدد دارد .از جمله تصنیفات وی:**" تفسير القرآن ، الاثمار الجنية في أسماء الحنفية ، الفصول المهمة – بداية السالك ،شرح مشكاة المصابيح ، شرح مشكلات الموطأ ، شرح الشفاء ، شرح الحصن الحصين –

[۳] مرقات شرح المشکا ت ج٤ص ۷۸۳

هیمن حالت سنت ها حکم استحباب را بخود گرفته اگرترگ گردد. إن شاء الله انسان مرتکب گناه نمی شود.

## حکم جمع بین دونماز در سفر ،مرض ، باران وشدت خوف.

یکی از تخفیفات که در وقت سفر جهت ضرورت درشریعت درنظر گرفته شده است. موضوع جمع کردن دونماز، جمع تقدیم وجمع تأخیر در سفر است. با درنظر داشت اختلافات فقهی پیرامون موضوع جمع کردن دونمازدریک وقت .

درموضوع جمع بین دونماز دومسأله قرار دارد.حکم اتفاقی و حکم اختلافی.

الف- جمع بین نماز ظهر وعصر در وقت ظهردر عرفات وجمع بین نمازشام وخفتن دروقت خفتن درمزدلفه . این حکم اتفاقی بین تمام مذاهب اسلامی است .بدلیل حدیث صحیح که جابر بن عبد الله صفت حجة الوداع[١]را توضیح میدهد. (فَأَتَى بَطْنَ الْوَادِي ، فَخَطَبَ النَّاسَ ثُمَّ أَذَّنَ ، ثُمَّ أَقَامَ فَصَلَّى الظُّهْرَ ، ثُمَّ أَقَامَ فَصَلَّى الْعَصْرَ ، وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا شَيْئًا ،[٢]که پیامبر علیه السلام در وسط وادی ودشت عرفات تشریف آورد سپس برای حجاج خطبه مشهور را ایراد نمود . بعد ازآن اذان داده شد واقامه گفتن نماز ظهر وعصر را به یک اذان ودواقامه خواندن. دربین دونماز بجز از نماز فرض دیگری نخواندن.

---

[١] حجة الوداع : عبارت از همان حجی است که پیامبر علیه السلام همرای چندین هزار نفربه امارت شخص خود ایشان به قصد ادای مناسک وارد مکه مکرمه گردیده اند که بعد ادای مناسک پیامبرعلیه السلام خطبه مشهور را که مشعر به خداحافظی ایشان از این دنیا بود ایراد فرمود که بعد حج صرف چند ماه محدود زنده بودند..

[٢] مسلم ج ٤ص٦٤ شماره حدیث (٣٠٢٨)

وجه استدلال: حدیث به صراحت می رساند که پیامبر علیه السلام دو نمازرا دریک وقت درعرفات خوانده است که بنام جمع تقدیم یاد میشود .

اختلاف علمآء درمورد علت جمع در عرفات ومزدلفة.

ابراهیم النخعی ؛محکول،بن سرین وامام ابوحنیفه :معتقد اند که علت جمع بین دونماز درعرفات ومزدلفة نفس مناسک است نه سفر .یعنی پیامبر علیه السلام نماز ظهر وعصررا در عرفات وشام خفتن را در مزدلفة از این جهت جمع نموده است که جز مناسک حج بوده نه بخاطر سفربه دلیل اینکه جمع دربین دونماز برای مسافرین وهم برای اهل مکه واطراف عرفات ومزدلفة، در عرفات ومزدلفة جوازدارد[1].

اما جمهور فقهآء معتقد اند که علت جمع در عرفات ومزدلفة سفر است طوریکه پیامبر علیه السلام در سفر های خود جمع وقصر نموده است .[2]

به عقیده بنده شاید علت جمع دو نماز در عرفات ومزدلفه وجودمناسک باشد. زیرا جمع بین دونماز بدون علت جواز ندارد پس اگر علت جمع را، سفر بگیریم شرایط سفر در عرفات تکمیل نشده است بخاطر اینکه حجاج یا ازخارج مکه هستند ؛ویا مقیم مکه واطراف عرفات. درصورت اول حجاج نیت اقامه کرده اند. ودر صورت دوم ، مسافه عرفات از مکه بیشتر از ده کیلومتر نیست.درحالکیه همه بزرگان فقه متفق اند که یکی ازشرایط سفر این است که مسافه از هشتاد کیلومتر کم نباشد. اگر علت جمع بین دو نماز را در عرفات باران ، خوف ومرض گرفته شود طوریکه مشهود است که همه ی حجاج به چنین دشواری ها مبتلا نیستند.

ب-به اتفاق فقهآء جمع بین دو نماز بدون ضرورت وعذرمجاز نیست.

ج- اختلاف علماء درمورد جمع بین صلاتین در حَضَر به جهت عذر مثل باران ، گرمای شدید، سرمای شدید، وامثال اینها .

---

[1] المبسوط ج۱ص -۴۳۸

[2] المجموع امام نواوی ج۴ص-۲۵۶- مغنی بن قدامه ج۲ص۲۷۱-

د--حکم جمع کردن دو نمازدر یک وقت در جریان سفر.

مذاهب فقهی پیرامون جمع بین دو نمازظهر وعصر جمع تقدیم [1] ومغرب عشاء جمع تأخیردر درجریان سفر اختلاف نظر دارند.

۱-مذهب احناف : بزرگان مذهب مذکور، جمع کردن دونماز را بجز در عرفات ومزدلفة در مراسم حج درحالت دیگری مجا ز نمی دانند.

a. جمهور علماء از مذاهب سه گانه متفق اند که جمع بین ظهر وعصر در سفرجمع تقدیم وتأخیر ، نماز مغرب وعشاء راجمع تقدیم وتأخیر جواز دارد .یعنی دو نماز رادر یک وقت در حالت سفر که سائر شرائط سفر را تکمیل کرده باشد مجاز میباشد. [2]

سبب اختلاف :

بن رشد میگوید: [3]که علت اختلاف پیرامون حکم جمع نمودن بین دونماز دریک وقت درسفر: تعدد آثار در موضوع موجود است .هم چنان نص قرآن کریم به ادا کردن هر نماز در وقتش تأکید دارد واجماع علماء بر خواندن هر نمازدروقتش بهتر وافضل است. [4]

---

--[1]مفهوم جمع تقدیم وتأخیر –جمع تقدیم -خواندن نماز عصر در وقت ظهر . یعنی نماز عصررا تقدیم نموده قبل از داخل شدن وقتش دروقت ظهر یکجا در یک آذان ودواقامه اداگردد. جمع تأخیر- به تعویق انداختن وقت نماز به وقت نمازبعدی.مانند تأخیر کردن نماز مغرب به وقت عشاء در مزدلفة.

--شرح الكبير ج۱ص۳٦۸-مغنى المحتاج ج ۱ص۱۷۱-كشاف القناع –ج۲ص۳-[2]

[3] **-- محمد بن أحمد بن محمد بن رشداندلسي، أبو الوليد: فيلسوف.مشهور به ابن رشد حفيد در سال (۵۲۰ درقرطبه تولد ودر سال ۵۹۵ هـ وفات نموده كه در تمام علوم مهارت بیشتر داشته ولی در فلسفه ومنطق تخصص خاص داشت كه بعد ها به علم فقه در مذهب مالكى شهرت زياد پيدا كرده .وی تقريبا پنجاه كتاب در بخش های مختلف نوشته كرده از جمله :فلسفة ابن رشد ، التحصيل في اختلاف مذاهب العلماء، و فصل المقال فيما بين الحكمة والشريعة من الاتصال " الضروري في المنطق، منهاج الادلة في الاصول، و المسائل في الحكمة، وتهافت التهافت في الرد على الغزالي، و " بداية المجتهد ونهاية المقتصد –**

-- بداية المجتهد ج۱ص۱۳۸-[4]

دلیل مذهب احناف:

قرآن کریم: (فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ ۚ فَإِذَا اطْمَأْنَنتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ۚ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا )[۱] ترجمه آيت :هنگامی که نماز را به پایان رسانديد، خدا را ياد کنيد؛ ايستاده، و نشسته، و در حالی که به پهلو خوابيده ايد! و هرگاه آرامش يافتيد (و حالت ترس زايل گشت)، نماز را (به طور معمول) انجام دهيد، زيرا نماز،مسلماً نماز همواره در اوقاتی مشخص و معين وظيفه ای مقرّر و لازم بر مؤمنان است. .

وجه استدلال: خداوند بزرگ وقت هر نماز را خودش تعين نموده است .پس نماز خواندن هر نماز در وقتش بهتر وافضل است .

عن عَبْدِ اللهِ ، قَالَ:سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم : أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللهِ ؟ قَالَ : الصَّلاَةُ عَلَى وَقْتِهَا ، قَالَ : ثُمَّ أَيُّ ؟ قَالَ : ثُمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ ، قَالَ : ثُمَّ أَيُّ ؟ قَالَ : الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللهِ ،[۲]

ترجمه حديث : عبدالله ميگويد: من ازپيامبر عليه السلام سؤال نمودم که کدام اعمال به نزد خداوند محبوتر است ؟ فرمود : نماز در وقت اصلی آن فرمود بعد از آن نيکی با والدين وجهاد در راه خداوند.
وجه استدلال: بهترين عبادت وعمل به نزد الله جلت عظمته خواندن نمار در وقتش است .بناءً اصل در نماز ادای آن در وقت اصلی آن ميباشد .
وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ { مَنْ جَمَعَ بَيْنَ صَلَاتَيْنِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ فَقَدْ أَتَى بَابًا مِنْ الْكَبَائِرِ }[۳] عبد الله بن مسعود ميگويد : که پيامبر عليه السلام فرموده

---

[۱]--سوره نساء ايت ۱۰۳-
[۲]--مسلم ج – ۱ص٦٢ شماره (١٦٥)
[۳]--- ترمذي شماره حديث (۱۸۸) زيلعی درکتاب خود به نقل از حاکم ميگويدکه در اسناد حديث مذكور (حَنَشُ بْنُ قَيْسٍ بوده که وی ثِقَةٌ ميباشد ) نصب الراية ج۱ص ۱۹۳باب جمع بين دونماز

:کسیکه بین دو نماز دریک وقت جمع کند به یقین که به در دروازه گناهان آماده است.

وجه استدلال :حدیث به صراحت دلالت دارد به منع کردن جمع بین دونماز . اگر کسی بین دونمازجمع میکند ودونماز را یکجا را یکجا می خواند مرتکب گناه میشود.

عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ ، قَالَ:مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم صَلَّى صَلاَةً إِلاَّ لِمِيقَاتِهَا ، إِلاَّ صَلاَتَيْنِ : صَلاَةَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ بِجَمْعٍ ، وَصَلَّى الْفَجْرَ ، يَوْمَئِذٍ ، قَبْلَ مِيقَاتِهَا.)[1]

ترجمه حدیث :عبد الله بن مسعود رضی الله عنه میگوید:که پیا مبر علیه السلام را ندیدم که نمازی را بدون وقتش اداکرده باشد مگر دونماز راکه آن عبارت از نماز مغرب ونماز عشاء بود . ونماز صبح را در همان وقت قبل از وقت اصلی ومتعارفش ادا نمود.امام نواوی در شرح مسلم میگوید: که منظور از جمع ، جمع بین دونماز در مزدلفة بوده است .[2]

وجه استدلال : عبد الله بن مسعود که از جمله شاگردان ارشد پیامبر علیه السلام است میگوید: که من پیا مبر علیه السلام را بجز از نماز مغرب وعشاء ندیدم که جمع بکند . یعنی کاملاً جمع بین دونماز را بغیر از مزدلفة انکار کرده است .وعبد الله بن مسعود از جمله دنشمندان وفقهاء در عصر ش بوده است.وسند حدیث هم صحیح است.

عَنْ نَافِعٍ , وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاقِدٍ , أَنَّ مُؤَذِّنَ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : الصَّلاَةُ . قَالَ : سِرْ. سِرْ. حَتَّى إِذَا كَانَ قَبْلَ غُيُوبِ الشَّفَقِ نَزَلَ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ , ثُمَّ انْتَظَرَ حَتَّى غَابَ الشَّفَقُ وَصَلَّى الْعِشَاءَ , ثُمَّ قَالَ: انَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم كَانَ إِذَا عَجِلَ بِهِ أَمْرٌ صَنَعَ مِثْلَ الَّذِى صَنَعْتُ. فَسَارَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ مَسِيرَةَ ثَلاَثٍ.[3]

ترجمه حدیث : عبد الله بن عمر با مؤذنش در مسیر سفر بودند . مؤذن درجریان سفر آواز داد که وقت نماز است . بن عمر رضی الله عنهما گفت : برو برو ! تا اینکه قبل از غروب شفق پائین شد ونماز مغرب را ادا کرد.بعداً انتظار کشید الی غروب شفق ونماز خفتن را ادا نمود .بعداً فرمود : زمانیکه پیامبر علیه السلام در کاری عجله میداشت همین کار را انجام میداد طوریکه من انجام دادم .ودر همان سفر، سه شبانه روز را ،در دوروز طی نمودند.

---

[1] --" بخاری ج۲ ص۲۰۳ شماره حدیث (۱۶۸۲)

[2] --شرح نووی صحیح مسلم ج٤ص٤١١

[3] -- أبو داود -شماره حدیث (۱۲۱۲)

وجه استلال: جمع بین دو نماز جمع صوری بوده است زیرا عبد الله بن عمر نماز مغرب را تأخیر ونماز عشاء را تقدیم نمود. واینکه جمع بین دو نماز را در حالت عادی سفر انجام نمی داد بلکه در حالت عجله جمع می نمود.

دانشمندان مذهب احناف میگویند:که که خواندن هر نماز در وقتش در قرآن ثابت بوده اما جمع بین دونماز به سبب سفر به خبر واحد ثابت است بناءً اعتبار از قرآن است.[۱]

امام طحاوی میگوید[۲]:از مجموع احادیث ثابت میشودکه هر نماز وقت مشخص دارد مگر در عرفات مردلفة که حکم خاص دارند .ولی در سائر نماز احادیث که دلالت بر جمع دارد منظورش تعجیل نماز اول وتأخیر نماز دوم است .[۳]

دلیل جمهور: عَنْ أَنَسٍ ، قَالَ:كَانَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم ، إِذَا ارْتَحَلَ قَبْلَ أَنْ تَزِيغَ الشَّمْسُ ، أَخَّرَ الظُّهْرَ إِلَى وَقْتِ الْعَصْرِ ، ثُمَّ نَزَلَ فَجَمَعَ بَيْنَهُمَا ، فَإِنْ زَاغَتِ الشَّمْسُ ، قَبْلَ أَنْ يَرْتَحِلَ ، صَلَّى الظُّهْرَ ، ثُمَّ رَكِبَ.[۴] ترجمه حديث : انس رضی الله عنه میگوید: زمانیکه پیامبرعلیه السلام قبل از زوال آفتاب حرکت می کرد.نماز ظهر را الی وقت نمازعصر تأخیر می کرد پائین میشد وهر دونماز را جمع می نمود. اگرزوال آفتاب قبل از حرکتش صورت می گرفت نماز ظهر رااداا می کرد بعداً سفر خود را آغاز می نمود.

وجه استدلال : حديث به جمع تأخیر دونماز در سفر کاملا صراحت دارد .

عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ؛ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ ، إِذَا ارْتَحَلَ قَبْلَ زَيْغِ الشَّمْسِ ، أَخَّرَ الظُّهْرَ إِلَى أَنْ يَجْمَعَهَا إِلَى الْعَصْرِ ، فَيُصَلِّيهِمَا جَمِيعًا ، وَإِذَا ارْتَحَلَ بَعْدَ زَيْغِ الشَّمْسِ ، عَجَّلَ الْعَصْرَ إِلَى الظُّهْرِ ، وَصَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا ، ثُمَّ سَارَ ، وَكَانَ إِذَا ارْتَحَلَ قَبْلَ الْمَغْرِبِ ، أَخَّرَ

---

[۱] -- مبسوط ج ۱ص۲۹۷ كتاب مواقيت / بدايع الصنايع ج ۲ص۱۱-باب شرائط نماز

[۲]-أحمد بن محمد بن سلامة أبو جعفر مشهور به طحاوي، در سال (۲۳۸در قريه طحا در مصر تولد ودر سال ۳۲۱هـ، وفات شده .وی در دراوائل متمایل در مذهب شافعی بوده اما بعد ها از جمله شخصیت ها بارز در حديث ،تفسير عقيده وفقه در مذهب حنفی حساب میشد. تصنيفات زيادى داشته ازجمله : شرح معاني الآثار؛ مشكل الآثار؛ اختلاف الفقهاء؛ المختصر في الفقه؛ العقيدة الطحاويةوأحكام القرآن میباشد. -

[۳] --شرح معانی الاثار ج۱ ص۱٦٦-

[٤] بُخَارِيّ ج ۲ص۵۸ شماره حديث (۱۱۱۱)

الْمَغْرِبَ حَتَّى يُصَلِّيَهَا مَعَ الْعِشَاءِ ، وَإِذَا ارْتَحَلَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ ، عَجَّلَ الْعِشَاءَ فَصَلاَّهَا مَعَ الْمَغْرِبِ.[١]
معاذ بن جبل میگوید:حضرت پیا مبر علیه السلام در غزوه تبوک وقتیکه قبل از زوال آفتاب حرکت می کرد نماز ظهررا تأخیر می کرد همرآی نماز عصر جمع می. نمود هرگاه بعد از زوال آفتاب حرکت می نمود نماز عصر راعجله کرده دروقت نماز ظهر یکجا ادا می کرد.وقتیکه قبل ازمغرب سفررا آغاز می نمود نماز مغرب را تأخیر می نمود همرآی نماز عشاء یکجا ادا می کرد.اگر بعد از غروب آفتاب حرکت می نمود نماز عشاءرا تقدیم می نمود دروقت مغرب خفتن را یکجا ادا می کرد.
وجه استدلال: متن حدیث کاملاً واضح وروشن به جائز بودن جمع تقدیم وتأخیر بین دو نماز در یک وقت در جریان سفردارد.

## نتیجه بحث :

طوریکه در مباحث گذشته نظریات ودلائل طرفین را مشاهده نمودیم که هر یک بر نظر خود دلائلی را از نصوص شرعی ارائه نمودند وهم چنان همه علمای گذشته تدین ودین داری ایشان به همگان مانند آفتاب روشن میباشد که غیر از هدف پاک ، واخلاص در شریعت کدام نیت وهدفی دیگری ندارند. وهمه جهت رسیدن به حق تلاش داشته وعزم رسیدن به همین هدف حق را دارند.گرچه این معضله از دوره دوم الی هیمن اکنون یک مسأله اختلافی بوده که حل نشده ولی بنده هم جهت روشن شدن قول راجح تلاش داشته ومی کوشم که نظر قوی را به اساس هدایات وارشادات استادان نهایت عزیز ودانشمند از جمع نظریات ارزشمند تفکیک نمایم .گرچه من نه صلاحیت این موضوع را دارم ونه استعدادش را اما چون رساله، رساله تحقیقی بوده از هیمن جهت میخواهم بگویم که قوی ترین دلیل از مذهب احناف روایت عبد الله مسعود است که چنین فرموده :

---

[١]--أحمد ج٥ص ٢٤١ شماره حديث (٢٢٤٤٥) وأبو داود شماره حديث (١٢٢٠". و تِرْمِذِي شماره حديث (٥٥٣ ) (٥٥٤)

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ { مَنْ جَمَعَ بَيْنَ صَلَاتَيْنِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ فَقَدْ أَتَى بَابًا مِنْ الْكَبَائِرِ }[۱] عبد الله بن مسعود میگوید : که پیامبر علیه السلام فرموده :کسیکه بین دو نماز دریک وقت جمع کند به یقین که به در دروازه گناهان آماده است.

اگر همین حدیث ثابت وصحیح باشد موضوع اختلاف را شاید یک طرف سازد .ولی نظریات دانشمندان اهل جرح وتعدیل درمورد اسناد حدیث مذکورچنین بوده است: امام ترمذی امام احمد حدیث مذکور را به علت موجودیت حسین بن قیس تضعیف نموده اند وبن معین میگوید که در سند حدیث خنش که نام اصل وی حسین بن قیس است متروک است[۲] وبعضی ها مانند حاکم حسین بن قیس را توثیق نموده ولی اگر ما به قواعد اصول حدیث مراجعه نمائیم قواعد علوم حدیث میگوید: اگر در بین جرح وتعدیل تعارض واقع شود درصورتیکه جرح تفسیری باشد؛ جرح مقدم است. وهم چنان تصریح نموده :که حدیث ضعیف در احکام مدار اعتبار نیست . از سوی دیگری بعضی روایت های حدیث می رساند که جمع بین دو نماز در یک وقت درسفر به علت عجله داشتن در سفر بوده است وهم چنان احتمال خواندن یکی در اخیر وقت ونماز دوم در اول وقت بوده باشد .

مانند روایت حدیث ذیل (عَنْ نَافِعٍ , وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاقِدٍ , أَنَّ مُؤَذِّنَ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : الصَّلَاةُ . قَالَ : سِرْ. سِرْ. حَتَّى إِذَا كَانَ قَبْلَ غُيُوبِ الشَّفَقِ نَزَلَ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ , ثُمَّ انْتَظَرَ حَتَّى غَابَ الشَّفَقُ وَصَلَّى الْعِشَاءَ , ثُمَّ قَالَ: انَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم كَانَ إِذَا عَجِلَ بِهِ أَمْرٌ صَنَعَ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتُ. فَسَارَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ مَسِيرَةَ ثَلَاثٍ.[۳]

ترجمه حدیث : عبد الله بن عمر با مؤذنش در مسیر سفر بودند . مؤذن درجریان سفر آواز داد که وقت نماز است . بن عمر رضی الله عنهما گفت : برو برو ! تا اینکه قبل از غروب شفق پائین شد ونماز مغرب را ادا کرد.بعداً انتظار کشید الی غروب شفق ونماز خفتن را ادا نمود .بعداً فرمود : زمانیکه پیامبر علیه السلام در کاری عجله میداشت همین کار را انجام میداد طوریکه من انجام دادم

---

[۱]--- ترمذي شماره حدیث (۱۸۸) زیلعی درکتاب خود به نقل از حاکم میگویدکه در اسناد حدیث مذکور (حَنَشُ بْنُ قَيْسٍ بوده که وی ثِقَةٌ میباشد ) نصب الراية ج۱ص ۱۱۹۳باب جمع بین دونماز

[۲]--مجمع الزواید ج٥- ص ۷۰ – نصب الراية ج ۱ص ۱۹۳-

[۳]-- أبو داود -شماره حدیث (۱۲۱۲)

.ودر همان سفر، سه شبانه روز را ،در دوروز طی نمودند. وروایتی هم وجود دارد که جمع بین دونماز درسفرجهت تخفیف سختی درسفربوده که من حیث ضرورت از وی استفاده میشود.نه درحالت عادی مانند روایت. عبد الله بن عمر :
(عَنْ ابْنِ عُمَرَ { أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إذَا جَدَّ بِهِ السَّيْرُ جَمَعَ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ } في رواية :رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ فِي السَّفَرِ يُؤَخِّرُ صَلاَةَ الْمَغْرِبِ حَتَّى يَجْمَعَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْعِشَاءِ. وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَفْعَلُهُ إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ)[1]عبد الله بن عمر میگوید:زمانیکه سفر بر پیامبر علیه السلام دشوار میشد، بین نماز مغرب وعشاء در یک وقت جمع می نمود . در روایتی ذکرشده که هر گاه رسول اکرم صل الله علیه وسلم در سفر عجله میداشت نماز شام را تأخیر می کرد تا اینکه بین نماز شام وخفتن جمع می کرد . در روایتی هم ذکرگردیده که عبد الله بن عمر وقتی بین دو نماز جمع می نمود که به سفر عجله میداشت.
روی همین دلائل سرخسی[2] در مورد تعدد روایات میگوید :
(وتأويل الأخبار أن الجمع بينهما كان فعلا لا وقتا وبه نقول)[3] توجیه احادیث این است که مسافر نماز ظهر را تأخیر میکرد در اخیر وقت نماز را ادامی نمود سپس بعد ازانتظار، نماز عصر را در اول وقت ادا می کرد. هم چنان نماز مغرب را در اخیر وقت ونماز عشاء را در اول وقت ادا می کرد .هیمن عمل کرد را بنام جمع فعلی میگویند .یعنی هرنماز را در وقت اصلی آن ادا می نمود نه در یک وقت. از طرف دیگری روایت های حدیث به تأکید خواندن هر نماز رادر وقتش دارد وجمع بین دو نماز ،حکمی نبوده که پیامبر علیه السلام به آن ادامه داده باشد.

---

[1]-- بُخَارِي ج۲ص ۵۵ شماره حدیث (۱۰۹۱) "مسلم ج ۲ص۱۵۰ شماره (۱۵۶۹)

[2] -- **محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة مشهور به سرخسی در سال (۴۸۳ه) ویا ۴۹۰–دردیار خرسان چشم از جهان بست .وی یکی علمای اعلام در فقه واصول فقه مذهب حنفی در عصر خود بودکه از وی تألیفات زیادی بوده .از جمله مشهورترین آن .المبسوط در سه مجلد که درحالت حبس بوده تحریر یافته است واصول الفقه بنام اصول سرخسی شهرت دارد .**

[3] -- مبسوط ج۱ص۲۹۶ کتاب مواقیت

ابن الهمام میگوید [۱]: (احادیثکه دلالت بر جواز بودن جمع بین دو نماز دارد چیزی از اضطراب مشاهده میشود. بخاطریکه در مورد جمع بین دو نماز از ابن عباس روایت ها ی متفاوت وجود دارد .که بر خی آنها دلالت برجمع مطلق دراد که میگوید: پیامبر علیه السلام بین نماز ها ی مغرب ،عشاء ظهر وعصر بدون خوف وسفر ودربعضی روایت ها بدون خوف وباران جمع می نمود . از ابن عباس د رموردپرسیده شده گفت : میخواهد که بر امتش حرج نباشد .وهم چنان پیامبر علیه السلام در شب تعریس در سفر بین نماز ها جمع نکرده.)[۲]

وهم چنان وروایات صریح دیگری را هم داریم که به وضاحت دلیل بر جمع بین دونماز در سفر دارد طوریکه پیامبر علیه در سفر تبوک قصر وجمع نموده است .

عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ؛ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ ، إِذَا ارْتَحَلَ قَبْلَ زَيْغِ الشَّمْسِ ، أَخَّرَ الظُّهْرَ إِلَى أَنْ يَجْمَعَهَا إِلَى الْعَصْرِ ، فَيُصَلِّيهِمَا جَمِيعًا ، وَإِذَا ارْتَحَلَ بَعْدَ زَيْغِ الشَّمْسِ ، عَجَّلَ الْعَصْرَ إِلَى الظُّهْرِ ، وَصَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا ، ثُمَّ سَارَ ، وَكَانَ إِذَا ارْتَحَلَ قَبْلَ الْمَغْرِبِ ، أَخَّرَ الْمَغْرِبَ حَتَّى يُصَلِّيَهَا مَعَ الْعِشَاءِ ، وَإِذَا ارْتَحَلَ بَعْدَ الْمَغْرِبِ ، عَجَّلَ الْعِشَاءَ فَصَلاَّهَا مَعَ الْمَغْرِبِ.[۳]

معاذ بن جبل میگوید:حضرت پیا مبر علیه السلام در غزوه تبوک وقتیکه قبل از زوال آفتاب حرکت می کرد، نماز ظهررا تأخیر می کرد همرآی نماز عصر جمع می نمود هرگاه بعد از زوال آفتاب حرکت می نمود، نماز عصر راعجله کرده درو قت نماز ظهر یکجا ادا می کرد.وقتیکه قبل ازمغرب سفررا آغاز می نمود نماز مغرب را تأخیر می نمود همرآی نماز عشاء یکجا ادا می کرد.اگر بعد از غروب آفتاب حرکت می نمود، نماز عشاءرا تقدیم می نمود دروقت مغرب خفتن را یکجا ادا می کرد.

علمای معاصر هم مانند دکتور وهبة الزحیلی جمع بین دونماز را در سفر جواز داده است ومیگوید: حق همین است

---

[۱] محمد بن عبد الواحد بن عبد الحميد ابن مسعود، السيواسي ثم الاسكندري مشهوربه ابن الهمام درسال (۷۹۰ دراسنکدری مصر تولد ودر سال- ۸٦۱ هـ وفات شده بن الهمام ازجمله شخصیت های علمی در علوم مختلف عصر خود در مذهب حنفی بوده .که ازوی تصانیف متعدد ومختلف بجامانده است از آن جمله :فتح القديرمیباشد.

[۲] -- فتح القدیر ج۱ص ٤۸- نماز مسافر

[۳] --**أحمد ج٥ص ۲٤۱ شمار ه حديث (۲۲٤٤٥) وأبوداود شماره حديث(۱۲۲۰) وتِرْمِذِي شماره حديث(٥٥۳ )** (٥٥٤)

که جمع بین دونماز بخاطر ثبوت آن در حدیث جائز میباشد.[١]

پس به طور خلاصه عرض می نمایم که به اساس احادیث متعدد ،خواندن هر نماز در وقتش بهتر وافضل است وجمع نمود ن دونماز ( ظهر عصر ومغرب عشاء) درجریان مناسک حج موضوع متفق علیه بین مذاهب فقهی میباشد . اما جمع بین دونماز در سفر یکه مسافرین به مشقت بوده ودر سفر عجله داشته باشند چون ضرورت جدی بوده باشدجواز دارد . اما سفریکه در آن مشقت نباشد جمع بین دو نماز موضوع اختلافی بوده واختلافی است .ترجیح بین دو قول از سطح علمی من به مراتب عالی میباشد.

حکم جمع بین دونماز به سبب باران و مرض :

یکی از تخفیفات جهت سهولت برای مسلمان جمع بین دونماز(عصر ظهر ومغرب عشاء) به علت مرض وباران وشدت خوف است .ولی موضوع مختلف علیه بین مذاهب فقهی است .که نظریات دانشمندان سه مذهب با تفاوت بین دیدگاه در شرائط جمع بین دو نماز به اساس علت مذکور جواز داده اند.[٢]

مذهب احناف :

دانشمندان مذهب مذکور به همان عقیده قبلی خود بوده که جمع بین دونماز را بجز درمناسک حج جواز نمی دهند.[٣]

ولی مذاهب دیگری از اهل سنت به مسلک قبلی خود روان بوده که عقیده به جواز جمع بین دو نماز به علت باران ویا خوف شدید بوده البته شرایط هرمذهب در مورد جمع بین صلا تین با مذهب دیگری متفاوت میباشد. بنده بخاطر اینکه از موضوع اصلی خارج نگردیده از بحث در مورد شرایط جمع بین صلاتین صرف نظر میکنم.

حکم مسح بر موزه برای مسافر :

یکی از تخفیفات جهت ضرورت سفر ، مسح کردن سه شبانه روز مسافر، بر موزه اش است. البته مسح بر موزه برای مقیم هم نیزجواز دارد . ولی در مورد حکم مسح بر موزه برمدت سه شبانه روز که تخفیف خاص برای مسافر است، موضوع متفق علیه بین مذاهب فقهی میباشد.[٤]

---

-- الفقه الاسلامی وادلته ج١ص١٣٧٤-[١]

[٢] -**الوسیط فی المذهب** ج١ص –٣٠٦**المجموع ج٤ص٢٥٣–مغنی المحتاج ج١ص٢٧١– مغنی ین قدامه ج٢ص٢٧٣–**

[٣]--المبسوط ج١ص٢٩٩

– [٤] --- مرجع سابق ج١ص ٢٣٠-- مغنی المحتاج ج١ص٢٧٠ مغنی ین قدامه ج٢ص٢٧٦–

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَانِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم أَنَّهُ رَخَّصَ لِلْمُسَافِرِ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ وَلَيَالِيَهُنَّ ، وَلِلْمُقِيمِ يَوْمًا وَلَيْلَةً) [1] عبد الرحمن بن ابی بکر میگوید: که پیامبر علیه السلام برای مسافر سه شبانه روز وبرای مقیم یک شبانه روز ،مسح کردن بر موزه را رخصت داده است .

وجه دلالت واضح است که رسول اکرم صل الله علیه وسلم جهت سهولت وعدم حرج برای مسافر سه شبانه روزمسح کردن موزه را جواز داده .که این تخفیف فقط ضرورت سفر میباشد.

حکم نماز عید وجمعه برای مسافر :

یکی از تخفیفات جهت ضرورت سفر عدم وجوب نماز جمعه وعید است . [2] بخاطر اینکه مسافر معمولاً در سفر خود در منطقه نا آشنا بوده ،با کسی معرفت نداشته وخستکی وتنهائ هم وی را تهدید میکند روی هیمن عوامل فقهاء بزرگ به اساس برداشت ایشان ازنصوص شریعت نماز جمعه وعید را برای مسافر واجب ندانسته ومسافرین درصورت ترک ایشان ،نماز جمعه وعید را مقصر شناخته نمی شوند. ولی اگر اشترا ک کنند، ونماز های متذکره را ادا نمایند مأجور بوده ومستحق ثواب می گردند.

به گفته بن قدامه: [3] (ما یشترط لوجوب صلاة الجمعة من الاستیطان لان النبي صلی الله علیه وسلم لم یصلها في سفره ولا خلفاؤه) [4]-یکی از شروط نماز جمعه اقامت ودروطن بودن است. زیرا پیامبر علیه السلام وخلفای راشدین در جریان سفر نماز جمعه را نخوانده اند.

والسلام

---

[1] ---بن ماجه شماره حدیث (٥٥٥)

[2] --- الختیار لتعلیل المختار ج١ص٣٤- الوسیط فی المذهب ج٣٢٢— بدایة المجتهد ج١ ص ١٣٢-

[3] عبد الرحمن بن محمد بن أحمد المقدسي الجماعیلي مشهور به ابن قدامة در سال (٥٩٧ در دمشق تولد ودر سال - ٦٨٢ هـ وفات گردیده . وی از شخصیت های علمی در علوم مختلف بخصوص در فقه مذهب حنبلی بوده تا اینکه مسؤلیت قضاء را تقریباً ١٢-سال بدوش گرفت ایشان تصنیفات عمده واساسی در فقه مقارن داشته که شرح الکبیر ورضة الناظراز کتاب های مشهور وی میباشد .

[4] -- شرح الکبیر بن قدامه ج٢ص٢٣٤-

این کتاب به بررسی احکام ضرورت در فقه اسلامی و تطبیق آن در قانون مدنی افغانستان می‌پردازد. ضرورت، مفهومی است که در مواقع استثنایی حق و تکلیف افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و درک درست آن برای اجرای عدالت و نظم حقوقی ضروری است. در این اثر، ضمن تحلیل نظریه‌های فقهی، نمونه‌های عملی و مقررات قانونی افغانستان مورد بررسی قرار گرفته است تا نشان دهد چگونه اصول شرعی و قانون مدنی می‌توانند در هم تنیده و مکمل یکدیگر باشند. مطالعه این کتاب برای دانشجویان حقوق، پژوهشگران فقه و قانون و کسانی که به فهم دقیق روابط میان شریعت و قانون مدنی علاقه‌مندند، مفید و راهگشا خواهد بود.